



۱۰۰

سخاوت داشتن زینت انسان است عفو کردن بهترین احسان

تقوی زینت ایمان است تصدیق کردن بهترین واجبات

قربت بسوی خدا راستی گفتار بهترین سخنان است

اخلاص بهترین اعمال است سخاوت باعث دوستی و محبت

بخل ورزیدن باعث عداوت است عقل صدیق است

کسی متابعت او نمیکند هوی و خواهش دشمنی است که همه

او را اطاعت میکند عاقل آنست که بپرهیزد مثل خود از جاهل

میل میکند بهم خوی خود سلامتی دو جهان است راحت

کردن در ترک دنیا است میانه روی در معیشت باعث

تمول و زیادتی است اسراف دوری بسیار از اقبال میکند پر کردن

شکم مانع فطانت و زیرکی است عجب کردن سرمایه فتنه

زکوة ظفر یافتن عفو کردن است دنیا خانه اشقیا است

جنت خانه اتقیا است مرد پس ساعتی است که در او هست

غیر از یقین ندارد عاقل دشمن لذت نفس است جاهل

بنده

بنده شهوت است بخیل خزینه دار وارث خود هست غفلت بدترین

دشمنان است عاقل کسی است که شیطان نفس خود را بر بندد

صاحب بصیرت کسی است که مدارا با اهل زمانه خود نماید

علما حاکم مردمانند شنونده سخن شریک گوینده آن

سخن است در خیر و شر معرفت نور قلب است توفیق از

جذبات رب توجه جان نفس است منقاد شدن از حکم

محمد صلی الله علیه و آله رضا نفس است خاموشی باعث تفکر است

حسد سبب هلاکت است اکبر بدترین عیبها است عمر نفیسهای

شمرده شده است بعضی عمر هر کسی شماره نفس است نه بسال

و ماه و روز و ساعت بعضی حق تعالی بعلم ازل خود از برای

هر بنده چند نفس کشیدن عمر مقرر کرده است چون

آن مده بسر رسید بقیه نفس کشیدن برای کسی

نخواهد بود مهلت نفس دیگر علم چراغ عقل است فتح عقل

بی علم نور ندارد سال ماند شهوتها است دنیا محل

انتها است وعاقل طلب کمال میکند جاهل طلب مال میکند
متابعت کردن هوی الحرّاف کوری است پیروی خواهشها
شکارگاههای شیطان است سیری شکم و روح را فاسد می
کند عادت کردن بچیزی طبیعت دوم است وخوض ...
عاقل است کافر فاجر جاهل است شک کردن در دین ایمان
را باطل میکند حرص مردن ... الفاسد میکند
شک کردن ثمره جهل است عجب کردن عقل را فاسد میکند
قناعت کردن عنوان رضا است صبر کردن عنوان نصرت
یافتن است صبر کردن پیش دشمنان ...
همیشه ذلیل است حسود همیشه علیل است علم بهترین
سرمایه است عقل بهترین حلیه وزینت است علم
اصل هر خیر است جهل اصل هر شر است جهل بدترین
دردها است شهوت ضرر رساننده ترین اعدا است
گرسنه داشتن نفس بهترین دواها است سیر کردن

شکم

شکم باعث بیماری دردها است استغفار گناهان را دوا آسان
کردن پوشیدن معیبها است سوال کردن کلید فقر است اقرار
کردن بگناه ثابت عفا است دل آدمی مصحف فکر است عالم زنده
است هرچند که بمیرد جاهل مرده است هرچند که زنده
باشد غیبت کردن نان خورش سگان اهل جهنم است
فکر کردن در نعمتهای خدا نیکو عبادت است توجه خدا
کردن نفس او را فکر نکنی و بر هم خود در باوری می...
او را و علت او آنست که او را متهم نکردانی حیله کردن در
دین باعث فساد یقین است عاقل کسی است که شهوة را خوار
خود امیر عقل باشد قوی کسی است که لذت خود را قطع کرده
باشد زبان آدمی شیر است اگر او را رها کنی مردم را میکزد
غضب کردن جنون است اگر او را اطاعت کنی او را هلاک
کند علم بسیار است عمل کننده کم است بهترین ذخیره ها
علم بلبل آدمی است دولت هم چنانکه ... میکند ... همی

کند عالم کسی است که قدر خود بداند جاهل کسی است که قدر
خود نداند عالم کسی است که نظر بعلم و فکر خود میکند
جاهل منظور او چیزیست که آن بچشم بیند عقل درختی
است ثمره آن سخاوت و حیا است دین درختی است که اصل
آن تسلیم و رضا است بخل نمودن بچیز موجود سوء
ظن است بمعبود زهد آن است که طلب نکنی چیز مفقود را
تا آنکه معدوم کردد آنچه موجود است حسود دشمن الله است
بر تقدیرات خدا غنی کسی است که قناعت کند عزیز کسی است
که اطاعت کند تکبر کردن در غیر حکمت از دنیا و موسی است
خاموشی بغیر فکر لال بودن و خرس است و خلق نکو داد
ثمره عقل است و خلق بد از ثمر جهل است زبان میزان
انسان است دروغ دشمن زبان است عقل بلا امیر و
دلیل بیش و خواهش آرزو سبب سیر در بوی اشغل
الشاغلین ایمان صبر کردن در بلا و شکر کردن در نعمت
زبان کار

زبان کاری کسی است که رحمت بیابد را بمعصیت سبب تفرقه شد
موعظه صیقل نفسها و جلای دلها است توبه دلها را
پاک میکند و گناهان را میشوید همیشه سیر بودن باعث
انام دردها است و مرضها بکردد علم همه آن نعمت است
بر صاحب خود مکر بان چیزی که بآن عمل کند و عمل همه آن
هیچ است مکر آنچیزی که در آن اخلاص کرده باشد قناعت
کننده غنی است هرچند که کرسنه و برهنه کردد کریم کسی است
که بخشش او پیش از سؤال باشد عاقل کسی است که کارهای آن
تصدیق سخنهای او نماید مؤمن کسی است که انصاف نماید
بکسیکه با او انصاف ننماید دنیا زهر کشنده است خورنده
آن کسی است که نمیداند تقدیرات خدا دفع کرده نمیشود
بغلبه بیرون بها کسی نمیرسد بحرص و مطالبه بآن
خلق بهتر از تفرع کردن با بنان کرم صاحب کرم بهتر
از خویش اوندی است زنان عقربند که بدن ایشان

شیرینست دردلها عقلها آگاه نیست لقا سؤال استعمال
فاسد کننده مال و برباد کننده آرزو و اموال گرسنگی
بهتر از خضوع کردن است برای مردم مال سبب فتنه است
و اتحاد بقا بر طرف میشود مال بتو فائده نمیدهد مگر
از تو مفارقت کند تا بعث کردن شهوت بدتر بود قضا
است علماء باقی اند مادامیکه روز و شب باقیست تحمیل درد
طرد سائل را منکر کننده شیطانست بصورت انسان گناه
کننده از روی بصیرت و بینائی مستحق عفو نیست نیکوکار
همیشه زنده است هر چند که نقل کرده باشد شود
منزل مردگان دوری کردن از گناهان بهتر است از کار
ثواب کردن علم در اغنیاء زینت است و در فقراء باعث
غنا است کریم کسی است که وقتیکه وعده کند وفا کند
توعید نماید عفو کند صاحب اخلاص در خطر عظیم است
تا ببیند که آخر بچه چیز ختم می شود برای او حرص و رنج
سر فقر

سر فقر و اصل شر است غمش کننده زبان او شهوت است و دل او
نجاست پاک کرده ظاهر او جمیل و باطن او جاهل است علم بی عمل
وبال است جهل علم بی عمل ضلال است گوش کننده غیبت
کننده است ترک صبر در مصیبت یکی از دو مصیبت است خوی
نیک یکی از دو بشارت است باز داشتن خواهش از آنچه در دست
مردم است یکی از دو سخا است ملاقات کردن مردم با روی
خوش یکی از دو عطا است زن صالحه یکی از دو کاسب است
کتاب یکی از دو محرابست ... ما کردن از برای سائل یکی
از دو صدقه است نیت صالحه از دو عمل است سفر کردن یکی
از دو عذاب است علم یکی از دو حیات است دوستی یکی از
دو قرابت است حرص یکی از دو شقاوت است بخل یکی از دو
فقر است مدارا یکی از دو قبر است منزل نیکو یکی از دو
بهشت است بخل یکی از دو پیری است حسد یکی از دو
مرض یکی از دو حبس است عفو کردن یکی از دو فضیلت است

اندرس او و زن دیانت شد از خلق ترک سؤالات از
ایشان عاقل و هنگامی ساکت گردد فکر میکند و هنگامی سخن
گوید ذکر میکند و هنگامی نظر کند عبرت میگیرد کبر و عالم
کل عالم آنکسی است که بندگان را از رحمت خدا نا امید نکرداند
و از امتحان خدا ایمن نکرداند بصبر بدی قضا را کهنه میکرداند
و از دین و هالتانه میکرداند جهل و از آنکه تضرع و ذلت ببا
از آنکه گردد بد بهائم رسد مال و پیران زینت عبا
دنیاست و عمل صالح کشت آخرت است برادران دینی ترینها
زینت اقرباست و مهربان تر از پدران و مادران است
مرد را بعض او میسنجد و بکارهای او قدر و قیمت او معلوم
میگردد و مردم فرزندان دنیا اند طبیعت فرزند دوستی
مادر است عاقل کسی است که رای خود را متهم کرداند و بسوی
نفس خود اعتماد نکند فکر خدا سوختن عقل و منور قلب و تا
کودکانه رحمت است اول عرض حلم حلیم آن که همه مردم یاری
کننده

کننده او بند دنیا زندان مومن و موت تحفه اوست
ج و بهشت ماوای اوست دنیا بهشت کافر است و مرگ [illegible]
فرماینده اوست و آتش ماوای اوست جزع دفع قدر خلق
کند لیکن اجر را باطل میکند از حرص [illegible] نبکند
و لیکن آدمی را ذلیل و فقیر میکرداند بخیل بر نفس خود چیز کم
بذل میکند و بوارث همراه میکنانده مال صاحب خود را در دنیا
بنده میکرداند و در آخرت او را پست میکرداند اعمال عباد در دنیا
پیش چشم ایشان است در آخرت زنده [illegible] ایشان شود
و بدتر از آن که بر ایشان [illegible] و شهوات انتهای کننده
[illegible] اینها صبر است حسد [illegible] که نابل
گردد تا آنکه حسد [illegible] هلاک کرده اند با آنکه خود [illegible]
گناهان [illegible] دوای ایشان استغفار است و شفاء از آن
[illegible] خود
[illegible] معروف و نیکی [illegible]

ابتداء نمودن بان هر که از نفس خود مرتضی کرده او زیان کارست
واعتماد بر نفس خود نمودن فریب خوردنست و عالم را مشغول
در لهو شریک حقیری کرده فرایشان نیست توکل آن که
خود را برای بلند از حول وطاقت و اقتدار بری الجمله که
قدر را کرده دهر دو روزنست یک روز برای نفع تو است
ویک روز برای ضرر تو است پس روزی که برای
نفع تو است طاغی مشو و روزی که بر ضرر تو است صبر کن
برادر دینی تو کسی است که ترا هدایت کند براه راست و فهم
کند ترا از فساد و اعانت کند ترا بر اصلاح معاد علم
بهتر است از مال علم ترا نگاه میدارد و محافظت کنی
کند ترا و مال ترا او را محافظت میکنی شرافت مرد خدا
به نیکی اعمال است نه به نیکی اقوال صبر کردن از شهوة عفت
است و صبر کردن از غضب بلندیست و صبر کردن از معصیت
پرهیزکاریست وسخاوة انست که مال خود را به دیگران
بخشی

به بخشی و از مال دیگران دوری کنی فقیر بلکه راضی باشد
بفقر خود خلاصست از ریسمان شیطان و غنی داخل
شده است در ریسمان شیطان منافقان نفسهای
ایشان قانعه است وخواهشهای ایشان مرده است
ورویهای ایشان شاد و شکفته است و دلهای ایشان
محزون است مؤمن دائم الذکر و کثیر الفکرت است و بر نعمتها
شکر میکند و بر بلاها صبر میکند دنیا متاع است حاضر میخورد
ازو بر و فاجر و آخرت دار حق است حکم میکند در ان ملک
قادر اسلام از تسلیم است و تسلیم از یقین است و یقین
از تصدیق است و تصدیق از اقرار است و اقرار از ادا
است و ادا از عمل است و اسراف در هر چیزی مذموم است
مگر در کارهای خیر امور جاری میشود بتقدیر خدا نه
بتدبیر خلق تأنی در امور بهتر از تعجیل است مگر کارهای
خیر تعجیل در هر امر مذموم است مگر در دفع شر عاقل کسی است

انشاء الله کبیر بگوید که حرص و دل بیند روی بیان دو دنیا
و عفاف و دل بیند از آن موقع که بنگرد داند ناس سه قسم
اند عالم است که تا از وی تعلیم کیرند عاشت که برای نجات
و تا از آن چندی نشسته که متابعت میکند صدای هر گمراه
کنند او و ایشان طلب روشنی از نور علم میکنند و به
نمی برند بر کسی که محکم باشد هر که از نفس خود راضی است
عیب نفس او بر او مخفی است هر مردی یکی روی و چهار
گوشت خود است یکی حال او است دیگری زبان او دیگر
هر چه میگوید با آن دلالت میکند ان بیان میکند
نعمت الهی بنده بسیار است و لازم شکر نمایان است و نعمت
و شکر مقرون یکدیگرند و یاد کردن نعمت او حق سبحانه
و تعالی قطع نشود تا که شکر از شکر کننده قطع گردد اما بانک
و تمام مع ابدا قوام ... و رفیق اند که از آن یکی جدا
نشوند وجود و نفذ حال یکی از آن بیاری دیگری قوام
میکند

میکنند مردم مثل درختی که آب ایشان یکی است و میوه مختلف
عقل صاحب لشکر خدای است و هوی و هوس صاحب لشکر
شیطان است و نفس در میان ایشان در کشاکش است هر یک
از آنها که غالب شد در آن نفس بجانب او میل میکند
گویا بیک سان است زیرا که فضیلت بنده برهنه است
که سخن بنده اعتماد میکند وقتی که دروغ گوید اعتماد سخن
او بشمار محکم تر بنده و دوستی اهل سخنان خوب و ظلم
میکند و دشمن او در بشمار ظاهر است از دو سه کس است
در ... سفر بند نیکو کار ... بر آید ... کار رستن
در عبای ... ظلم و صبح ... آفتاب بر آید شغل
... نیکو خداوند سبحانه برای آسان شدن روزی
بهتر است از سفر کردن در اطراف زمین عبادت خاص
آن که مرد ... باشد ... بی وجود کار خود
... ... سه چیز ...

بعزت پادشاهان بحکومت رسیدند واز فقیری بغنا رسیدند
پس هر که درین سه چیز تغیر یابد او صاحب عقل متین
و خلق مستقیم است و حضرت امیر المؤمنین عم صاحب این
کلامها را در حضور او مدح میکردند میفرمود خداوندا
تو داناتری بنفس من از من و من داناترم از ایشان
بنفس خود خداوندا مرا بکن بهتر از آنچه از ایشان
گمان دارند و بیامرز برای من آنچه را که ایشان نمیدانند
معروف و نیکی کردن تمام نمیشود مگر بسه چیز کوچک شمردن
و تعجیل نمودن آن و پنهان نمودن آن پس اگر وقتیکه کوچک
شماری پس آنکس را بدو کردی بزرگ شمرده و تعظیم او نموده و چون
تعجیل نمودی از برای او گوارا ساخته است و وقتیکه پنهان نماید آنرا
تمام کرده است چهار چیز است که اینها اندکش هم بسیار است
دنیا و آخرت بآنکس داده شد داشتن گفتار و ادای امانت عفت
شکم و حسن خلق چهار چیز است که مرد را ضایع میکند بخل
ودروغ

ودروغ و حرص و بدی خلق مؤمن کسی است که تحمل
اذیت مردم میکند و دیگران از اذیت او بکسی نمیرسد بزرگ کسی است
که مالک عنان شهوة خود گردد عاقل کسی است که لغزشهای
خواهش خود را نگاه دارد سخن مانند دواء است که اگر
قدرش میدهد و بسیارش میکشد صبر جمیل بهتر است از
عبادة طویل منتهای دانستن نزد ملوک طلبید سخنیست و بنجم
فرمت الفاظ قالبهای معانی اند سجود جسمانی آنکه
دو جهانست بر خاک و استقبال کردن زمین است بر
نت بعد بکف سر انگشتان پاها با خشوع قلب و اخلاص
نیت و سجود نفسانی فارغ بودن دل است از فانیات
و رو کردن بتمام همت بر باقیات و دور کردن از خود کبر و
حمیت را و بریدن از خود علایق دنیویه را و متعلق کردن
باخلاق نبویه نماز حصار است از حملهای شیطان و آن
حصار رحمن و آلت دوری شیطان است نماز رحمت خدا

داشته باش بهر کس که میخواهی اسیر او باش و هر که بر تو
رسی تواضع کن و شکر نما و گرامی دار مهمان خود را هر
چند که حقیر باشد و بر خیز از مجلس خود برای قدوم
پدر و معلم خود هر چند که امیر باشی و تعظیم بجا
بیاور دعا از خدا از برای خود و هر گاه قدرت بکسی بهم رسانی
قدرت خدا را بر خود بخاطر آور و بخادم خود ملایمت کن
نیکه قدرت معصیت خدا کند و عفو کن الا وقتیکه
تا مرحالی تو کند صبر کن بر مشقت علیک بالجادات
از برای تو ثواب است و صبر کن بر مشقت ترک کار بد که
تو را ثواب عقابات نیست تقوی را پیشه خود کن
و مخالفت خواهش خود نما تا اگر بر شیطان غالب گردی
خاطر خود را بیلکی بگذاران و نعمت خود را شکر کن که
بسیار نظر کن بالطاف شکر کن نعمت الله تو پیش تر نیابی
کم از تو اهل است از راه های شکر مدارا کن با مرد

خود

خود باید از ایشان زبان خود را بزبان با ایشان
احسان خود یاری کن خدا را بدل خود و زبان خود
دست خود بدستیکه خداوند سبحانه ضامن شده آن
نصرت کسی را که او را یاری کند دست عوض احسان بابدان
کن بسوی کسیکه با تو احسان کرده است و اگر قادر نباشی
آنگاه شکر و احسان او نما را بخوان و دعا کردن بموعظه
و میران نفس خود را بزهادت و قوت ده او را بیقین و
تاملیل کردن او را بذکر موت و ثابت دار او را بفنا دنیا
کردن او را بدید نهایی دنیا را خوار و لعب کردان
بمهلت کردن اما سه نیکی کردند با ایشان تعدی مکن با
و ضعیف ایشان مهربان ذکر کن برادر خود را هر که
غائب باشد از تو بحبیبی که دوست داری که تو را
بامعذر کند و بپرهیز از آنچه که او را کراهت داری
او را از آنچه که دوست داری که تو را با او بجولان بجا آر

با وی و با هر لذتی زوالی و با هر نعمتی انتقالی او و با هر
بلیه کشفی از آن بعد سکر این باقی زنهار از آنکه تو
و زنهار زنهار از شهوت و زینت که زنهار از آنکه بنیان
و بصیرت و زینت دنیا زیراست بنیاد و دولت ابتدا کنی
ببخشید سائل پیش از سؤال زنهار اگر او را احتیاج
گردانی که تو را سؤال کند آب رویش او که رفتی پیش
از آنچه که با تو او عطا کردی لیکن از آن نقد و نوان
گردان قلم خود را گشاده گردان میان خطها را
زنهار که سکر بنویس حق تعالی بدست که این معنی
است از آنکه هیچ خط ملازم اخلاص باش در نهان
و علانیه و با خوف و خشیت باش در غیب و شهادت
و میانه روی کن در حال فقر و غنا و عدالت کن در حال
خشم و رضا و اختیار کن از هر چیز تا نه از او انبار
قلبم اعدا را بدوستی خود دوستی کن با کل دوستی و لیکن
مطمئن

مطمئن مشو با او بجمیع جهات با او مواسات کن همه جهت با او که
همه اسرار خود را نگاه قلم خود را گشاده گردان و قطران
زنهار تا آنکه خط تو نیکو گردد نیکو مخوید ابروی کسی که
کرفا دارد باشد بر حفظ گوید ابتدا تو و ملازم گردان خود را
بکوشش و صبر کن بر قناعت کردن با آنکه از قوه تا آنکه
عزیز گردی در دنیا و آخرت اطاعت کن آنکس را که بالا
زنهار از تو تا آنکه اطاعت کند تو را آنکس که از تو زیر است
اصلاح نما باطن خود را تا آنکه خدا اصلاح نماید ظاهر تو را
علم را طلب کنید تا آنکه زنده گردید ملازم حق گردید
تا آنکه نجات یابید و بیرون نرانید کسی را که بطلبد صدقه
و بهای سرایه گردید که از شما سایه الله خرابید دوام آن
چشمهای خود را گریستن وادارید که چشمهای خود را بگریانید تا لعنتان
خیبان برای جانهای خود و بفضلهای خود را بطاعت خدا
بدارید و بتنهای خود ابد کی و مشغول گردانید بعبادت حق

و باعث تغییر احوال میگردد و بپرهیزید از کردن کناهان در خلوتها
زیرا که همان کس که بر کناهان در خلوتها مطلع میگردد هم انکس
حاکم است در روز قیامت دوری کنید از ظلم کردن زیرا که
خوهمالت و بزرکترین کناهان آنست اگر چه باشد صبر را
بر جزع که آن باعث اجر است بجا آورید کارهای خیر را که کننده
خیر بهتر است از خیر اوست و دوری کنید از شر که کننده
شر بدتر است از شر اعمال خیر را بجا آورید بنحوی که وسعت دست
هر که عملی کند از برای غیر خدا سبحانه وامیگذارد بر ان عمل
کننده بلکه عمل را از برای او کرده است غنیمت دانید
شکر کردن زیرا که کمترین نفع او زیاد کردن نعمت است و دوست
کنید ذکر کردن و دل را انیس الفت میگرداند و ذکر بهترین عبادات
است تعلق نمایید کارهای خیر را وقتیکه میشنوید از اهل دانش
و عمل کنید بر فکر عمل کردن زیرا که ان علم بسیار است
کننده ان که اراده عمل کند بکمی آنچه بیشتر است بتقوی و پرهیزکاری

بپرهیزید

بپرهیزید که ان سبب تباه و ارتکاب است بنا بر اینکه ان سبب تباه
که بهوش آمدید از مستی تباه دور است و بجا نیاورده مید ان
ظرفها اکبر چنانکه پناه میبرید از بلاهای زمانه و مصیبتهای
جنهای جهاد کرده باشد که بیرون از نفس دور کرده باشد و تعجب نماید
از این انسان که نظر میکند به پیه و سخن میگوید بگوشت و میشنود
بعظم و نفس میکشد بچیزی که بینی است آدمی چشم است و اصل چشم
پیه است و سخن بلبش بان میگوید و اصل زبان گوشت است
و سخن را بگوش میشنود و اصل گوش استخوان است و نفس را
میکشد و ان سوراخ است بخاطر بیاورید شکننده لذتها که
کشنده شهوتها و خوانده بر او کننده هارا بخاطر بیاورید بسیار کنید
جا ما نزاع او و میکنند ان ... را از ... میکنند
حذر کنید از ... کران ... که خطا میکند و ...
حذر ... کنید

از جبن که آن عارست و منقصت حذر کنید از بخل که آن
علامت ستوبست از اسپرها که از مرکبهای حقارتست حذر
کنید از احمق که مدارا کردن با او ثواب محسوب میکرداند و موافقت
کردن با او ثواب میپندارد و رفاقت کردن با او وبالست پرهیز
کنید از هر عاملی که از ادب پنهان میکند و در علانیه از آن
حیا میکند حذر کنید [illegible] آخرت را فاسد میکرداند و دنیا را
باصلاح می‌آورد حذر کنید از هر عاملی که صاحبان را مغرور کرده
بلهو و هوس مشغول سازد کراهت عُذر نمایند حذر کنید از
هر گفتار و کرداری که صحبت میکرد و فساد آخرت و دین حذر کنید
از رفاقت هر کسی که اعمال او نیکوست و عمل او بدست نیاید
کند رفاقت با عیالات حذر کنید از هم نشینی بدکردار که او
خود را هلاک میکرداند و آبروی او را ضایع میکرداند حذر
کنید از دنیا که آن دام شیطانست و مصید ابلیس حذر
کنید

کنید از کبر که آن سر طغیان و معصیت رحمن است حذر کنید از جدال
که ای کوشش بدهند سعی کنید اعمال با ایشان خبر نمید
شما خبر دهنده حذر نماید دنیا ایمن و فریب خورده
که گناه سست شده است که گو با کرامت زنده شده است حذر نمائید
از فریب خوردن حذر نمائید از دشمن خدا شیطان بشما که
کند در خود را و حرکت دهد شما را لشکر خود از سواران
و پیاده کان حذر نمائید از روز که پس سپید میشود در آن
روز اعمال و بیا ره میشود و زلزال پیر میشود در آن روز اطفال
حذر نمائید از تجلی اعمال و فریب خوردن با آرزوی امل دور
که انکار قبیح کاران قبیح میکرداند و اجر تو را ضایع میکرداند
پرهیز از حرص که آن بدی دین و بدی قرین پرهیز
از شک که آن فاسد کننده دین و باطل کننده یقین پرهیز
از غضب که آن دیوانگی است و آخر آن پشیمانیست پرهیز

مکروا الله پرهیز از مکر که آن بدترین خیانت است مکر
کننده بسبب مکر زن و خدا خوار است پرهیز از ظلم که آن
بزرگترین معصیت است و ظلم را بسبب روز قیامت ظلم
عقاب میکشد پرهیز از خیانت کردن که خائن بسبب
خیانت آتش عقاب کرده خواهد شد پرهیز از دوستی
دنیا که آن اصل خطیئه و معدن هر بلاست پرهیز از
جوع که خداوند عالم بوی بهشت را بجائی نمیشنواند پرهیز
از متابعت هوا و هوس که آدمی را ابتلا میکرداند پرهیز
پرهیز از عجب کردن که آن دوستی ستایش که ابر حکم
فرهنت شیطانات پرهیز از منت گذاشتن که منت
لعنانرا نیرو میکند پرهیز از اعتماد کردن نفس خود که
آن بزرگترین بنگاه شیطان است پرهیز از اصرار
کردن بر گناه که آن کبایر و اعظم جرایم است پرهیز از بی سخن
گفتن

گفتن که آن باعث لغزش و موجب ملال است پرهیز از
همیشه سیر بودن که آن باعث دردها و رنجهای
گردد پرهیز از فکر کردن سخنی که باعث خنده باشد گردد
هرچند که آن غیر خود آن سخن را نقل کند پرهیز از
دانستن معصیت غیر خود را انجز که کوچک دانی از غیر خود
با آنکه بسیار دانی از طاعت خود را انجز دا کم دانی از غیر خود
پرهیز از اعتماد کردن از آن او که آن سرمایه ابلهان است
پرهیز از نفاق که صاحب دو رویی کاذب نزد خدا
پرهیز از انکردن کشی کردن بر بنده که آن خدا که هم منجبر را
خداوند عالم دو هم هلاک میکند پرهیز از اتفاق تملق
کردن که آن از شعوه ایمان نیست پرهیز از حاضر شدن جا لجاگ
فسق و عصیان که آن باعث خشم رحمن و وصول نیران
گردد پرهیز از نشستن با زنان که آن محل فتنهاست
حاضر شدن شیطان است پرهیز از آنکه نصیب خود

خوردن بخدا فروشی بچیز پستی از پاره دنیا بپرهیز از مصاحبت
اهل فسق پند بسبب که هر که راضی باشد بکار قومی مانند
کسی است که با ایشان آن کار را کرده باشد بپرهیز از
دوستی دشمنان خدا زیرا که هر که قومی را دوست داشته
باشد با ایشان محشور خواهد شد بپرهیز از نفرین کردن
دادن کسی که از خلق لئیم است بپرهیز از مکر که از اخلاق لئیم
است بپرهیز از نگاه داشتن مال اللهی که آن باعث غضب
و امتحانست بپرهیز از استخفاف علما که آن باعث بلکه
تو بکردن ایشان بپرهیز از سخن گفتن در چیزی که
از [illegible] بپرهیز از مشورت کردن با زنان که [illegible]
ست و اگر استطاعت داشته باشی که [illegible]
چنین کن بپرهیز از آنکه غلو کنی در دعا کردن [illegible]
ما رتب دادیم بلکه قناعت کردن و غالب [illegible]
از [illegible] عیبهاست بدانید که من تعلیم [illegible]
طلب

طلب کننده آن بخواهد و نه بیم مانند آتش که کننده آن بخواهد
و بدانید که سالم از دنیا نیکو [illegible] مگر کسیکه [illegible]
نجات از مهلکات مهالک آن نیابد مگر کسیکه این دنیای نیم
خورده را با اهل آن واگذارد بدانید که از برای جانهای شما قیمتی
نیست مگر بهشت پس نفروشید مگر بآن بدانید که دنیا
کهنه است [illegible] و حلال آن [illegible] بدانید که
بهتر چیزی که ما را از برای شما [illegible]
[illegible] های دور و دراز بدانید هر که را که رزق
[illegible] بالحلال او را [illegible] بدانید که هر که بجوید
نیابد [illegible] بدانید که [illegible] دنیا
کسیکه از برای آخرت خلق شده است و بدانید چه میکند
بمال کسیکه عنقریب مال از او سلب میشود و حساب و عقاب
از برای او میماند بدانید که تقوی [illegible]
حاصل خود را ببهشت میرساند و گناهان [illegible]

خود را بخدا فروشی بچیزی پستی از پاره دنیا بپرهیز از مصاحبت
اهل فسق چه بسبب هر که راضی باشد بکار قومی مانند
کسی است که با ایشان آن کار را کرده باشد بپرهیز از
دوستی دشمنان خدا زیرا که هر که قومی را دوست داشته
باشد با ایشان محشور خواهد شد بپرهیز از فریب خوردن
دادن که آن خلق لئیم است بپرهیز از مکر که آن خلق ذمیم
است بپرهیز از نگاه داشتن مال الناس که آن باعث فتنه
و امتحانست بپرهیز از استخفاف علما که آن باعث بلکه
تو میگردد با ایشان بپرهیز از سخن گفتن در چیزی که حقیقت
آن نمیدانی بپرهیز از مشورت کردن با زنان که رای ایشان
سست است و اگر استطاعت داشته باشی کاری کن که هیچ زن را
نشناسد چنین کن بپرهیز از آنکه غلو کنی در مأکل و مشرب
دایم بلکه قناعت کن و غالب کن بر شهوت
نفس خود بدانکه من ندیدم مانند بهشت
طلب

طلب کننده آن بخوابد و ندیدم مانند آتش که گریزنده آن بخوابد
و بدانید که سالم از دنیا نگردد مگر کسی که زهد ورزند
نجات از مهالک آن نیابد مگر کسی که این دنیای نیم
خورده را با اهل آن وا گذارد بدانید که از برای جانهای شما قیمتی
نیست مگر بهشت پس نفروشید مگر بان بدانید که دنیا نیست
کوهات نشان از کهنه است و حاق آن لا غرامت بدانید که
بهتر چیزی که منازل از برای شما میسر است از منافع کردن
فقرا نیست و از ... های روز ... بدانید هر که را که رزق
تنگ شد بحلال او را غم ... ساند بدانید هر که بجوید
با ... او را ... بدانید که حرص میکند دنبال
کسی که از برای لذت خلق شده است و بدانید چرا میکند
بمال کسی که عنقریب مال از او سلب میشود و محتاج صفات
از برای او میماند بدانید که تقوی بان کشتی است ... که
حاصل خود را بهشت میرساند و گناهان اسبی سرکش

که طلبی ندارد سوار شوند و ایشانرا میرسانند بدانکه کلمرین
روز میدانست و فرمان رود پیش کرفتن است و سیف
لبوی بحث است و بار کشت سیف تکبیر به لبوی افتر است
بدانکه ما امری کلام و سخنانیم در ما مثل فرعونها آن
و رما اظهار میکرد ستارهای آن و بدانکه از جمله لا او
فالم بچینی و شد بدن ما فقیر شد بدن آورید ما امرض
بلکه مرض والسخی بل لهیدان جماعت و سعت مال است بلکه
از وسعت مال صحت بدن و بعضی از صحت بدن تقوای مال است
بدانکه ظلم سه ظلم است ظلمی که امرزیده نمیشود و ظلمیکه ترک
کرده نمیشود و ظلمیکه امرزیده میشود اما ظلمی که امرزیده نمیشود
ان شرک بخداست چنانکه حق تعالی در قرآن فرموده است اما
ظلمیکه امرزیده میشود ان ظلم است که مرد بر نفس خود میکند
در بعضی از بیجا اعمال و ظلمیکه ترک کرده نمیشود آن ظلم
بندگان است بعضی و بعضی دیگر چنانچه پادشاهان

عمالقه

عمالقه و غیرهم دانا ایشان که ایشان جبابره کردند کنعان و فرعونیان
ایشان که چنانچه اهل شهر شان را که پیغمبران را کشتند و نوفه شاد کردن
خدا را خاموش کردند چنانچه آنها که لشکرها کشیدند
شهرها را کرفتند چنانچه آنها که قدرت تمام داشتند
و جمعیتش زیاد تر است چنانچه آنها که آثار ایشان بکو
نوعی دولت کارهای ایشان زیادتر و ملک و پادشاهی ایشان
محکم تر بود یعنی مانند حضرت سلیمان و ذو القرنین علیهما السلام
چنانچه آنها که لشکرها را کوبیدند و با قهرها بر میکردند
چنانچه آنها که حکم ساختند ملکها و کشانیدند و سپاه کردند
سلکها العمرانها را و برای درس کردن بیچارهها را واکرام
و نوازش کردند مهما آنها را چنانست سعی کردند و جمع نمودند
و حکم مهما کرد حد برده شد بجانبی که با کرد بجانب کسری
و قیصر و تبع و حبس چنانست انکسی که مالها جمع کرد و

عقلها که روشن شده است بچراغ هدایت کجا باید کرد ها
که روشن شده اند بنور پیر هرکاری لا اعمینه اهل دنیا
که صبح میکند و شام میکند بر احوال مختلف یکی صرف مراد [illegible]
میکند و یکی در تغریب میکوشد و یکی افتاده بلا مات
یکی بیمار است که او را عیادت میکند یکی افتاده [illegible]
جان میکند یکی طلب دنیا میکند و ترک او را طلب میکند
و یکی غافل است که از او غافل نباشد و [illegible] گذشتگان [illegible]
[illegible] عاقل ترین شما [illegible] بر [illegible] ترین شما است [illegible]
ترین [illegible] ترین شما خائف ترین شما است مهربان ترین شما
[illegible] ترین شما است صاحب حیا ترین شما حلیم ترین [illegible]
[illegible] ترین شما [illegible] ترین شما است متقی ترین شما [illegible]
ترین شما است نیکوکار ترین شما [illegible] ترین شما
[illegible] ترین شما عفیف ترین شما است صاحب [illegible] ترین شما
ملت کو [illegible]

راست گو ترین شما است زیرک ترین شما پرهیزکار ترین
شما است بخشش کننده ترین شما رحم کننده ترین شما است
[illegible] ترین شما ظالم ترین شما است خائف ترین شما
عارف ترین شما است بهترین شما عقل است عظیم ترین
[illegible] جهل است راست ترین چیزها اجل [illegible] است
دروغ ترین چیزها [illegible] است بهترین چیز خلق نیک
است بد ترین چیز [illegible] بد ترین [illegible]
است جلیل ترین چیزها راستی گفتار است بهترین چیز
تقوا است [illegible] ترین [illegible] صاحب تقوی است [illegible]
بد ترین هوا و [illegible] است [illegible] ترین چیزها [illegible]
است قبیح ترین خصلتها کذب است بهترین [illegible] طلب کردن توبه
[illegible] بد ترین [illegible] است بد ترین [illegible] ها
[illegible] دروغ است بهترین خصلتها [illegible] عظیم ترین

بلا را قطع است و رجا آنست عاقلترین مردمان کسیست

که طاعت عقل کند غنی‌ترین مردم کسیست که قناعت کند

فقیرترین مردمان کسیست که طمع کند بهترین عقلها ثناست

بهترین قولها سدادست یعنی محکم ان بنده کترین حب خالق

نیک است بنده ترین شکر ذوق نمودنست بهترین [illegible]

است افضل سعادت استقامت دینیاتست افضل ایمان

کردنست قبیح‌ترین خلق حسد است افضل عبادت نهادنست

افضل عبادت غالب شدن عادتست ضرر کننده‌ترین

چیزها شرک است سهل‌ترین چیزها شرک است قبیح‌ترین

چیزها بهتانست بهترین پادشاهان آنست که عادل

باشد هلاک کننده‌ترین چیزها طمع است بهترین

مالها کسی است که ورع داشته باشد بهترین نعمتها عقل

سقیم‌ترین چیزها جهل است بهترین توکلها استغفارست

بهترین

حکمه

بهترین سخنها ایثار کردنست یعنی خود محتاج است با این

بدیگری ببخشد بهترین چیزها تقوی است سعیدترین

مردمان عاقلانست شقی‌ترین مردمان جاهلانست بهترین

مردها آنست که کسی خود را بنفس نصیحت بدهد زشت‌ترین خلقها

تکبر کردنست شجاع‌ترین مردمان سخی‌ترین ایشانست عاقل

ترین مردمان صاحب حیا ترین ایشانست عظیم‌ترین

شرف تواضع است بهترین چیزها احسان کردنست

بهترین چیزها کسی مالک گردد آنست که مالک غضب خود

گردد افضل ایمان امانتست قبیح‌ترین اخلاق جبانیست

افضل عبادت فکرست قوی‌ترین پادشاهان برای [illegible]

بهترین صفتها [illegible] خشم الهی [illegible]

کمترین مردمان [illegible] است بلکه بیحیاست

بیهوده گفتنست ناخوش‌ترین خلقها کبر [illegible] آنست

پاکیزه‌ترین [illegible] قناعت کردنست [illegible] ترین چیزها

کسی است که عیب خود ببیند و گناه را از خود دور گرداند
سزاوارترین مردمان ببخشش کسی است که سؤال نمیکند
بهترین بخششها آنست که پیش از سؤال داده شود و بزرگترین
مردمان کسی است که دنیا را ترک کند رنجکشنده‌ترین مردمان
کسی است که لذت الهیه را بجود زیانکارترین مردمان
کسی است که دنیا را بعوض آخرت راضی گردد فضیحترین مطلعان
است که از آن بی‌باشد داناترین مردمان آنکس
که شهوت باشد بعلم عاجزترین مردمان آنکس است که
عاجز باشد از دعا کردن بزرگترین مصیبت و شقاوت
آنست که کسی ز بهر دنیا کردد اصل قوه قلب توکل
کردن است بر خدا اصلاح قلب مشغول کردن دل است به
ذکر خدا اصل صبر حسن یقین است بخدا اصل رضا
حسن اعتماد است بخدا اصل بهشت نیکی و رغبت است در
چیزی که نزد خداست اصل ایمان حسن تسلیم است از امر خدا

اصل

اصل اخلاص نا امید بودن است از آنچه در دست مردمان است احمق
ترین مردمان آن کسی است که گمان کند که او عاقل‌ترین
مردمان است افضل ناس کسی است که عیب او را از عیب
دیگران باز داشته است افضل ناس کسی است که با خواهش
خود مجاهده نماید اصل عقل فکرت و ثمره و فایده آن سلامت
است بر بدی روشن سبب ایمنی از ملامت میگردد
بلندترین بخیل منع کردن اموال است از اهلش بهترین
عبادت خواب کمترین چشمها است بیاد خداوند سبحانه
قوی‌ترین مردمان در ایمان قوی‌ترین ایشان است در توکل
کردن بخدا بهترین مروت آن نگاه داشتن مرد آبروی
خود را بد کنترین عیبها آنست که عیب کسی بکنی که
بعینه خود کرده باشی عاجزترین مردمان کسی است
که نتواند نقص خود را زایل کرداند نیکمند احمق‌ترین
مردمان فخرکننده متکبر است زیانکارترین مردمان کسی است

که مینوا الحق را بگوید نیکو بد بهترین جود و بخشش آنست
که کسی که در حال تنگ دستی بخشش نماید عاجزترین مردمان
کسی است که عاجز باشد از اصلاح نفس بهترین چیزی که
برای نفس است قناعت کردن است بزرگترین مردمان
در روز دو گناه علمای اند که از حد خود بیرون رفتند
شدید ترین مردمان در ندامت و پشیمانی در وقت موت
علمائی اند که با علم خود عمل نکردند بخیل ترین مردمان کسی
است که بخیل نماید بر سلام کردن ضعیف ترین مردمان کسی
است که بی حرص باشد نیکوترین امراء کسی است که
هوی و خواهش بر او محکم نباشد بهترین چیزی که خدای تعالی
سبحانه تعالی بخشیده است از علم و عقل است بهترین
مردمان فقیه کسی است که امر میکند بر طاعت و خود بطاعت
عمل نمیکند و نهی میکند از معصیت و خود از آن نهی
نمیکند دور ترین مردمان در لحوق فقیر ترین ابنا

در دنیا استغنا از الله
و در لحظه آن قضا الله
بدترین امیران کسی است
طالب ... است از
اهل ان ظاهر ...
مردمان م

دنیا

در دنیا و لعنت ترین مردمان در نصیب لعنت کسی است
که بهره اش در دنیا کمتر باشد شدید ترین مردم در
عذاب در روز قیامت خشمناک ترین ابنائست اعتماد
خدا تعالی مرین مردمان کسی است که بنصیب خدا و بندگان
راضی باشد افضل جهاد جهاد نفس است از هوی
و قطع کردن نفس است از لذات دنیا عاقل ترین
مردمان کسی است که از عیب خود بینا و بصیر باشد و
از عیب غیر خود کور و ضریر باشد افضل ذکر قرآن
است که بار گناه را میکند در سینه ها و نورانی میکند
دلها جاهل ترین مردمان کسی است که مغرور کرده بقول
مدح کنندگان دشمن ترین دشمنان خود مرد غضب
و شهوت اوست هر که ابنا را هلاک مال کرده
درجه اش بلند کرده منتهی است نه خود برسانول

دلان است بدرستیکه سلطانان ایمنانند کردن درگاه خدا
زاری میکنند بدرستیکه مؤمنان ایمنانند که از خدای
نرسند بدرستیکه زنان تقوی تو ابتدا داده بر انجمن کرامی
عادة داده بدرستیکه از جمله عبادت ترمی کلام ولیکنا
سلام بدرستیکه نفس تفحص شنیدن از اخلاق
سلطانان نیست بدرستیکه هم تقوی مهر سعادت تو است
اکثر امر فی طاعت بر بنده که احتجوتمانی بدرستیکه
تو اجزای تمم تو است از اصرف مکن مکروه طاعت که تو
برحمت خلائق هدایت کرده بدرستیکه تقوی همان تو است
است که ایمان هستی بدرستیکه خداوند سبحانه جاری
میگرداند امور ابراهیم حکمت او اقتضا میکند نیز وان
عفو که تو راضی هستی بدرستیکه از علل خطوات است
وعقول ایمان انبع میکند بدرستیکه تقوی عهد
نفسهای

نفسهای تو است و بدان پاینده هست که انها از احتیاج
میکند بدرستیکه نفس کن شکنان هم انتبر عبرت است
اندر ایکی مانندگان بدرستیکه خداوند سبحانه دوست دارد
هر هستی بخشنده را که اندر ای دین خود بخروتند
بدرستیکه خداوند سبحانه دشمن دارد هر بی شرم صاحب
جرأت را در معاصی بدرستیکه خداوند سبحانه دوست
دارد هر صاحب عفت حیلکو که آستد با کبر اگر راضی باشد
انقسم پروردگار خود بدرستیکه خداوند سبحانه نزد
قصد هر قصد کننده و سخن گوینده و علم هر عمل کننده
است بدرستیکه بدبخت کسیست که اطاعت خدا کند
هرچند که دور باشد خویشاوندی لیکن بدرستیکه
دشمن محمد صلی الله کسیست که معصیت خدا کند هرچند
که نزدیک باشد قرابت او بدرستیکه عمل صالح
و نزد خداوند سبحانه که از او ضع کرده است از برای

خالق خود و نصب کرده است اندر کوی مخالفت مکن خدا
وند عالم را در میزان او و معارضه مکن او را در سلطنت
و مال تو نور او در دنیا سبح میکند و لذا لحزن باعث بدی
و لذتی تو بیکد بدرستیکه کرم خدا وند سبحانه نمی
نکند حکمی او را این سبب هر دعا مستجاب نشود
بدرستیکه اندر لا اله الا الله شروط چند هست بدرستیکه
من و ندیم من از جمله شروطان هستیم بدرستیکه ما
خانه بیماکان وکنا مکاکان وخانه زوال وحرکت
وانتقال است می اید دلذتان بحب مرتبه کی ان وسعت
بخس آنرا بالا رفتن از باین است از بدرستیکه
طاعت نفس ومتابعت خواهشهای او اساس هر محنت
و سر هر گمراهی و غولها است بدرستیکه این نفس بسیار
میل کننده است بد بسیار کرا اورا اهمال نماید نفید
نماید بکشد ادمی را بسوی گناهان بدرستیکه
این

این نفس تو بسیار فریب دهنده است اگر بر او اعتماد
کنی ترا میکشد بسوی شیطان و ارتکاب گناهان
بدرستیکه نفس بسیار میل کننده بدی و فحشا امر
او را امین داند باو خیانت نماید وهر که ایمن گردد
هلاک گرداند هر که او را ضی کرده او بر بدترین عیوب
ساند بدرستیکه نفس کو هر کران نجات هر که او را نگاه
دارد او را ابله کرده است و هر که او را رها کند او را نیست
کرده است بدرستیکه قدر سوال بیشتر است از انچه
باید سید همه نرنم خطاء و نوال پس بباز دانید انچه
ذکر داده اید نیز اگر ان عطا و طمع رانی سوال نیست
بدرستیکه هرچه مقدم داشتی از ذخیره توانسته
انچه تو خر کرد باید خیر از ان از برای غیر تو است بدرستیکه
گران برای مردم عیبها چند هست انکار مکن انچه
غائب است از تو بدرستیکه خداوند سبحانه حکم

از برای خدا و بگیرد از برای خدا و بدهد از برای خدا
وفرمود که دین دو درختی است که اصل آن ایمان است
بخدا و میوه آن دوستی در راه خدا و دشمنی است از
برای خدا وفرمود از مکارم و نیکی اخلاق آنست
که صله کنی با هر کسی که از تو قطع کند و عطا کنی
بکسیکه ترا محروم کرده اند و عفو کنی از کسیکه بر تو ظلم
کند و بهترین نیکی صدقه پنهانی و نیکی والدین
و صله رحم است وفرمود که با هر انسانی دو ملک است
که او را محافظت میکنند پس وقتیکه اجل او میرسد
او را وامیگذارند با اجل بدرستیکه اجل سپر محکمیست
برای آدمی یعنی مادامیکه اجل نرسد آدمی محفوظ است
وفرمود که آدمی پیر میشود و باقی میماند با او
حرص و درازی امید **وفرمود** که از برای خداوند سبحانه
ملکی هست که هر روز ندا میکند که ای اهل
دنیا

دنیا بزایید از برای مردن و بنا کنید عمارت برای خراب
شدن و جمع کنید مال از برای بر طرف شدن **وفرمود**
که خداوند سبحانه امر کرده است امر کرده است بعدل
و احسان و نهی کرده است از فحشا و ظلم **وفرمود**
که خداوند سبحانه واجب کرده است در اموال
اغنیاء قوت فقرا پس گرسنه نشد هیچ فقیری مگر
آنکه منع کرد غنی از حق ایشان و خداوند عالم ایشان را
از این سؤال خواهد کرد و آنحضرت شنید که مردی گفت
انا لله و انا الیه راجعون حضرت فرمود قول ما که
گوییم انا لله اقرار است بر نفسها که مملوک خدائیم
و قول ما که گوییم انا الیه راجعون اقرار است بر
نفسهای ما بهلاک شدن فرمود وقتی کسی بمیرد مردم
میگویند که چه گذاشت یعنی از برای کی و ملائکه
گویند که چه چیز مقدم داشته است فرمود که

دارید بعض از انچه که دارید که ذخیره شما باشد و هم
دارید دنیا کنار نهید که حساب برای شما باشد و فرمود که
عاقل کسی است که در روز خود نظر کند که فردای
روز قیامت چه چیز کار او میاید و سعی میکند در
خلاصی نفس خود و عمل میکند از برای انچه بکار او اید
الله بدرستیکه خداوند سبحانه ذکر خود را جلا و روشنی
دل قرار داده است که از ان کوری بصیرت ابصار بینا شود و غافل
دانا انکسیست که نفس خود را مقید کرداند بمحاسبه و
مالک او کردد بمبالغه و او را بکشد بمجاهده و فرمود
افضل ناس نزد خدا کسی است که زنده کرداند عقل
خود را و بمیراند شهوت خود را و تعب اندازد نفس خود را
برای صلاح اخرت خود و فرمود که از برای حق سبحانه و تعالی
بر هر نعمتی حقیست از شکر پس هر که ان شکر را
ادا کرد حق تعالی زیاده کند نعمت او را و هر که تقصیر
نماید

نماید بیم انست که نعمت او زایل کردد که مرد کاهی شاد
میکردد از یافتن چیزی که از او فوت نمیشد و غمناک
میکردد از فوت چیزی که از ادراک نمیکرد پس باید شادی
تو برای رسیدن چیزی باشد که از ان از برای اخرت
فایده داری و باید که تاسف تو از برای فوت چیزی
باشد که باخرت تو نفع دارد باید که هم و اندوه تو برای
چیزی باشد که بعد از مرک بتو فایده دهد بدرستیکه
عظیم ترین حسرت روز قیامت حسرت کسیست که مالی
کرده است از غیر طاعت خدا پس میراث کرد انرا وارث بر
داد او را در طاعت خدا انفاق کرد و بان سبب داخل بهشت
شد و اول داخل جهنم اتش شد و فرمود که مردم
بعلم و ادب محتاج ترند از نقره و طلا بدرستیکه این
قران نصیحت کننده است که با کسی خیانت نمیکند و
هدایت کننده است که کسی را گمراه نمیکند و حدیث

بر نوافل کران باعث کودی او میکردد و فرمود که بدانکه
پادشاه امین خداست بر خلق و پادشاه عمل
میکند [illegible] داد و مهربان کند عدالت در زمین
که مال تو کفایت همه خلق نمیکند پس مخصوص گردان
از برای اهل حق و فرمود که کرامت تو بهمه خلق نمی رسد
اختیار کن از برای افاضل و نیکان خلق را و مشهور
و فا میکنند بجمیع حاجات تو پس اوقات افطار تقسیم کن
میان عمل و راحت خود و راحت اوقات خود تو [illegible]
عمر تو است صرف مکن از امکر در چیزیکه تو [illegible]
سبب [illegible] نفس تو بارکش تو است اگر بسیار بند [illegible]
از امکنش و اگر او [illegible] او را برای خود باقی
گذاری و اگر اخلاق [illegible] تقسیم نمائی تو [illegible]
که [illegible] او را و [illegible] را [illegible] و فرمود
ان [illegible] دوست تو است از برای آن صاحب [illegible]

از تو

از تو بود و بعد از تو بدست دیگری خواهد رفت
و تو از جمع کردی از برای یکی از دو مرد یا مردیست که عمل
میکند آنچه تو جمع کردی در طاعت خدا پس سعید میشود
بآنچیزیکه تو شقی شدی از آن و یا مردیست که عمل میکند
در آنچه که تو جمع کردی بمعصیت خدا پس شقی میشود
بآنچه که تو جمع کردی و هیچ یک از این دو مرد سزاوار
اهل از نیست [illegible] که تو ایشانرا بر خود اختیار نمائی
[illegible] از مرد را بر دوش خود برداری و فرمود که
بنده میان نعمت و گناه است اصلاح نمیکند آنها
را مگر استغفار و شکر یعنی از جانب خدا نعمت
است و از کردار خود غرق گناه است نعمت شکر می
خواهد و گناه استغفار میخواهد و فرمود که امر
بمعروف و نهی از منکر اجل آدمی را نزدیک نمیکند
و رزق دور نمیکند [illegible] ولیکن [illegible]

ثواب و عظیم شدن اجر میگویند و افضل الاعمال گفتن
سخن حق است نزد پادشاه جابر و فرمود که حق تعالی
امر کرد خلق را برای تشریف ایشان و نهی کرد ایشان را
برای ترسانیدن و تحذیر ایشان و تکلیف نکرد ایشان را
بدشوار و عسیر و بطاعت اندک ثواب بسیار میدهد
و معصیت کرده نشده است بر حجتی که نتواند عصیان
را منع نماید و اطاعت کرده نشده است از روی اکراه و طبعا را
جبر کرده باشد و پیغمبران را عبث نفرستاده است و کتابها را
بی فایده نفرستاده است و آسمان و زمین و آنچه در میان
ایشان است باطل خلق نکرده است و این گمان کافران است
و وای بر کافران از آتش و فرمود که حمل کننده بر نفس
خود و غالب شونده بر غضب خود و محافظت کننده
بر طاعت و بر ترک معصیت خداوند سبحانه بالای بر درجه است
برای او ثواب روزه گیرنده و نماز کننده و او را میرساند 1

بدرجه

بدرجه شهداء و فرمود که حق تعالی فرا نداد از برای
بنده بیشتر از آنچه مقرر کرده برای او در لوح محفوظ
هرچند که حیله آن بنده شدید بود و طلب او عظیم و
سعی او بسیار باشد و منع نمیکند از برای بنده آنچه اگر
در لوح محفوظ آنچه برای آن بنده مقرر کرده است از
روزی او هرچند که سعی و حیله آن بنده کم باشد و هر که
این امر را بداند و عمل کند بآن و اعتقاد داشته باشد عظیم
ترین مردمان است در راحت و منفعت و ترک کننده
این امر و شک دارنده آن عظیم ترین مردمان است در ضرر
و گرفتاری و فرمود که دنیا خانه رنج و نیستی و عبرت
و تغییر است و محل محنت و عقوبت است و فرمود که از
از پستی دنیا آنست که خداوند عالم معصیت کرده نمیشود
مگر به دنیا و خشنودی و نعمت دائمی نزد او کسی نمیرسد
مگر بترک کردن دنیا و فرمود که این دنیا شمار اهل نظر

ثواب وعظیم شدن اجر میگویند وافضل الاعمال گفتن
سخن حقست نزد پادشاه جابر وفرمود که حق تعالی
امر کرد خلق را برای تشریف ایشان ونهی کرد ایشانرا
برای ترسانیدن وتحذیر ایشان وتکلیف نکرد ایشانرا
بدشواری وعسر وبطاعت اندک ثواب بسیار میدهد
ومعصیت کرده نشده است بر وجهی که نتواند عصیان
ومنع نماید واطاعت کرده نشده است از روی اکراه مطیعانرا
جبر کرده باشد وپیغمبران را عبث نفرستاده است وکتابها
بی فائده نفرستاده است واسمان وزمین والنجوم ودرمیان
ایشانست باطل خلق نکرده است واین گمان کافرانست
وویل کافران از آتش وفرمود که حمله کننده با نفس
خود وغالب شونده بر غضب خود ومحافظت کننده
بر طاعت ورنجکار نعمت خداوند سبحانه بالای برجهاست
بلکه او ثواب روزه گیرنده ونماز کننده واو امیرست 1

بدرجه

بدرجه شهدا وفرمود که حق تعالی قرار نداد از برای
بنده بیشتر از آنچه مقرر کرده برای او در لوح محفوظ
هرچند که حیله از بنده شدید بود وطلب او عظیم و
سعی او بسیار باشد ومنع نمیکند از برای بنده آنچه اگر
در لوح محفوظ آنچه برای آن بنده مقرر کرده است از
روزی او هرچند که سعی وحیله از بنده کم باشد وهر که
این امر را بداند وفهم کند وعمل کند ایمن واعتقاد داشته باشد عظیم
ترین مردمان است در راحت ومنفعت وترک کند
این امر وشک داشته باشد از عظیم ترین مردمانست در مضرت
وکم فنائی وفرمود که دنیا خانه رنج وپیسی وعبرت
وتغییر آفاتست ومحل محنت وفتنه است وفرمود که از
زیرکی دنیا آنست که خداوند عالم معصیت کرده نمیشود
مگر بدنیا وبخشنودی ونعمت دائمی نرسد او کسی نمیرسد
مگر بکمر بکم کردن دنیا وفرمود که این دنیا شمار از نظر

من چیز انبانچه خوان است که در دست مجذوبی باشد
و گفته است اثر بکی که در دنیا آن ملح باشد چه میکند
علی که بعضی که روان میشود و آنکه که باقی نمیماند و فرمود
که بدرستیکه دنیا مانند غول است که گمراه میکند کسی را
که او را اطاعت میکند و هلاک میکرداند کسی را که او را
اجابت کند و بسیار زایل میکرداند نبوت را برکت
میکند بدرستیکه دنیا خانه ایست که اولش رنج و
عنا است و آخرش نیستی و فنا است و در حلال آن
حساب است و در حرام آن عقابست هر که در آن غنی گردد
بفتنه میافتد هر که فقیر گردد محزون شود و فرمود
که دنیا مانند سایه ابر است و مانند خوابی است که
کسی ان بیند و ان شادی است بمنزلت بعض عسل
است مخلوط بسم نابند نعمتهای آن جویند است نعمتهای آن
کشته دردها و بلاهای آنست و فرمود که دنیا و آخرت مانند
دو

دو دشمن اند از هم متفاوتند و دو راه مختلفند پس
هر که دنیا را دوست دارد و ارادت کند و آخرت را دشمن
دارد و دنیا و آخرت بمنزله مشرق و مغرب اند که کسی در
میان ایشان راه رود هر چه بیکی نزدیک گردد از دیگری
دور گردد و ایشان مانند دو ضره اند چون یکی را راضی
گردانی دیگری بخشم آید و فرمود که شب و روز عمل میکنند
در تو طوع عمل کن در ایشان و ایشان از تو میگیرند
و تو از ایشان بگیر یعنی ایشان از عمر تو میگیرند
و تو در اوقات و ساعات ایشان برای خود عمل بکن
و فرمود وقتیکه خداوند سبحانه بشما نعمت عطا کند
او را شکر کنید و اگر کم و ناقص گرداند بعینه صبر کنید
اگر صبر کنید در هر مصیبت شما را عوض دهد
خدا و فرمود که اگر اموال خود را در راه خدا
بدهید خداوند سبحانه زود بشما عوض دهد

وبشکنم قوم ربیعه و مضر را ام من که شما را منع و انم بطاعت
پروردگار شما و ارشاد میکنم شما را بفرایض دین شما و
دلیل شمایم بسوی انچیزی که شما را نجات میدهد من
واهل بیت من امانیم از برای اهل زمین چنانکه
ستارها امانست از برای اهل اسمان منم خلیفه رسول
خدا صلی الله علیه واله در میان شما و بیدارم شما را
بر حدود دین خدا و خواننده شمایم بسوی جهاد
بدرستیکه من بر تمام از پروردگار خود و بینا
از دین خود و یقین دارم از امر خود و شبهه ندارم در
دین خود من طلاق گفتم دنیا را سه طلاق و قطع
و بریده شده از برای من رجعتی و در ان نیست اکرام
ریبان دنیا را بسوی دوش ان و من میترسم بر شما از هر
صاحب زبان دانا که دلش منافق است بر شما میگوید
انچه را که شما میدانید و میکند انچه را که شما انکار
میکنید

میکنید **و فرمود** که اگر حکما الطاعه کنی خداوند سبحانه
نجات میدهد ترا و اصلاح میکند عمل بار کنت ترا
و اگر اطاعت خواهش خود کنی از متابعت ترا کور و کر میکند
و عمل بار کنت ترا فاسد میگرداند **و فرمود** که تو خدا
وند سبحانه را ملاقات کنی بعملیکه آن بهتر باشد در حق
از دوستی دنیا و تو بر متبادر علمی که بسوی اخرت نافع
نباشد از برای تقوی از صبر و رضا و خوف و رجا **و**
فرمود که بدرستیکه شما با اعمال خود بجزا داده میشوید پس
اعمال نیکو بباشید بدرستیکه شما بسوی اخرة خوانده
شده اید و بر خلاصی که خواهید شد بدو شما ادراک کرده اید
اجلها و شما اثناها بلا ... و افتاده بپایان رسیده اید شما
جزای داده شوید انچه مقدم داشته اید باشد وعده کرده ان
چیز بدکه پیش فرستاده اید شما اما دهر کسید اگر
شما ... و اگر بکرید شما را درک میکند شما ...

آنچه را که دانسته اید محتاج نیستید بتعلیم کردن چیزیرا
که نمیدانید و شما با انفاق کردن آنچه را کسب کرده اید
محتاج نیستید آنچه که از آن کسب خود جمع میکنید شما
باصلاح اعمال خود محتاج نیستید از اصلاح کردن سخنان
خود شما کسب کردن اعمال صالح محتاج نیستید از کسب کردن
اموال شما با اهتمام کردن امور دیگر فایده آخرت دارد محتاج
نیستید از آنچه که فایده دنیای شما دارد که بماند شما آخرت محتاج
نیستید از زاد دنیا شما بعمارت کردن دار البقاء و آخرت
محتاج نیستید بعمارت کردن دار فناء شما بتحصیل کردن
علم و ادب محتاج نیستید از تحصیل کردن نقره و طلا
شما بقناعت کردن اندکی از رزق محتاج نیستید از
حرص و زیادتی و طلب کردن شما بسخنان خود سنجیده
کرده میشوید پس نگیرید مکر کار رهائیت را شما با خلاف
نیک را بچشما محتاج نیستید از فضیحه گفتن سخنان شما
های

رهائیت محتاج نیستید از جمع کردن اموال و اگر نیست
دانید برای خود بر نیکی و صالح اعمال دنیا آخرت شما
خواهید رسید به مطالب از دنیا و اموال بدرستیکه
شما خلق شده اید از برای آخرت نه از برای دنیا و خلق
شده اید از برای بقاء نه از برای فناء اگر راضی کردید
بقضاء پاکیزه گردد عیش شما و برسید بغناء و اگر صبر
کنید بر بلاء و شکر کنید در رخاء و راضی گردید بقضا
برای شما حاصل میشود از جانب خداوند سبحان رضا
بدرستیکه اگر نه همه و همه بد خلاص میکرده بدان تعب
دنیا و رستکار گردید دار البقاء اگر قناعت کنید
جزاء با بیلانکی فنا آرا و سبک گردد بر شما معیشت دنیا
اگر امر گردانید بر خود خواهش و هوی را شما را
بر عقل ترک کرده اید کوری کرد انداز راه حق و بیند از دشمنا نزل
بجهالت و انها اگر رو کنید بسوی خدا رو کرده بسوی

است لهذا بشکه مردان برابری وموافقت کنند برآخرت
مانند سگانند از برای آنکه ایشان ایشانرا منع میکنند
از کشتن بدنهای دیگر برای دنیا بدرستیکه اهل دنیا
مانند سگان فریاد کننده میباشند که ان ضرر میرسانند
انها بعضی مر بعضی را میجهند بر بیا ایشان ذلیل
ایشان را میجویند و بنده ایشان کوچک ایشانرا
غالب میکردند مانند حیوانی اندکه بعضی را ایشان اند
بعضی را رها کرده اند بدرستیکه زیرک کسی است
تنی که بدی کند استغفار کند و وقتی که گناه کند پشیمان
کردد بدرستیکه مردم در تحصیل علم رغبت نمیابند
برای آنکه بسیار میبینند که صاحبان علم عمل نمیکنند بعلم
خود بدرستیکه نصیب شما فقد بی انه معین است طول
الله معین نقید طول ایشان ادمی وعرض ایشان نقد عرض
ادمی نقد نباشد اوکه روی خویشرا بر زمین بر خاک کذارد

بدرستی

بدرستیکه دنیا دار مرورست و آخرت دار قرارست پس از
دار مرور توشه بگیرید از برای دار قرار بدرستیکه مال تباعی
است که از پیش فرستادی از برای آخرت تو والحق راکه
پس کذاشتی از برای وارث تو است بدرستیکه ناس دو
عالم و متعلم و باقی خلق الهمند و فرمود که افضل ایمان ترک
است و افضل یقین شک است وافضل نعمت کفران است وافضل
ظلم عصیان است افضل شرف کبر است افضل زیرکی مکر است
افضل عبادت ریا است افضل دین بلکاهت افضل عقل
کردن مجهولات افضل علماء دو دسته ریا است افضل
ظلم عادت افضل ورع قلت قناعت است افضل همیشه فراخ
افضل علم ترک عمل است افضل عمل ترک اخلاص است افضل
جود فقر است افضل عاشر خلق عالم فاجر است افضل عدل ظلم
جاهل است افضل آبادی جور سلطانست افضل حسب در دنیاست
افضل جود اسراف است افضل معاش بدی نعمت است افضل

کلام طول دادن است و از عمل کاهلیت و از غناء بخلات
و از حنین فریب بلا است و فرمود که وقتیکه سخن گوئی راست
گوی وقتیکه بزرگ گردی نرمی کن وقتیکه عطا کرده شود
شکر کن وقتیکه مبتلا گردی صبر کن وقتیکه با زنخات
کنی مدارا کن وقتیکه عقاب کنی جای آشتی بگذاری وقتیکه
دوستی میکنی بسیار مکو آن دوستی را وقتیکه دشمنی کنی
دعوی مکن وقتیکه نیکی کنی ستر کن از آن وقتیکه کسی با تو
نیکی کند از آن اشکار کن وقتیکه کسی را مدح کنی اختصار
کن وقتیکه کسی را مذمت کنی اختصار کن وقتیکه وعده کنی
وفا کن وقتیکه عطاء کنی از امساک شاد و وقتیکه کاری
قصد کنی مشورت کن وقتیکه توکل کنی استخاره کن وقتیکه
مالک گردی ازاد کن یعنی غلام و کنیز میخوان وقتیکه زنی
داده شوی اتفاق کن وقتیکه برکسی ستم کنی معذرت خواهی
کن وقتیکه کسی بر تو خیانتی رساند از او در گذر اگر باشی

عهد

عهد و پیمان بندی از آن اتمام کن وقتیکه توبه کنی بالعزم
درست کن وقتیکه والی گردی عدالت کن وقتیکه چیزی برا
ضبط و حفظ امانت بکن وقتیکه ترا امین گردانند خیانت
مکن وقتیکه روزی داده شوی وسعت ده بر خود
وقتیکه محروم گردی قناعت کن وقتیکه کسی را طعام داد
او را سیر کن وقتیکه یار دوی خود بی سبب فراموش کند
ناگاه رسیدن اجل بهار او وقتیکه نیت پادشاه تغیر یابد
تغیر می یابد زمان سلطان اگر بر مراد خود برسید
را غالب گردد وقتیکه عقل تمام شود سخن کم گوید
وقتیکه مهمان ظلمان گردی بجانب سان روزنه گرفتن را
وقتیکه نعمت عطاء کرده شوی شکر آن بجا آور وقتیکه
نافله بجز بعضه ضرر رساند نافله را ترک کن وقتیکه قدر
بسیار شود خواهش کم کرده وقتیکه بر چیزی بکر بلند
عبادت کند بصد فرداد وقتیکه نیت فاسد کرده

وقتیکه عالم سخن گوینده باشی پس گوش کننده و نگاه
دارنده باش وقتیکه روح هوس حجاب آسمان بالا رونده بعد
از مردن ملائکه تعجب نماینده میگویند که چگونه نجات
یافت در طاریکه بعضی ما در عبادت بعضی شیطان دل
فاسد شده وقتیکه بلند کردی تفکر مکن در انجا کرده
ظاهر از تو پسندیده از جهال ولیکن اقتدا کن بانکسیکه
بالاتر است از تو از علماء وقتیکه اراده کند خداوند تعالی
بنده خیر را بپرهیزانید شکم او را از طعام یعنی طعام
حرام و فرج او را از گناه بیدار و الهام میکند او را قناعت
و اصلاح میکند از برای او نوحه او را وقتیکه خدا
وند سبحانه اراده کند صلاح بنده را الهام میکند او را
بکم سخن گفتن و کم خوردن و کم خواب شدن و وقتیکه قوه
شود از تو از مناجات بی حرمت شو وقتیکه خداوند
عالم خیر بنده را خواهد الهام نماید او را و توفیق دهد

بجای

بیانه نفع کردن در معیشت و حسن تدبیر و دوری کرد اند
از اسراف و تبذیر وقتیکه شکم پر کرده از اکل صالح کردند
کرده تمام از صالح وقتیکه از برای تو بسوی خداوند سبحانه
حاجتی باشد ابتدا کن در صلوة بر رسول و پیغمبر و آل
او و بعد از آن حاجت خود را از خدا سوال کن بدرستیکه
خداوند سبحانه از آن کریم تر است که دو حاجت کسی را رد
سوال کند او یکی را روا کند و دیگری را رد کند وقتیکه یکی
از تو اصلاح کند و از منقبا فزا و عکس بترسد از صلح اهجر
و اصلاح کند پس میگوید جواب بکر من دانایم بعض
خود و بعضی را من نمی دانم از من خدا و نما هو لخند
مکن مرا بالحجر که میگوید مکرره از الحجر از الحجر کان می
وقتیکه یابی کسی از اهل فاقه را بر داد و فاقه برای تو
که در روز قیامت نیز بسازد وقتیکه محتاج باشی پس
غنیمت دان و حساب کن انفسه دیگر را که فقاد باشی شاید که

که بعد چنین کس دانایی و وقتیکه غالب گردد بر تو غضب غالب
شود صبرا بعلم و تأمل و وقتیکه بر تو بلا رسد خود را
حفظ کن بصبر و اطمینان و وقتیکه جاهل باشی تعلیم بکن
و وقتیکه سؤال کرده شوی از آنچه که نمیدانی بگو که خدا
و رسول داناترند و وقتیکه کتاب بنویسی نظر کن با
بیش نظر از آنکه مهر کنی زیرا که آن مهر میکنی بر عقل
خود و وقتیکه عطا تو کردی نیست سخن گوینده بیخن
او شنونده تا قبول کنند اگر سخن او باشد ادعا الف
جاه کند آنسخن در دل شنونده ۲ او فرمود که شکر کردن
دائم میگردد نعمت سبب تواضع حاصل میگردد رفعت
سبب بخشیدن عظیم میگردد قدر و منزلت و سکوت
حاصل میگردد متانت و وقار بسیار میگردد هیبت
و بحلم کردن بسیار میشود انصار و بعدالت یافتن بسیار
میگردد نصیره و باحسان کردن بنده و غلام میگردد انسان
بوعظ

ی
بوعظ و انصح گردد غفلت و بتوفیق حاصل میگردد تعالی
بخشش حاصل میگردد بزرگی و بسیار و بسیار کردن بندگان
میشود نعمت و به یقین تمام میشود عبادت و به نیکو ماندن
دایم میشود موقت و برفق کردن تمام میشود مروت و
بسیار نعمت کلاشیده ضایع میگردد نیکی کردن و بروی کنند
حاصل میشود جنت و بصبر کردن سبک میگردد بلا و محنت
و بایمان حاصل میگردد نجات و سعادت و بعافیت حاصل
میشود لذت حیات و بعقل دریافت کرده میشود اصل
حق و بسبب ذکر خدا زایل میشود محنت و بایمان معلوم
میگردد صالحات و بعدالت کردن زیادی شود برکات
و بعقل رسیده میشود و بجبران ظلم کردن زایل میگردد
نعمت و بصدقه دادن تأخیر میگردد مرگها و بصله
دفع میگردد بلاها و باخلاص بالاحسن و دعا الحقیقت
کرده میگردد شفاء بتکبر او فکر بر داشته میشود شک

امید پیش از حلول او و آماده شود بقبل از نزول …
او و مبادرت نماید پیش از آنکه از سلاح عمل و دولت … باز ماند
و مهلت بیشتر بیرون رود باید مبادرت نماید که شما آنچه
مقدم داشته اید میرسید و جزا داده میشوید بآنچه
در عقب گذاشته اید سؤال کرده میشوید پس مبادرت
نماید بعمل پیش از پیری خود و در صحت خود پیش از بیماری
خود و در غنای خود پیش از فقیری خود و حیات خود پیش از
ممات خود و فرمود که بد دردیست حمق بد شومی است
الجهل بد فقر است حرص بد پیشه است بخل چیزیست بد
طعامی است حرام بد قوت است خوردن مال یتیم است
بد قلاده ایست قلاده گناه بد صدیق و دوستی است [illegible]
بد طبیعتی است [illegible] کردن بد عادت است فضولی کردن
[illegible] کردن … گفتن سخنها بیجا بد است بد
قرینیست جاهل بد … بد شبهه
است الحاح

الحاح کردن در نزد مخلوقین بد فرزندیست برای دشمن
او بد همسایه است همسایه بد بد رفیقی است رفیق
بد بد خصلتی است کبر و تکبر کردن بد عملی است نماز ناکردن
خداوند سبحانه کردن بد مردی است کسی که دین خود را
بدنیای دیگری بفروشد بد سیاستیست جور کردن بد
تحفه ایست گناه جمع کردن بد کسبی است کسب حرام بد فرزندی
است برای پرهیزکاری شکم سیر نمودن بد فرزندیست بد
دین طمع کردن بد سخنی است دروغ گفتن بد …
بی ادب بودن بد سعی است جدال … در میان دو …
کردن بد قلاده ایست قلاده دین بد توشه ایست
برای آخرت ظلم بخلق رسانیدن بتعظیم و طلب کاری
است خواب کردن برای آنکه عمر را ضایع میکند …
… دیده قرینیست غیب که عیبهای …
… [illegible] … میکنند

بدخصلتی است بخل کردن بدخانه ایست دنیا و فرمود
که صبح شنبه و پنج شنبه برکت است نیکی کردن با والدین
بزرگتر بن فریضه ایست شکم مرد دشمن اوست برکت مال در
تصدق کردن است بلاء انسان در زبان اوست بلاء مرد
بعد ایمان و دین اوست بذل علم زکوة علم است علم درک
کرده میشود و چه حلم بذل کردن عطاء زکوة نعمتها است بذل
جاه زکوة جاه آنچه کیفیت کند که برکت در صبح کردن است یعنی
هر کاری که در اول روز باشد کسی پی آن رود و بجستن آرزو
برای طلب کردن حاجتی بزرگ تر است از آن حاجت هر چند
که آن حاجت بزرگ باشد و سؤال کننده بآن حاجت برسد
خوشا از حال عالمیکه باشد و خود را از گناه نگاه دارد و از
مرگ نترسان باشد و خود را آماده مرگ دانند و نگاه دارد زبان دست
بگیرد اگر سؤال کرده باشد جواب بگوید و اگر سؤال نکنند
ساکت کرده سخن گفتن او جواب است و خاموشی او از ذوی

جهل

جمله نیست و بذل کردن سلام و افشاء آن از نیکی اخلاق است و
ربخشیدن [illegible] پشیمان [illegible] بزرگ است و شادی و عفو خود را
بعفو یافتن [illegible] که صبر نمای نیکی کنید به پدران خود تا آنکه
فرزندان شما بشما نیکی کنند نیکی کنید به یتیمان خود و مواسات
کنید بفقراء خود و مهربان کنید بضعفاء خود و دوری کردن
با احمق بهتر است از نزدیکی او و سکوت احمق بهتر است از سخن گفتن
او کشاده رویی تو اول نیکی تو است و وعده کردن تو اول عطاء
تو است باقی بودن تو منتهی بفناء تو میگردد بفروشید باقی
بجهل که فانی میشود شفقت دنیا را بعوض نعیم آخرت بدهید
و فرمود که با خدا تجارت کنید تا آنکه بهیچ نمانید و توسل بطاعت
خدا شوید تا آنکه رستگاری یابید تمام علم عمل است بان تمامی عمل
کامل کردن آنست که خود را از معصیت باز دارد و تا آنکه
رستگاری [illegible] تا آنکه بخیر دیگری تواضع [illegible] خدا
کن تا آنکه [illegible] متمسک بطاعت الهی شوید تا آنکه برحمت او

خود از نیت ده بسخاء و ورع که الهام نیت ایمانند
هر که ترک کند لهیا بهواء و غنیمت شمردن مهلت را
غافل است از جمله اوودن لجل را ترک کردن کنا شدید
است و ترک کردن لهبت ائل شدید است ترک کردن
شهوات افضل عبادت وجهد بن عادت است ده کردن از اکنام
باقدرت و نیکی کن با دولت تا انکه کامل کردد بزرکی بر
تو جرعهای قصه وابیاشام بدرستیکه من جرعه از آن
شیرین تر برای یکی عاقبت ندیدم بر صبر تا از آن ندیدم
حیاء بر لباس خود کردن و وقار را جامه خود کردن و
رعایت برادران را حفظ نما و بانان کم سخن بکو کامل
میکوید بزرک برای تو دوری کند از بخل و نفاق که اینها
شدید ترین اخلاقات تعلیم کوید قرار انکه اینها
بیمار دلها است و طلب شفا کند بنور او که آن شفای
سینها است شناخته می شود حماقت در دو سخن و کفتن

او

او در آن چیزها که باو فایده ندارد و جواب کفتن او از
چیزی که از او سؤال نمیکند و تهور و سارعت نمودن
او در کارها و نهی کنید از برای کسیکه از او علم را
تعلیم میکیرید و از برای کسیکه علم را باو تعلیم میکنید
و ستوده باشید از جبابرهٔ علما که کردن کشی کنند
بسبب علم دوری کنید از کینه در دل کرفتن فکر کن
پیش از انکه عزم کاری کنی مشورت کن در امور
پیش از انکه داخل امری کردی و ندامت نما پیش از
انکه حمله نمائی و متوجه حاجتی کردی تلخی حلم را
عود بکذار که آن سر حکمت و ثمرهٔ علم است علم
را تعلیم بکیر که اکر غنی میباشی علم ترا زینت میدهد
و اکر فقیری ترا نکاه میدارد برادر راستی و امانت
باش و دروغ مکو با کسی که با تو دروغ میکوید
و خیانت مکن با کسی که با تو خیانت میکند و علم را

تعلیم کن با وقار و حلم را اندر سخنی که علم دوست مؤمن است
و حلم وزیر اوست نگاه دارید خود را از سرها و در
اوّل آن دو ومان او برید در آخر آن بدر رستگیه
آن سرها مکنید در ابتدای آن اخبه مکنید در اغصان
یعنی در شاخهای درخت اوّل سرها ملبس زانده و آخر
آن برای بی او برد طلب کن رضای خدا را و دوری
کن از خشم او زیرا که ناچار است از برای تو نعمت
او و توبی بنا باز از آمرزش او نیستی و پناهی از
برای تو نیست مگر از او نگاه دار خود را از خشم کسی که
نجات نمیدهد ترا مگر طاعت او و دور مکن خود را از
رحمت و نعمت ترا مگر معصیت او و کار ترا بانجام نرساند
مگر رحمت او پس پناه باور و بر او توکل کن سعی
کنید باصلاح حال و نیکی افعال و راستی اقوال و بذل
اموال تقرب جوئید بسوی خداوند سبحانه بسجود
کردن

کردن و رکوع نمودن و خضوع و خشوع کردن برای
عظمت او و خورش زاد خود را گرسنگی قرار ده
و قناعت را عادة خود قرار ده و فرمود که ثمرهٔ علم
شناختن خدا است ثمرهٔ ایمان رستگار شدن است
نزد خدا ثمرهٔ وعظ بیدار شدن است یعنی از خواب
غفلت ثمرهٔ عقل استقامت است ثمرهٔ خوف ایمنی است
ثمرهٔ جمع مال اندوه است ثمرهٔ فکر سلامتی است و ثمرهٔ
حرص رنج کشیدن است ثمرهٔ قناعت غنی بودن است
ثمرهٔ علم عبادت است ثمرهٔ یقین زهد است ثمرهٔ عقل
ملازم حق گردیدن است ثمرهٔ ادب نیکی خلق است ثمرهٔ
تفریط ملامت است ثمرهٔ رضا غناء است ثمرهٔ طمع شقاء
ثمرهٔ طاعت بهشت است ثمرهٔ رغبت دنیا محنت است
ثمرهٔ حیا عفت است ثمرهٔ تواضع محبت است ثمرهٔ کبر
عداوت ثمرهٔ تعجیل لغزش است ثمرهٔ زهد راحت است

بخشیدن پیش از سؤال وفا کردن بی آنکه عهدی
کرده باشد وبخشش کردن با کمی مال سه چیز است
که آنها بهر که روزی شد خیر دنیا و آخرت باو رسیده
آنها رضاء است بقضای خدا وصبر است بر بلاء و
شکر است در حال رخا سه چیز است که از گنجهای ایمان است
پنهان کردن مصیبت پنهان کردن صدقه پنهان
کردن مرض سه چیز است از اعظم بلاء است بسیاری عیال
قرض وهمیشه مریض بودن سه کس اند که داد خود را و بسیاری
از کسی نمیگیرند عاقل از احمق ونیکوکار از فاجر
وکریم از لئیم سه چیز است که زینت مؤمن است
ترسیدن از خدا وراستی گفتار وادای امانت
سه چیز است که عیب دین است عجز یعنی در طاعت
الهی ومکر وخیانت سه چیز است که باعث دوستی است
دین وتواضع وسخاوت سه چیز است که جامع
دین است

دین است عفت وورع وحیا سه چیز است که مهلکات
حرج است بر پادشاهان وامین گردانید بخیانت
کنندگان واشامیدن زهر از برای تجربه سه چیز است
که محو قاشد آدمی را میچسپانند فقر است بعد
از غنا وذلت است بعد از عزت ومفقود شدن
دوستانست سه چیز است که آدمی را درهم می
شکند وقوی او را مضمحل میگرداند مفقود
شدن دوستان وفقر داشتن در غربت ودائم
در شدت بودن سه چیز است که باعث دوستی
میگردد نیکی خلق ووعده ادا کردن با مردم تواضع
کردن سه چیز است که آنها کمال دین است اخلاص
یقین وقناعت وفرموده جامه تقوی بهترین
پوشیدنیها است جامه عافیت سازکارترین جامه‌هاست مهمات
تو در عمل تو افضل از عملهاست ثواب علم تو بقدر

منت است ثواب صبر بر تلخی مصیبت را که برد ثواب
آخرت سهمی دنیا را فراموش میکند ثواب مصیبت
بقدر صبر بر آنست ثواب صبر بلندترین ثوابهاست
ثواب جهاد عظیم‌ترین ثوابهاست ثواب جزا
از برای اهل طاعت اوست و عقاب او از برای
اهل معصیت اوست بیدار کردید از خواب غفلت
و بیدار شوید از خواب خود و توشه بردارید برای
نقل شدن خود و زاد تحصیل کنید برای سفر کردن
خود غنیمت بهشت عمل صالح است سنگین کردانید
ترازوی خود را بعمل صالح غنیمت بهشت ترک
دنیاست ثواب علم برای تو باقی است و بمی برسد
و ثوابی باقی میدارد و فانی نمیگردد و ثواب
دین بعقوبت یقین است با صابران و متقیان
باشید میزان عمل خود را سنگین کردانید بدادن

صدقه

صدقه توانگری دنیا بی‌چیزی آخرت است غنای علم
نجات میدهد باقی میماند و غنای مال آدمی
را مست میکند و فانی میکند و دولت عاقل در علم
عمل اوست و غنای جاهل در مال و آرزوی آن
غنیمت شمارید عملی را که فانی نمیشود ثواب آن
استوار کنید بر اعمالی که باعث خلاصی شما
میگردد از آتش و برساند شما را به بهشت ثواب
عمل بیشتر از علم است و فرمود که بعض الحکما بابلی
که مدح کرده خواهی شد بحالت علما کن تا آنکه سعادت
یابی حال مردم حلیم اوست همنشین خوب نعمت
است همنشین بد عقوبت است با علما بنشین
علم تو زیاد میگردد با صاحب حلم بنشین که حلم
تو زیاد گردد با فقرا بنشین تا آنکه شکر کردن تو
زیاد گردد و صبر کن تا آنکه ظفر یابی بخشش فقیر

بهترین بخشش است بخشش مرد دشمنان او را و دوست
او مکر داند و بخل مرد اولاد او را دشمنان او مکر داند
پناه بردن بخدا از همسایه او امین است و دشمن
خدا مخالف است نفس خود را در طاعت خدا نصرت کردن
بتجربه کردن برادا کردن واجبات و نوافل و وظایف
بخشیدن آنچه فانی میشود و عوض بگیرید آنچه که باقی
میماند بدهید مال را در راه خدا و جهاد کنید با
نفسهای خود در طاعت خدا که عظیم میشود از برای
شما اجر او نیکو میگردد از برای شما حیا همسایه بد بد
ترین ضررها و شدیدترین بلاهاست همه چیز در علی
است که ثواب آن باقی میماند همسایه کی خداوند
سبحانه از برای کسی روست که اطاعت او کند و از
مخالفت او دوری نماید همسایه کی کن با کسی که امین
باشی از ضرر او و نیکی او از تو میکند در وجود دنیا
فنا دست

عادات و در راحت آن مشقت و صام است و سلامتی
آن مشقت است و بخشش آن ربو دنی است دوری
کنید از دروغ که آن دور کننده ایمان است و دوری
کنید از مکر که آن مخالف قرآن است و دوری کنید
از خیانت که آن مخالف اسلام است دوری
کنید از آزار کردن و قطع ارحام جمال مرد در وقار
است جمال آزادان دوری از ننگ و عارات
مدارا کنید با اشرار و همنشینی کنید با اخیار جمال
مؤمن و دوری هنر کاری است جمال بنده در عفت
کردن است جمال عیش در قناعت است جمال احسان
در ترک منت است جمال قرآن البقره و آل عمران است
یعنی برای آیات عظیمه که در آنهاست جمال معروف
اتمام آن است جمال عالم عمل است بعلم خود جمال علم
پهن کردن علم است ثمره علم عمل بآن است نگاه داشتن

علم كه اشتق آن است نزد اهل آن جهاد كردن نفس
صداق جنت است جهاد كردن با خواهش قيمت
بهشت است بهترين جهاد جهاد با نفس خود است
با نفس خود جهاد كن بر طاعت پروردگار خود مانند
دشمن بر دشمن خود غلبه كن بر نفس خود مانند
غلبه ضد با ضد خود بدرستى كه قوى ترين مردم آن كسيست
كه بر نفس خود غالب گردد بدرستى كه سعيد ترين مردم
كسى است كه شد بد باشد محاسبه او بر نفس او وتمام
بدى در مغرور شدن است بمهلت دنيا و اعتماد كردن است
بر آن و جهاد غضب حلم است تمام بدى در رفيق
بد است حق تعالى از براى هر چيز قدر و اندازه قرار داده
است و حق عز و جل از براى هر عمل ثوابى قرار داده است
و از براى هر چيز حساب و شماره قرار داده است و
از براى هر اجل وقت نوشته قرار داده است حق سبحانه

وتعالى

وتعالى حقوق بندگان خود را بر حقوق خود مقدم
گردانيده است پس هر كه حقوق بندگان خدا را ادا كند
حقوق الهى را ادا نموده است جمع كردن خير دوستى
كردن از براى خدا است و دشمنى كردن است از براى
خدا بر فقرها نگذر عبرت بگير با علما همسايگى كن كه
بصيرت و بينائى بهم رسانى و فرمود كه نيكى صورت
اول سعادت است نيكى خلق موجب زياده است حسن
صورت موجب جمال ظاهر است حسن نيت جمال باطن است
حسن عقل جمال ظاهر و باطن است حسن دين قوت
يقين است حسن ظن راحت دل است نيكى حلم دليل وفور
علم است حسن ظن باعث تخفيف اندوه است نيكى
ظن بنده بخداوند سبحانه بقدر اميد بنده است بخدا
نيكى توكل بنده بخداوند سبحانه بقدر اعتماد يقين آن
بنده است بر خدا نيكى توكل بسيار مگر بداند كه قليل را

میشود از قضا حفظ کنید اموال خود را بزکوة و حفظ
کنید آبروهای خود را باموال تحصیل کنید آخرت را
بترك دنیا دنیا را تحصیل نکنید بترك دین حق و باطل
هر دو هست از برای هر یك اهلی هست حقی که ضرر
میکنید بهتر است از باطلی که شاد کرداند حق تعالی و ند
سبحانه بر شما در حالت یسر بر شما سکی کردن و شکر
نمودنست و در حال عسر و تنگی راضی بودن و
صبر کردن است لازم بر عاقل که جمع کند رای عقلا را
برای خود و علم علما را بعلم خود لازم است بر عاقل که
همیشه طلب کند راه برات را و ترك کند خود رای
و بین را حفظ کردن نعمت در صله کردن رحم است
نازل شدن عقوبت در قطع کردن رحم است محاربه کنید
با دلهای خود که آنها را زود بر ده میگیرد حکم شده است
بر اهل دنیا بمشقت و عنا و نقل شدن و هلاك کردن

دنیا

دنیا پیچیده شده است بشهوات و مایل میکردانند بالدك
نعمت نزدیك و زینت داده است خود را بغرور و
آرایش میکنید خود را برای اهلش با مال محاربه کنید
بنفسهای خود بترك دنیا و بر کردانید او را از
رغبت نمودن بآن بدرستیکه دنیا بزودی زایل
میشود و بسیار تغیر یابنده و زود گذرنده است
از اهلش حدیث هر مجلس پیچیده میشود با
پراکنده شدن اهل آن مجلس حکم شده است به
بسیار جمع کننده دنیا فاقه و احتیاج و اعانت کرده شده
است از کسیکه از دنیا میکذرد براحت و آسایش
لازم است بر عاقل که بشکند هوی و خواهش خود را پیش
از آنکه با او دشمنی کند غصه در دل داشتن برای آخرت
گناهان را میشکند و سؤال کردند آنحضرت علیه السلام
از جماع فرمود که حیا و دشمنی است که پیدا است میشود

و عورات و پوشیده چندانست که جمع کرده میشود شبیه
ترین چیزیست بدیوانه کی بسیار کردن آن باعث پیری
و شکستگی است و بعد انفراغ پشیمانیست و در جماع
حلال فرزند انست اگر بماند فتنه است و اگر بمیرد محنت
و غصه است نفسهای خود را زینت دهید بعفاف
و دوری نمائید از تبذیر و اسراف و فرمود که بهترین
بخششهای خداوند سبحانه آدمی را عقل است بهترین
غناهای نفس است بهترین جهاد جهاد نفس است
بهترین علم آنست که نفع دهد بهترین مواعظ آنست
که آدمی را از مخالفت باز دارد بهترین نیکی آنست
که بنیکو کار آن برسد بهترین اعمال آن است که واجب
ترا ادا کند بهترین اموال تو آنست که آبروی ترا
حفظ کند خیر دنیا حسرت است و شر دنیا ندامت است
1 بهترین خنده تبسم است بهترین حلم تحلم است یعنی
زود

است بهترین خنده تبسم است بهترین
حلم تحلم است یعنی زود خود را
بحلم وا دارد بهترین اعمال آنست
که دین را صلاح نماید بهترین علم
آنست که مقارن عمل باشد بهترین
کلام آنست که موجب ملال نگردد
بهترین نیکی آنست که بمحتاج برسد
بهترین صدقه پنهانی است بهترین
برادرهای تو آنست که با تو مواساة
کند و بهتر ازو کسی است که ترا کفایت
کند بهترین رفیق صاحب علم و حلم است
بهترین امام کسی است که بر نفس خود
امیر باشد بهترین خصلت مردانست
بهترین پادشاهان آنست که ظلم را

سخن اوست و دلیل اصل مردکار اوست
دلیل دین بنده پرهیزکاری اوست دلیل
غیرت مرد عفت اوست دلیل ورع مرد قناعت
اوست دولت اشرار لعنت اخیار است دولت
فجار ذلت ابرار است درهمیکه نفع دهد
بهتر است از دیناری که دمها بسیار ورد دهم
فقیر نزد خدا بهتر است از دنیادار غنی اگر کار
اینجه ترا بنیک میاند از دبسوی اینجه که
ترا بنیک نماید نماز دوام ذکر نورانی
میکند دل ادمی فکر او را دوا کن غضب را
بساکت شدن و دوا کن شهوت را بعقل و
جود را بعدل و دوا کن فقر را بصدقه وبذل
پروردکار سبحانه شما را خوانده است به
اطاعت خود کرکجید وبشکر کرده اید
وشیطان

وشیطان شما را خوانده است اجابت
کرده اید و رو نموده اید پروردکار سبحانه
شما را خوانده است بسوی دار بقا و فواد
وخلود و نعمتهای آن و همسایکی پیغمبران
وسعدا مخالفت او کرده اید و روا کردانیده اید
دنیا شما را خوانده است بدار امکانه بدبختی
وشقا و تحمل عنا و انواع بلا و رنج و عنا
اطاعت کرده اید و مبادرت نموده اید و
تعجیل کرده اید و فرمود علیه السلام
که ذکر کننده خداوند سبحانه همنشین
اوست ذکر کننده خداوند سبحانه انس
بخدا اگرفته است ذکر خدا نور ایمانست ذکر
خدا الت راندن شیطانست ذکر خدا
طرفقه پرهیزکارانست یاد اورنده خدا

سبحانه از رستگاران است ذکر خدا تعالی
صدور و طمانینه قلوبست ذکر خداوند سبحا
قوه نفسها است و مجالست با محبوبست ذکر
خدا نور بصایر و دوای بیماریهای نفسها است
ذکر خدا رانده دردها و مردها است ذکر
خدا راس مال هر مومن است و سودا و
سالم گردیدنه از شر شیطانست ذکر خدا
ستون ایمانست و نگاه دارنده از شر شیطانست
ذکر خدا سجیه هر محسن و طریقه هر مومن است
ذکر خدا شادی هر متقی است و لذة هر صالح
نعیم است ذکر آخرت دواء و شفا است ذکر
دنیا بدترین دردها است یاد ملک آسمان
میگرداند اسباب دنیا از رفتن چشم و کوری
آن بهتر است از رفتن بصیرت و دین بگذار

انچه

انچه کم است از دنیا برای انچه که در آخرت است
یاد او هر روز را بفردای ان یعنی آخرت
را برای دنیای ان ذلیل کرده اند نفسهای
خود را بترک عادات و بکشید انها را بسر
فعل طاعات و فرمود علیه السلام خدا
رحمت کند مردی را که بداند قدر خود را
و تعدی نکند اندازه خود را خدا رحمت
کند بنده را که مراقب گناه خود باشد و ترسد
پروردگار خود را خدا رحمت کند مردی را
که فکر کند و عبرت بگیرد خدا رحمت کند
بنده را که غالب شود بر خواهش خود
و رها کند خود را از ریسمانهای دنیا
خدا رحمت کند مردی را که شنید امر الهی را
و انرا نگاه داشت و خدا رحمت کند کسی را

مجاهده کردن با خواهشهای است
سر اتقیا فریفته نشدن بدنیا است سر اسلام
ملازم گردیدن با راستیها است سر علم
تمیز دادن میان خلقها است که خلق
نیک را ظاهر کردانند و خلق بد را از
خود دور کردانند و فرمود علیه الصلوة
والسلام بسا صاحب اعتمادی که
آخر خجل خواهد شد بسا صاحب
اعتمادی اکنی که آخر ترس بر او خواهد
رسید بسا سعی کننده الیست که او تشنه
است بسا بیداری که در خوابست یعنی
بیداری او بی فائده است بسا سخنی هم
هست که آدمی را خسته میکند بسا سخنی
هست که مانند شمشیر است بسا

عادلی

عادلی که ظالمست بسا رنج کشنده است
که زیان کار است بسا کلمه ایست که
سلب میکند نعمت را بسا شادی که آخر
غصه گردد بسا غنی است که ذلیل تر از
فقیر است بسا سعی کننده است در چیزی
که او را ضرر کننده است از برای کسی
که او را مدح نکند بسا سخن لغوی که بدیرا
بسوی او بکشد بسا عملی است که نیت
او را فاسد کرده اند بسا عالمی که علم او را هلا
کند بسا جاهلی هست که جهل او را فاسد
کرداند بسا حریصی که حرص او را بکشد
بسا کلامی باشد که جواب آن سکوت است
بسا سخن گفتن هست که بهتر از
خاموشی است بسا دوای هست که

که درد را بسوی آدمی می‌آورد بسا دردی
باشد که منقلب بشفاء گردد بسا آرزو و امید
باشد که بحرومی رساند بسا فائده باشد
که بخسران منجر گردد بسا زبانی که آدمی را مرد
رساند بسا خوفی باشد که عود با امان
نماید بسا منعمی که آن نعمت بر او استدراج
است و عقوبت باشد بسا سکوتی باشد
که بهتر از سخن باشد بسا سخنی باشد
که [illegible] تر باشد بسا غنی باشد که فقیر
تر از فقیر باشد بسا فقیری باشد که غنی
تر از هر فقیری باشد بسا فقیری باشد که بر
گردد بغناء باقی بسا غنی باشد که باعث
فقر [illegible] باقی گردد بسا جمع کننده باشد
از برای کسی که او را مدح نکند بسا حسود
باشد

باشد که او حسود انکس است بسا مردی
دو دری باشی که خویشی نداشته باشد و
او بهتر از هر خویشی باشد بسا ملامت
کرده شوی هست که گناهی از برای او نیست
بسا معرفتی باشد که باعث گمراهی باشد
بسا برادری باشد که مادر تو او را نزاییده
بسا علمی باشد که باعث گمراهی نگردد بسا
مدعی باشد که عالم نباشد بسا امر کننده
از بدیها هست که خود از آن ممنوع نگردد
بسا عالمی باشد که از علم خود منتفع نگردد
بسا واعظی که غیر متعظ باشد بسا خیری
که نبود رسد از جای که گمان ندارد بسا شری
که نبود رسد از جای که گمان ندارد بسا دوائی
باشد که آن درد باشد بسا دردی که آن

آغاز صفحهٔ راست

نقد پیر اجل ادراک هر مرد و بر قدر تجربه اوست
روزی هر مردی بقدر نیت اوست همیشه
معروف و احسان نمودن بهتر است از آنکه
یکبار احسان نماید مدارا کردن مرد و سخاوت
او دشمنان او را دوست او میگرداند
رسولان خداوند سبحانه بیان کننده
حقند و پیغام آورندگانند میان خالق
و خلق رتبه علم اعلی مراتب است قلم ترجمانست
از آنچه میگوید از تو رفاهیت عیش در
امنیت است مقدار عقل در امتحان کرده
میشود در فرح و حزن راضی بودن بنده
از نفس خود نزدیکست بخشم خداوند
عالم راضی بودن مرد از نفس خود دلیل
کمی عقل اوست و فرمود علیه السلام
زکوة

آغاز صفحهٔ چپ

زکوة علم پهن کردن انست زکوة جاه بذل
نمودن انست زکوة حلم تحمل نمودن است زکوة
مال بخشش کردن است زکوة قدرة انصاف
دادن است زکوة جمال عفت ورزیدن است
زکوة ظفر احسان و درگذشتن است
قربت زبان بد ترا از غربت سنانست زکوة
بدن جهاد کردن و روزه گرفتن است
وسعت نیکی همسایگان و صله نمودن ارحام
است زکوة صحت سعی کردن در طاعت خدا است
زکوة شجاعت جهاد کردن است در راه خدا
زکوة پادشاهی فریادرسی بیچارگانست زکوة
نعمت دستگیری ضعیفانست زکوة علم بذل
نمودن علم بمستحقانست زکاتی کار نیکی
افعال آدمی بهتر است از سخنان نیک

و ناقص بودن کارهای نیک از
سخنان نیک او قبیح ترین رذایل است
و زینت رفاقت متحمل شدنست و زینت
ریاست بخشیدنست و زینت علم حلم ورز
یدن است و زینت ایمان پرهیزکاری کردنست
و زینت عبادت خشوع کردنست و زینت حکمت
زهد ورزیدنست و زینت دین صبر کردنست
و رضا بودن است ذلت عالم و لغزش او فساد
عالم است زیارت بیت الله باعث ایمنی از عذاب
جهنم است ذلة عالم مثل شکستن کشتی
است غرق میشود هر کس در ان کشتی است
زوال نعمت بسبب منع حقوق خداوند سبحانه
است و تقصیر کردن در شکر آن نعمت ذلهٔ عاقل
محذور است و ذلهٔ جاهل محذور است زیاده

بسو

بسوی آخرت ورع و پرهیزکاریست زیادتی دنیا
آخرت را فاسد میکند زیارت کن از برای خدا
اهل طاعت او را و بگیر هدایت را از اهل ولایت
او دیدن کنید از برای خدا مجالست کنید از برای
خدا و بدهید در راه خدا و منع کنید در راه خدا
دوری کنید از دشمنان خدا و دوستی کنید
با دوستان خدا زخارف دنیا فاسد میکرداند
عقلهای ضعیف را بهترین زمانهای زمان پادشاه
عادل است بدترین زمانها زمان پادشاه جابر
است زینت دلها اخلاص ایمان است و فرمود علیه
السلام سبب محبت سخاوت است سبب اصلاح
ایمان تقوی است سبب فساد عقل متابعت
هوا است سبب شقاء دوستی دنیا است سبب
زوال نعمت کفر است سبب محبت احسان است

سؤال کن از حلم پیش از آنکه کنید از خداوند خود را عفو
و عافیت و حسن و توفیق سؤال کن از جار پیش از آنکه داده
سادات انقیاد ابرار بنوشتن جبر است که عقلهای مردم
با ایشان امتحان کرده میشود در رفاقت کردن و معامله نمودن و
حاکم شدن و معزول گردیدن و غنی شدن و فقیر گردیدن
سؤال کنید خداوند سبحان را عافیت از تسویل هوا و [illegible]
و فتنهای دنیا با خداوند خود را دوستی داشته باشی تا آنکه
سالم گردی در آخرت با مردم دوستی داشته باشی تا آنکه
سالم گردی در دنیا تسلیم نما عملی که از برای آخرت تا آنکه
غنیمت یابی تسلیم نمائید از برای امر خداوند سبحانه
و امر ولی او زیرا که گمراه نمیگردید با تسلیم سلامتی عیش در
مدارا کردن است سلامتی دین در دوری کردن با مردم
است بیداری شب شعار متقیان و شیمه متقیانست
بیداری شب در طاعت خدا بهار دوستان خداوند است

سعادت

سعادت منزلت شنونده غیبت شریک غیبت
کننده است شنیدن گوش فائده نمیدهد با غفلت قلب
سعادت مرد در آنکه دانستن دین و عمل کردن از برای
آخرت است شیر درنده در هم شکننده بهتر است
از والی ستمکار دائم ستم تو اسیر تو است اگر آن را فاش
کنی تو اسیر او گردیده بلندی دین و اعلای آن صبر و
یقین و مجاهده هوای است شش کسند که با ایشان نشینم
نتوان کرد [illegible] و [illegible] و [illegible] و صبی و مراد
از پست مرتبه است و مراد از کم حیاء و فحاش
است و فرمود سؤال کنید مرا پیش از آنکه مرا نیابید
بدرستی که من براههای آسمان داناترم از راههای
زمین مسارعت نمائید بسوی طاعات و سبقت
گیرید بعمل صالحات پس کمی از این کوتاهی کنید بپرهیزید
از آنکه تقصیر نمائید از ادای فرائض مرا سؤال کنید

پیش از انکه مرا نیابید قسم بخدا کردن قرآن آیه نیست مگر
انکه من میدانم کردر کی نازل شده است ودر کجا نازل
شده است در بیابان یا در کوه بدرستی که پروردگار
دکار من بمن بخشیده است ناله دار فکر کننده و
زبان گویا ننش چیز است که از قواعد دین است
اخلاص یقین ونصیحت کردن مسلمین وبیاد اشتن نماز
وداد ن زکوة وحج خانه نهد در دنیا بدرخلق تنگی
عیش وعذاب نفس ورمانده مردمان ودرفع کرا نشود
انس ایشان است صفاهت کردن وبد گفتن تو کسی را
که از تو بالاتر باشد جهالت مردی وزشت ودشنام
گفتن تو کسی که از تو پستر باشد جهالت موزی
سفاهت کردن تو با کسی که در حد تو باشد
جنگیت مانند جنگ کردن دو خروس وکزیدن
مانند کزیدن دو سگ که از یکدیگر جدا نمیگردند مگر
نغم

زخم دار یار سوا واین کار حکما وطریقه عقلاء
نیست وشا یکه آن رفیق تو از تو حلم ورزد پس از
منکیبی تو وکرایی نه کرد دو تعالی بستر ولئیم تر کردی
سؤال کنید خداوند سبحانه را سؤال کنید ایمان را
وعمل نمائید بموجب قرآن مستی غفلت وغرور بد
تر ومست کننده تر از مستی خمر است ودیرتر
آدمی از آن بهوش میاید فرمود علیه السلام
شکر کردن آله نعمت را می باراند شکر کردن باعث
زیادتی آن نعمت وموجب تجدید نعمت است
شکر نعمت ایمان است از زایل شدن وظاهر
بر طرف نشدن امت شکر مؤمن ظاهر میشود
از عمل او وشکر منافق از زبان او تجاوز نمی
نمیکند شکر کننده نعمتها گذشته باعث

والیان کسیست که بی تقصیر ازو در خوف باشند بدترین
اولاد انست عاق باشد بدترین اخلاق دروغ و
نفاقست بدترین برادران تو کسیست که ترا راضی
کرداند بباطل بدترین کسی که باو رفیق کردی آن جاه
هلست بدترین وزراء کسی است که وزیر بدان باشد
بدترین امراء کسی است که هواء و خواهش او براو
امیر باشد بدترین علما آنست که فاسد کرداند راه
راستی را بدترین علم آنست که معاد ترا فاسد
کرداند بدترین چیزی که سر دل افتد آن غل و
غش است بدترین شغلی که آدمی بان مشغول گردد
آن فضول و کارهای فایده است بدترین مدح
آنست که بر زبان بدکاران جاری کردد بدترین
برادران آن کسی است که محتاجی که باو رسد ملول
وترا

وترا ملها و کی داند که برای او عذرهای آوری شری که
دائم نباشد بهتر است از خیری که دائم نباشد
یعنی شری که همیشه نیست مانند بیمهای دنیا که
ثباتی ندارد بهتر است از نعمتهای دنیا که باقی
ندارد زیرا که اول اجر دارد دویم حساب و
عتاب روز قیامت دارد بدترین مردم آنست
که خود را از مردم دیگر بهتر داند بدترین مردمها
آنکس است که پروا ندارد مردم او را بدکار شناسند
بدترین سخنان آنست که بعضی از آن نقض بعض
دیگر باشد بدترین مردم کسیست که شکر نکند نعمت
و نگاه ندارد حرمت را بدترین علم آنست که عمل
بان نکند بدترین ولایتها ولایتی هست که سکان
ان ایمن نیستند بدترین مردم کسیست که سعی کند در

آن از برادران و فراموش کند نسبت با ایشان
احسان را بدترین برادران آنست که نزدیکی و
دوستی میکند وقت نعمت و رخاء و دوری میکند
در وقت اضطرار و بلاء بدترین برادران تو
کسیست که ترا دارد بخواهش و آرزوی دنیا بد
ترین قاضیان آنست که حکم او جور باشد و بدترین
امراء کسیست و آنست که ظلم بر رعیت خود کند
بدترین فقر نفس است بدترین امور راضی بودن
از نفس است بدترین ایمان آنست که شك داخل
آن باشد بدترین برادران آنست که با تو مداهنه
کند و عیب ترا بتو نگوید بدترین خلقها دروغ
و کبر است بدترین مردم آنست که امید خیر از او نیست
و ایمن از شر او نتوان شد بدترین مردم آنست
که تتبع

تتبع عیبهای مردم میکند و از دیدن عیب خود کور
است بدترین شیها دوستی دنیا است بدترین مردم
آنست که با احدی اعتماد نمیکند برای بدگمانی
بلهم دارد و مردم با او اعتماد ندارند برای بدی
کارهای او بدترین مردم آنست که مردم از او
تقیه کنند برای بدی او و فرمود علیه السلام که مشورت
کن پیش از آنکه عزم عمل کنی و فکر کن پیش از آنکه
داخل کردی شرف مؤمن ایمان اوست و عزت
او طاعت کردن اوست شفاعت کننده گناهکار
اقرار اوست بگناه و توبه او و دوریست از گناه
بسیار دور است میان عملی که لذت او میرود
و عقوبت او باقی میماند شجاعت مرد بقدر
همت او و غیرت او بقدر حمیت اوست و

ولذت آن الام است صحة اجسام گوارا ترین نعمتها
است نگاه دار ایمان خود را از شک بدرستی
که شک ایمان را فاسد میکند چنانکه نمک عسل را
فاسد میکند درست بودن رای آدمی بجولان
دادن افکار است صاحب کار بد پارچه از آتش
است صاحب احسان از پا در نمیاید ومتقی که
از پا در آید تکیه گاه میباید رفاقت نیکان بدست
می آورد خیر را مانند باد وقتی که بر بوی خوش برسد
بوی خوش بردارد مصاحب پادشاه مانند کسی است
که سوار شیر باشد آرزوی میکند که فرود آید در
موضع خود وحال آنکه شیر میداند که کجا باید او را فرود
آورد دوست جاهل رنج رساننده ونکبت یافته است
صاحب مال صاحب تعب است هر غالب شونده

دیگری به بعض مغلوب است صله کردن بهم
نعمت را میفزاید وبلاء را دفع میکند مصاحب
شو با عقلاء ومجالست کن با علماء وغالب شو
بر خواهش وهوای تا آنکه بتوفیق گردی با ملائکه
ملاء اعلی رفاقت کن با [illegible] دانایان وهم نشینی
کن با حلیمان واز دنیا رو بگردان تا ساکن شوی
در جنت الماوی رفاقت احمق عذاب روح
است رفاقت دوست عاقل حیات روح است
دوست هر مرد عقل اوست دشمن هر مرد جهل
اوست معاصی در میان مردم سبب روپوند
شده است وعفت وپاکی در میان خلق عجب
شده است اسلام را مانند کوه مغلوب پوشش
خود گردانید بذر خاموشی که باعث سلامتی باشد

بهتر از سخنی است که باعث ملامت گردد هر که با بدان
رفاقت کند گمان بد با نیکان بهم رساند روزه ایام
بیض از هر ماه درجات را بلند میکند و ثواب را
عظیم میگرداند روزه نگاهداشتن دل از فکر گناهان
بهتر است از روزه گرفتن از طعام امساک از
لذات دنیا نافعتر است از روزه برابری کنید با
شیطان بمجاهده و غالب گردید او را بدشمنی
و مخالفت تا انکه پاک کرده نفسهای خودشانرا و بلند گردد
درجات شما نزد حق تعالی نگاه دارید خود را
از خباثت گناهان تا بیابید حلاوت و شیرینی
ایمان را و فرمود علیه السلام ناچاریهای احوال
ذلیل میگرداند گردنها را هر چند که مانند شامخهای
کامهای کوه باشد ضرورت احوال باعث ارتکاب

هولها

هولها میگرداند ضرورت و ناچاری فقر باعث
امرهای ضرر رساننده میگردد کم شدن عقول
در طلب کردن فضول است ضرر فقیری بهتر
از بدیها عناء است ضایع میشود عمر میان آرزو
و آمال کم شود راه هر کسی که هدایت از غیر خدا
یابد کم شود هر کسی که مقصود او غیر خدا باشد
دشمن کنید غضب را بحلم جهل را بعلم جزع را
بصبر رغبت را بعفت قساوت را برقت
مضاده کنید حرص را بقناعت کبر را بتواضع
جدل را بعدل خواهش را بعقل مکر را بایمان
بدی را بنیکی شهوت را بکندن طمع را بجوع
بدی را باحسان غفلت را ببیداری نادانی را
بزیرکی سستی بعزم تفریط را باگاهی و فرمود

او و رسیدن بنا امیکه آن بعد از حضور موت
است طوبی از برای کسیکه بر نفس خود غالب شد
و نفس بر او غالب نشد و خواهش خود را مالک شد
و خواهش او را مالک نشد طوبی از برای کسیکه
که غیض خود را فرو برد و آنرا رها نکرد و نافرمانی
نفس خود کرد و آنرا هلاک نکند طوبی از برای
کسیکه بخاطر آورد معاد را و زیاد کرد برای خود زاد را
طوبی از برای کسیکه تکذیب کرد آرزوی خود را
و دنیا را برای عمارت آخرت خراب کرد طوبی
از برای کسیکه خالص کرد از برای خدا عمل خود را
و علم خود را و دوستی خود را و دشمنی خود را
و گرفتن خود را و نگرفتن خود را و سخن گفتن
خود را و سخن نگفتن خود را طوبی از برای
کسیکه

کسیکه گرفت طریقه عز آخرت را و لازم کرد پی محجه بیضا را
و دعوت کرد با آخرت و اعراض نمود از دنیا طوبی از برای کسیکه
بترسد از عقاب و عمل کند از برای حساب و رفیق
گردد بالعفاف و قناعت کند بالکفاف و راضی گردد
از خداوند سبحانه طوبی از برای کسیکه مشغول کند
بنفس خود و مردم از او در راحت باشند و عمل کند
بطاعت خداوند سبحانه وفرمود علیه السلام طاعت
هوای فاسد میگرداند عقل را طاعت زنان غایت
جهالت طاعت شهوت مفسد دین است طاعت
حرص مفسد یقین است طاعت آرزو و مفسد
عمل و عبادت است طاعت جاهل راهنمای جهل
است طلاق دنیا مهر بهشت است طلب دنیا
سر فتنه است طلب کردن بهشت بی عمل حماقت

توقع داشتن مدح بی استحقاق سفاهت است
طلب کردن خیر از لئیم ناامید و خیبت است
جمع کردن میان دنیا و آخرت از خدعهای نفس
است طلب کردن خیر بعمل بد فساد عقل و درک
است و طلب کردن مراتب و درجات بعمل جهل
است طاعت جهول و کثرت فضول دلالت بر
جهل میکند بسیار فکر کردن باعث نیکی عاقبت
است میدهد و درک میکند فساد امور را طول
دادن قنوت و سجود آدم را نجات میدهد از
عذاب آتش کسی بطاعت خدا نمیرسد مگر
ببذل جهد و استفراغ وسع طاعت خدا کلید
نیکی و سداد و اصلاح معاد است و طاعت خدا
بلندترین ستون و عماد است طالب آخرت
بازروی

بازوی خود میرسد و آنچه برای دنیای او مقدر
شده است میآید طالب دنیا آخرت او فوت
میشود و مرگ ناگهان او را میگیرد و درک
نمیکند از دنیا مگر آن قدر که از برای او تقسیم
شده است وسؤال کرده شد آنحضرت از سر قدر
فرمود که راهیست تاریک بآن راه نروید
دریاییست عمیق در آن داخل نشوید و سر خدا
وند سبحانه است از آن در گذرید طوبی
از برای زاهدین در دنیا راغبین در آخرت
نیست که ایشانند آن کسانی که زمین را بساط خود
قرار دادند و خاک از فراش خود گردانیدند و
آب را پاک کننده خود گردانیدند و قرآن را شعار
خود و دعا را جامه خود قرار دادند و دنیا را

بر تو باد بحیاء که آن عنوان بزرگیست بر تو باد بسه
بسخاوت کردن که آن ثمرهٔ عقل است بر تو باد بحلم
که آن ثمرهٔ علم است بر تو باد بمشورت کردن که
نتیجهٔ حزم و دانائی است بر تو باد به پرهیزکاری
که آن خلق انبیاء است علیهم السلام بر تو باد بر [illegible]
در شدت و رخاء بودن بر تو باد بسکینه و
وقار که آن بهترین زینت است بر تو باد بعلم که
آن ارث نیکوست بر تو باد باخلاص کردن در
دعاء که آن سزاوارتر است باجابت بر تو باد
بشکر کردن که در حال شادی و اندوه بر تو باد
بصبر در تنگی و بلاء بر تو باد بعقل که هیچ مالی نیست
که فائده‌اش از وی بیشتر باشد بر تو باد بقناعت
کردن که هیچ چیز از برای رفع فاقه مانند آن
نیست

نیست بر تو باد بعفت که آن نیکوترین است بر تو
باد بحسن خلق که آن باعث دوستی است بر تو باد
به بشاشت که آن ریسمان محبت است بر تو باد به
تحمل که آن پوشاننده عیب است بر تو باد بذکر
خدا که آن نور دلست بر تو باد بصالح عمل که آن
زاد تست بسوی بهشت بر تو باد بامانت به
درستی که آنها امانت بهترین دیانت بر تو
باد باخلاص که آنست سبب قبول اعمال و شرف
طاعت بر تو باد برفق نمود که آنست کلید حق
و طریقهٔ صاحبان عمل بر تو باد بمرافقت صاحبان
عقل و دین که آنها بهترین رفیقند بر تو باد بمیانه
روی در امور که هر که از آن عدول نماید جائر
است و هر که آنرا بگیرد عادلست بر تو باد بمدارات

نمودن بر عمل خود در حال نشاط و کسل بر تو باد
بقناعت کردن و عفاف ورزیدن هر که اورا بگیرد
اسباب زندگانی او برو سبک گردد بر تو باد بصبر
کردن و تحمل نمودن پس هر که ملازم اینها گردد
سهل میشود بر او محنت دنیا بر تو باد بطلب کردن
اعانت از خداوند سبحانه در هر حال بر تو
باد ملازمت خاموشی که آنست سبب سلامتی
و ایمن شدن از ندامت بر تو باد بگرفتن برادران
نیك که اینها زینتند در رخاء و یاورند در
بلاء بر تو باد بتحصیل روزی حلال و نیکی کردن با
با عیال و ذکر کردن خدا در هر حال بر تو باد بفکر که
آن نجات یافتن است از گمراهی و ضلالت و باعث
است بر اصلاح اعمال بر تو باد بتقیه که آن طریقه

افاضل

افاضل است فرمود علیه السلام بر شما باد برفیق
بحجت بیضاء که دین حق و راه رفیق روشن است
و اگر باز رفتار نکنید خداوند سبحانه بدل شما
غیر شمارا خواهد آورد بر شما باد بخیرخواهان مبا
درت نمائید کسی غیر شما بان سزاوار تر نیست
بر شما باد بدوستی کردن با یکدیگر و موافقت
نمائید نمودن بپرهیزید از قطع کردن و دوری
نمودن بر شما باد بمیانه روی کردن در خوردنی
بدرستی که آن دوستر است از اسراف کردن و
صحیح تر است از برای عافیت بدن و اعانت کننده
تر است برای عبادت کردن بر شما باد بدین و
قرآن حلال دانید حلال آنرا و حرام دانید حرام
آنرا و عمل کنید بمحکم آن و رد کنید متشابه آنرا

میشود فضیلت عفو وقت بدیهه گفتن ظاهر
میشود عقلهای مردان وقت لغزش بسیار
امتحان کرده میشود عقلهای مردم وقت عرض
شدن اعمال بر خداوند سبحانه محقق میگردد
سعادت از شقاوت وقت حاضر شدن اسباب
شهوتها لذتها ظاهر میشود ورع پرهیز
کاران وقت غالب شدن غیض است و غضب
معلوم میگردد حلم حلیمان وقت فساد نیت برداشته
میشود برکت و فرمود علیه السلام که عادت ده نفس
خود را بچیزهای نیک که آن باعث نیکی و ثواب
تو میگردد عادت ده نفس خود را بفکر کردن و
استغفار کردن که آن گناه ترا محو میکند و ثواب
ترا عظیم میگرداند عادت ده زبان خود را بنیکی

کلام

کلام و بذل سلام که اینها دوست ترا بسیار
و دشمنان ترا کم میکند عادت ده زبان خود را
به نیکی سخن تا آنکه ایمن گردی از ملامت عادت
اشرار دشمنی اخیار است و فرمود علیه السلام که
عجب دارم از کسی که شک دارد در قدرت خدا
و حال آنکه می بیند خلقت خود را عجب دارم از برای
غافلی که موت او را طلب میکند عجب دارم از
کسی که انکار میکند زندگی آخرت را و حال آنکه می
بیند زندگی بار اول را عجب دارم از کسیکه تعمیر دنیای
فانی میکند و خانهٔ آخرت را ترک میکند عجب دارم
از کسیکه مرگ فراموش میکند و حال آنکه می بیند
آنها را که میمیرند و عجب دارم از کسیکه او
در هر روز ناقص میگردد در جان و عمر خود

چگونه خود را مهیای مرگ نمیکند دائم عجب دارم
از کسیکه او پرهیز میکند از طعام برای ترسی
از تب او چگونه پرهیز نمیکند از گناه برای شدت
عقوبت او عجب دارم از کسیکه امید دارد رحمت
کسی را که بالاتر از اوست چگونه رحم نمیکند کسی را
که از و پستر است عجب دارم از کسیکه او میترسد از
رسیدن اجل غفلة چگونه خود را از مخالفت باز
نمیدارد عجب دارم از کسیکه که میداند بدی عاقبت
لذات را چگونه پرهیز نمیکند از آن عجب دارم از
کسیکه نا امید می شود و با او نجات است که آن ا
استغفار کننده است و عجب دارم از کسیکه میداند
شدت انتقام خدا را و با این مقیم است بر اصرار
گناهان عجب دارم از کسیکه متکبر که در رو نظر
جد

بود و او فرو امید او کند بده میشود و عجب دارم از
کسیکه خدا را شناخته است چگونه شدید نمیشود خوف
او عجب دارم از کسیکه از غفلت حسد بر بندگان
که چگونه از عافیت محسود حسد نمیبرد عجب دارم
از کسیکه پر وعده کار خود را شناخته چگونه سعی
نمیکند از برای خانهٔ دائمی عجب دارم از کسیکه شناخته
است نفس خود را چگونه انس میگیرد بخانهٔ فنا و
عجب دارم از کسیکه گمشدهٔ خود را طلب میکند
چگونه طلب نمیکند نفس خود را که گمشده است
عجب دارم از کسیکه میبیند عیبهای مردم را
و نفس او عیب بسیار دارد و او آنها را نمی
بیند و عجب دارم از کسیکه او در میاورد باصلاح
مردم و فساد او نفس شدید تر است و از اصلاح

ومیکند در طلب روزی عجب دارم از شخص بخیل
که میشتابد بسوی فقری که از آن گریخته است و
بیجون میکند غنائی را که او طالب آن هست
زندگی میکند در دنیا زندگی فقراء و حساب
کشیده میشود در آخرت حساب اغنیاء
یعنی بسبب بخیل فقیرتر میشود و بفقری که
از آن میگریخت نزدیکش و از غناء دورتر
میگردد عجب دارم از کسیکه باو میگویند بدیرا
که در وهست چگونه خشمناک میگردد عجب
دارم از کسیکه اورا وصف میکنند به نیکی
که او میداند آن نیکی در وی نیست چگونه بآن
مدح کردن راضی میگردد عجب دارم از
کسیکه سخن میگوید بچیزی که برای دنیای
اونفع

اونفع ندارد و اجر آخرت برای او در آن
سخن نوشته نمیشود عجب دارم از کسیکه سخن
میگوید در چیزی که اگر از او نقل کنند ضرر
دارد او را و اگر نقل نکنند نفع ندارد او را و
فرمود علیه السلام بازگشت تو بسوی حق بهتر
است از میل تو بسوی باطل برگشت تو بسوی
حق هرچند که رنج و تعب کشی بهتر است از
آنکه در راحت باشی با ملازمت تو بر باطل
علم بی عمل مانند درخت بی میوه است
علم بی عمل مانند کمان بی زه است علمی که فایده
ندارد مثل دوائیست که نفع ندهد عزت
قناعت بهتر است از ذلت خضوع علمی
که آدمی را اصلاح نکند گمراهی است مالی که

که نفع نرسد و بالست عداوت عاقل بهتر از صداقت
جاهل است علم بی عمل حجت خداست بر بنده بندهٔ
شهوت بدتر است از آنکه غلام کسی باشد بنده
شهوت اسیریست که هرگز از اسیری بدر نمی آید یاد
دهید اطفال را بنماز کردن و ایشان را بآن مواخذه
نمائید بعد از بالغ شدن چشم دوست کور است
از عیب محبوب خود و گوش او کر است از شنیدن
بدی او شناخته شد خداوند سبحانه بفسخ
عزیمتها و گشوده شدن عقدها و بندها و کشف
شدن بلیتها از برای کسی که نیت خود را خالص
کرده اند عداوت خویشان و گزیدن ایشان بدتر
از گزیدن عقربها است علم جاهل و بال است
و علم او گمراهی و ضلالتست عقوبت عقلا با
باشاره

باشاره کلام و تلویح است یعنی تعبیه عقوبت
جهلاء آشکارا و تصریح است عقول فضلاء در
اطراف قلمهای ایشانست یعنی از نوشتن ایشان
ظاهر میشود مقدار فهم و استقامت سلیقه
و دانش ایشان علامت رضای خداوند
سبحانه از بنده رضای آن بنده است بآنچه
حق سبحانه و تعالی از برای آن بنده مقدر
کرده از منفعت و مضرت وفرمود علیه السلام که
غایة دین ایمان است و غایة ایمان یقین است
و غایة یقین اخلاص است غایة اسلام
تسلیم است غایة فائز شدن است بدار
نعیم غایة دین رضا است غایة دنیا فنا
است غایة آخرت بقاء است غایة حیات

آن بسیار کمهاست ظرفهای آن برنده است دیگهای
آن و فرمود که غلبه کن بر هوی خواهش خود مانند
غلبه کردن خصم بر خصم خود و جنگ کن با و مانند
جنگ کردن است دشمن با دشمن خود شاید که
او را مالك کردی و فرمود در ذکر کردن است حیات
دلها و رضای خداوند سبحانه است تمامی مطلق
مخلوق در طاعت کردن خداست گنجهای سود
مند در ترک کردن زینت دنیا و اعراض از آنست
درک کردن مطالب در مجاهده نفس است
کمال صلاح در عمل کردن از برای دار بقاء است
درک کردن رستگاری و فلاح در موت است
خوشحالی با پشیمانی در بیرون رفتن دنیا است
حسرت با ندامت در تغیرات دنیا است عبرت
گرفتن

گرفتن در سکت شدن غفلت است فریب خوردن
در هر نفس فوت در هر وقت مرگی هست
در هر لحظه که اجلش در رسد در هر وقت
عملی هست در هر نظر کردن عبرتی هست در هر
تجربه آزمایشی هست در هر نیکی ثوابی هست
در هر گناه عقابی هست در هر صبر ظفری
هست در هر زمان عبرتی هست در تغیرات
قضاء عبرتی هست از برای صاحبان عقل
در قناعت است غناء در حرص است مشقت
و عناء در تغیر احوال شناخته میشود جوهر
رجال در وقت تنگی و ضیق ظاهر میشود
مواسات رفیق در حال رخاء میباشد
فضیلت شکر در وقت بلاء میرسد فضیلت

صبر در سبکباری هست راحت و آسایش در
تعجیل کردن هست لغزش در سخاوت است محبت
در بخل هست عداوت در جور کردن است طغیان
در عدالت کردن است احسان در تسلیم است ایمان
در ملازم کردانیدن حق است میباشد سعادت
در موت است راحت سعدا که در دنیا هست
راحت اشقیا در هر اسراف کردن بدی هست
مکر در معروف و بخشیدن و مبالغه نمودن در
طاعت و فرمود علیه السلام کننده خیر بهتر از خود
خیر است کننده شر بدتر از خود شر است فکر
عاقل هدایت است فکر جاهل غوایت است نبوده
شقاء است برطرف شدن غنیمت نیکان و
حسرت احمقانست فکر یکساعت بهتر است

از عبادت

از عبادت طولانی فضل مرد شناخته میشود از
قول او فخر مرد ظاهر میشود بفضل او نه باصل
او هر که اصلاح کند عمل بعد خود را و درست کند
عمل فوت شده روز کذشته را فائز کردیده است
مفقود شده ولد سوزنده جگر و کبد است ه
فقد اخوان ضعیف کننده بدنست کار خیر ذخیره
باقیه و ثمره زاکیه است فکر مرد آینه اوست که عمل
نیک خود را از عمل بد خود می بیند فقر نفس بد
ترین فقرها فضیلت و فهم بهتر است از فضیلت
تکرار کردن و درس کفتن فکر کردن تو در
طاعت ترا میراند بسوی عمل کردن بطاعات
فکر کردن تو در معصیت میکشد ترا بسوی آن
فکر کن بعد از آن سخن بکو تا اینکه سالم کردی

نهی میکند کرد بدل وزبان ودست این کس را مانند
مردکان است در میان زندکان وهود علیه السلام
کاهی میلرزد حلیم کاهی باطل میکوید حکیم کاهی نکاه
میرهد بلیه کاهی غافل کند مرد را رزیه وبلا کاهی
آدمی را مغرور میکند آرزو کاهی دور میشود قریب
کاهی نرم شود چون محکم وصلیب کاهی راست کردد
کج کاهی شکسته کردد سرود کاهی در
روغ کردد امال کاهی فریب خورده
کردد رجال کاهی روزی داده شود
محروم کاهی نصرت کرده شود مظلوم
کاهی غالب کردد مغلوب کاهی درک کرده
شود مطلوب کاهی دائم کردد انده
کاهی

کاهی شادی غصه کردد کاهی راست کردد خواب
کاهی ضرر کند کلام کاهی فائده کند ملامت نزدیک
حکمت بعصمت نزدیک است حیاء بنا امیدی
کم است که دائم کرده دوستی ملوک وخیانت کنندکان
اندکی از خیر که دائم باشد بهتر است از خیر بسیار
که قطع کردد اندکی از طمع فاسد میکند ورع را
اندکی از علم بهتر است از نسب صاحب نسب
اندکی از حق دفع میکند بسیاری باطل را چنانکه
اندکی از آتش بسیاری از هیزم را میسوزاند
اندکی از خیری که برای تو باشد بهتر است از
بسیاری که از برای غیر تو باشد بکش صورت
خود را بعقل خود تا مالک کردی رشد خود را قلة
اکل از عفافست وبسیاری آن اسرافست کم کن

پر خوردن را تا انکه مریض نکردی قیمت هر مرد بقدر
دانائی اوست ترین شهوات اسیر کناهان است
قرین معاصی رهبی کناهان است کفتی مرد کم می
نمیدانم نصف علم است کم است کر کسی که تعجیل نماید
مکر انکه هلاك شده است کم است کسی که صبر کند
مکر انکه میشود حاجت خود را کم است کسی که صبر نماید
مکر انکه ظفر می یابد قیمت هر مرد عقل اوست
قدر هر شد بقدر فضل اوست قدر هر مرد بقدر
بقدر فضل اوست قدر هر مرد بقدر نیکی
اوست قلة عفو بدترین عیبها را می پوشاند
وکناهان را کم میکرداند کم خوردن منع میکند علتها
بدن را قطع کردن رحم میکشد بسوی آدمی بلا آورد
کم امیزش کردن با مردم دین آدمی را حفظ میکند

وراحت

وراحت میبخشد آدمی را از شر اشرار الدنیا
اندک علم با عمل بهتر است از علم بسیار بی عمل اندازه
کن کار خود را انگاه فکر کن انگاه سخن بکو یا
بکن انگاه عمل کن دل احمق در دهان اوست
یعنی سخن را از روی بی فکری میکوید و زبان
عاقل پشت سر دل است یعنی اول فکر میکند
بعد از آن سخن میکوید دلهای مردم و
حشیه و رمنده است هر که با نها الفت کیرد
با او رو کند دلهای پاك بنده کان موضع نظر
خداوند عالم سبحانه است پس هر که دل خود را
پاك کند حق سبحانه و تعالی بسوی او نظر نماید
سخن حق بکو شد تا انکه غنیمت یابید و از
باطل کفتن ساکت کردید تا انکه سالم کردید

مفتون است هر عاقلی محزون است هر عاشقی بسوی
بلاء میکشد هر مشقتی آخرش رخاء است هر معلولی
کم میشود هر سرودی آخر زایل میشود هر جماعتی آخر
پرا وانه ندارد کنده میشود هر آمدنی آخر خواهد آمد
هر طلب کننده را آخر میطلبند هر غالب شونده بیکی
آخر مغلوب است هر منافقی در شک است و هر
رنج دنیا خسران است هر نیکی احسان است هر گذشته
گویا هرگز نبوده است هر آینده چنان است که گویا
بوده است هر صاحب مرتبه بلند را حسد میبرند
هر چیز میل میکند بسوی جنس خود هر چیزی میرمد
از ضد خود هر مردی میل میکند بمثل خود هر مرغی
میرود بسوی هم شکل خود هر نعمتی در نزد نعمت
بهشت حقیر است هر نعمتهای دنیا تباه است هر علمی
که خلاف

که خلاف عقل باشد گمراهی است هر عملی که موافق
دین نباشد مذلت است هر روزی منتهی بفردا میشود
هر انسان گرفتار میگردد بگفتههای زبان و دست
خود هر چیزی در وحیله و تدبیر میشود مگر قضا
خدا هر رضاء در قناعت و رضا است هر عزیزی
غیر خداوند سبحانه جل جلاله ذلیل است هر
فقری بسته میشود غیر فقر حمق هر دردی
کرده میشود مگر بدی خلق هر مخلوقی جاری میشود
بسوی آنچه که نمیدانند هر مردی آنچه پیش فرستاده
است بان میرسد و بانچه عمل کرده است جزا داده
میشود هر قانعی عفیف است هر قوی غیر خداوند
سبحان ضعیف است هر مالکی غیر خدا مملوک
است هر چه غیر یقینی است ظن و شکوک است

هر طلبی غیر خداوند سبحانه متعلم است هر چیز
کم میگردد بانفاق کردن مگر علم هر قادری غیر
خداوند سبحانه مقهور است هر باطنی غیر خداوند
سبحانه ظاهر است هر چیزی از برای خداوند عالم
خاضع است هر چیزی از برای خداوند سبحانه
خاشع است هر غالبی غیر خداوند عالم مغلوب است
هر طالبی غیر خداوند سبحانه مطلوب است هر
چه بسیار باعث ملال میگردد غیر طوایف حکمت
که آن سخنان نیک است هر چیزی کمی را که بآن
قناعت کنند کافی باشد و هر چه زیاده بر میانه
روی باشد آن اسراف است هر نعمتی که میآید
بتو فایده میکند عیب هر چند اگر رفاقت کنی آنرا روز را
باو نکردن هر وسعت دنیا تنگی است هر بایحتاج
دنیا

دنیا خفیف است بر قناعت کننده ضعیف و
هر کسی میدرود آنچه را که کاشته است و جزا
داده میشود بآنچه کرده است هر چیزی را توان
تغییر داد مگر طبیعتها را هر چیزی که از کارهای
آخرت باشد دیده آن عظیم تر است از
شنیدن آن و هر چیزی که از دنیا باشد شنیدن آن
عظیم از دیدن است هر بلائی در سوی آتش جهنم
عافیت است هر چیزی محتاج بعقل است عقل
و محتاج بادب است هر چیزی را نهایت است غیر
و ادب را نهایتی نیست هر چیزی که زیاد و فراوان
گردد بهای آن کم گردد غیر علم که زیاد شدن آن
باعث زیادتی عزتست هر دوستی که از برای
غیر خدا باشد گمراهی است و اعتماد بآن دوستی

صاحب بلائی که بلاء او برای او نعمت است چه بسیار
کسی است که فریب آرزو عمل خود را ضایع کرده است
چه بسیار روزه دار است که از آن روزه بهره ندارد
غیر تشنگی چه بسیار نماز کننده که بهره او از برای نیست
مگر رنج بی فایده چه بسیار آرزوی که بآن نرسد
چه بسیار بنا کننده که در آن ساکن نگردد چه بسیار
جمع کننده که انبار گذار نشود و از دنیا رود چه
بسیار نقصان کننده که آن نقصان انتفاع او
باشد چه بسیار غنی که او فقیر باشد چه بسیار
ترسناکی که ترس او باعث ایمنی او گردد چه بسیار
مؤمنی که بسبب صبر و حسن ظن فائز گردد چه
بسیار صاحب حزنی که او باعث سرور
و بدی او گردد چه بسیار صاحب فرحی که
فرح

فرح او باعث حزن دائمی او گردد چه بسیار
حریصی که نا امید گردد چه بسیار اجمال کننده
در طلب روزی که نا امید نگردد چه بسیار
عالمی که فاجر باشد و عابدی که جاهل باشد
بپرهیزید از علماء فاجر و جاهل متعبد چه
بسیار صاحب نعمتی که مردم افسوس از
حال او برند و او در آخرت از هالکین
باشد چه بسیار آدم پستی که بسبب نیکی خلق
بلند گردد چه بسیار بلندی که بسبب بدی
خلق پست گردد فرمود علیه السلام چگونه
مالک میشود ورع را کسیکه طمع دارد
چگونه صاف میشود فکر کسی که دائم بسیر است
چگونه عمل میکند از برای آخرت کسی که مشغول

بتحصیل دنیا است چگونه استطاعت دارد
اخلاص را که کسی خواهش نفسانی در دل اوست
چگونه هدایت میباید گمراه یا غافل گردیده او
از دلیل چگونه استطاعت دارد با صلاح نفس
خود کسی که بچیزی که قناعت نکند چگونه نجات
می یابد از خدا کسیکه از و بگریزد چگونه سالم
میماند کسیکه مرا طالب است چگونه ضایع
میشود کسیکه خدا حافظ و نگهبان اوست
چگونه کسی شاد میکند دنیای که ساعات او را
کم میکند چگونه مغرور میگردد بسلامتی جسم
کسی که در معرض آفتها و بلاهاست چگونه
میابد کسیکه لذت عبادت را که خواهش
نفس خود را ترک نمیکند چگونه میتواند برکردن

اعمالی

اعمالی که موافق رضای الهی باشد کسی که قلب
او مشغول دنیا باشد چگونه زهد میورزد از
دنیا کسیکه قلب قدرت آخرت را نمیداند
چگونه سالم میگردد از عذاب الهی کسی که قسم دروغ
میخورد چگونه باقی میماند بر حالت خود و حال
آنکه زمانه در گردانیدن او است چگونه مرگ را
فراموش میکنی و حال آنکه انتظار ترا جز میدهد
چگونه صبر میکند از شهوت کسی که خدا او را
پناه نمیدهد چگونه راضی میگردد بقضاء کسی
که تصدیق نکند او را یقین چگونه مستقیم
میشود دل کسی که دین او مستقیم نشده باشد
چگونه اصلاح میکند دیگری را کسی که نفس
خود را اصلاح نکند چگونه عدالت میکند

کافیست فکر کردن برای هدایت یافتن کافیست
نفس استطاعت چیز پیش فرستادن هر چند که
اندک باشد کافیست تواضع برای شرافت کافیست
تکبر از برای نیست شدن کافیست بتذیر
برای اسراف است کردن کافیست حلم از برای
وقار داشتن کافیست سفاهت از برای
عار و نکبت کافیست قرآن برای دعوت کافیست
پیری برای بیداری از غفلت کافیست
اجل برای حراست کافیست عقل برای
محافظت کافیست غرور برای جهالت کافی
است خشیت برای علم داشتن کافی است
رفاقت برای آزمودن کافی است آرزو
از برای غیب خوردن کافیست از برای
معرفت

معرفت مرد شناختن نفس خود را کافیست
برای پستی و رذالت او عجب کردن او بنفس
خود کافیست برای فضیلت مرد ناقص دانستن
او خود را کافی است برای زیرکی مرد دانستن
او عیب خود را کافیست برای عقل مرد که بسیار
مشغول نکند برای مهمات زندگی دنیا کافی
است یقین برای عبادت کافیست کار خیر برای
نیکی عادت کافیست شکر برای زیادتی نعمت
کافیست تواضع برای رفعت کافیست تکبر
برای منقصت کافیست ایثار برای مکرمة
کافیست الحاح برای حرمان و خجلت کافیست از برای جهالت
مرد راضی بودن او از خود کافیست از برای
نقص آدمی بزرگ دانستن خود را کافیست

برای جهل آدمی خندیدن از غیر تعجب کافیست
از برای جهل مرد که قدر خود را نداند کافیست
از برای شغل آدمی که بنفس خود و عیب آن
مشغول گردد از عیب دیگران کافیست از
برای دانستن حال باقی مانده دنیا از آنچه گذشته
است از دنیا کافیست از برای جهل عالم علم او
منافی عمل او باشد کافیست از برای گمراهی مرد
از آنکه امر کند مردم را بآنچه که خود بآن عمل نمیکند
و نهی میکند بچیزی که خود از ترک نمیکند کافیست
از برای غفلت آدمی که صرف میکند همت خود را
در چیزی که با او فائده ندارد و عمر را ضایع
میکند در چیزیکه او را نجات نمیدهد کافی
است از برای ادب نفس تو اجتناب کردن
از چیزیکه

از چیزیکه از غیر خود ناخوش داری کافی
است از برای توبیخ تو بود دروغ گفتن علم باشی
تو که آن دروغ است و فرمود آنحضرت صلوات الله
و سلامه علیه بسیار سخن گفتن گوش بملال
می آورد بسیار ساکت شدن زیاده میکند
وقار را بسیار الحاح کردن باعث منع میشود
بسیار رفاقت کردن موجب نفاق میگردد
بسیار مخالفت کردن باعث دشمنی و شقاق
میکند بسیار بیهوده گفتن باعث ننگ و عار
بسیار دروغ گفتن باعث پستی میگردد بسیار
خوش روئی کردن علامت بخشش است بسیار
بهانه آوردن علامت بخل کردن است بسیار
ملازم حق گردیدن دلالت بر وفور عقل میکند

باشی بخشنده باش نه آنکه اسراف کننده باشی تدبیر
در معیشت کن نه آنکه احتکار کننده باشی در
وقت تلخی بلا صبر کننده باش و در وعده خود
وفا کننده همیشه راضی باش بانچه قدر بسرعت
بیاورد مشغول باش بانچه کران آن سوال کرده
خواهی شد زهد بورز از آنچه کجا هلان بآن
رغبت میکنند و در بلا وقار نده باش و در
خلوتها ذکر کننده باش و در بلاها عمل کننده باش
و در چیزهای مکاره طبع بشادی باش و در
شداید صبر کننده باش و در وقت زوال وقار
داشته باش و در وقت نعمت بنده شکر کننده
باش و در سختیها بنده صبر کننده باش و
در حق جاد و بخشنده باش و در باطل
بخیل

بخیل و خود را نگاه دارنده باش و در نیکیهای
صفت تحصیل کننده باش در صفاتهای رذایل
دوری کننده باش و آنچه بآن امید نداری
از چیزهای محل امید بیشتر امید دارنده
باش و تنهایی انس کیرنده تر باش از رفقای
بد و از برای مظلوم یاری کننده باش و از ظالم
مخاصمه کننده بر خواهش خود غلبه کننده و نجات را
طلب کننده باش و عالم سخن کوینده و شنونده
فرا کیرنده باش پرهیز از آنکه غیر این دو
طایفه باشی باش سر بخشنده ایثار کننده
یا میانه روی کننده پرهیز از آنکه غیر این
دو طایفه باشی مال خود را بدیکران بخشنده
باش و از غیر دوری کننده باش عاقل باش

بامر دین خود جاهل باش در امر دنیای خود در دنیا
باش در دنیای خود در دنیا باش بیدن خود در
آخرت باش بدل خود و عمل خود عمل کننده باش بخود
بیها نهی کننده باش از بدیها وصی نفس خود باش
بکوش در مال خود انچه که دیگری بعد از تو کند خلف
کننده باش بر نفس خود غلبه کننده باش بر بدی طبع
خود بپرهیز از انکه گناه خود را بر پرورد که خود اندازی
بانکه مغرور برحمت او کردی تدارک و تلافی خطای
خود نکنی صلح کن هرکه با تو قطع کند شر خود را کم
مکو بوده باش نیکو مقال جمیل الافعال بدرستی
که نیکی سخن مرد دلیل فضل اوست و نیکی افعا
او علامت عقل اوست ساکت باش بی انکه عاجز
از سخن گفتن باشی بدرستیکه خاموشی زینت 1

عالم

وستر جاهل است بدشمن عاقل خود بیشتر اعتماد
داشته باش از دوست جاهل عفو کننده باش
در حال قدرت بخشنده باش در حال عسرت
بافاقه خود تا کامل نکردی کردد برای تو فضائل
نفس خود را مانع باش از بدیها مال خود را
بخشنده باش و بخیر عمل کننده باش و بیدی خود را
منع کننده باش حذر کننده باش از احمق وقتی
که رفیق او کردی و حذر کن از فاجر وقتی که با او
معاشرت نمائی و از ظالم وقتیکه با او معامله نی
نمائی باش مانند مگس عسل وقتیکه بخورد چیزها
طیبت پاکیزه را میخورد وقتیکه میگذارد هم
چیز حلال پاکیزه میگذارد وقتیکه واقع شود
و بنشیند بر چیزی انرا نمیشکند از برای خداوند

با دوستة
خدا باخوا دنیا جمع نمیشود وفرمود علیه السلام
بدست آوردن عقل آنست که خود را از خلق
باز دار و کسب کردن علم آنست در دنیا زهد
ورزد تحصیل ایمان آنست که ملازم حق باشد
خلق را نصیحت نماید صاحب حکمت و دانائی
کیست که سخن کم گوید و در کارها رفق و مدارا
نماید کلام عاقل قوت است و جواب جاهل سکوت
است گردش شب و روز محل پدید آمدن آفات
و دواعی شناختن چگونگی کار هر کس دلالت کند
بر مقدار عقل آنکس میکند کسب جاهل غفلت
و اصرار است وفرمود علیه السلام در مدح جمعی
از دوستان خود را فرمود که هم شما عیال
خدا شید و خداوند سبحانه کفالت عیال خود

صله

میکند و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
فرمود که از برای هر همی فرج است و از برای
ضیق و تنگی بدرود مخرج هست و از برای
هر اجلی وقت نوشته و کتابیست و از برای
هر حسنه ثوابی هست و از برای هر طالع
شونده غروب و افولی هست از برای هر داخل
شونده دهشت و ذهولی هست از برای
هر گناه عقابی هست از برای هر غایب شونده
بازگشت و ایابی هست از برای هر سخن جوابی
هست از برای هر زننده دردی هست و از
برای هر علت دوائی هست و از برای هر اجل
وقتی حضوری هست و از برای هر آرزو
غروری هست و از برای هر نفس مرگی هست

از برای هر طللی انتقامی هست از برای هر دلی
ابی هست و از برای هر خیر بیمی هست از برای
هر کاهی علتی هست از برای هر کثرة قلتی
هست از برای هر نکت کننده شبه است از
برای هر دولت مدتی هست از برای هر زنده
موتی هست از برای هر چیز قوتی هست از برای
هر اقبال ادباری هست از برای هر کبدحرمتی
هست از برای هر جمعیت فرقتی هست از برای
هر مقام سخن و مقالی هست از برای امر
نهایت و ملالی هست از برای هر چیز زیستی
هست زینت سخن راستی است از برای
هر چیز از دنیا انقضاء و فناء است از برای
هر چیز از آخرت خلود و بقائی هست از برای
هر داخل

داخل شونده دهشتی هست پس ابتدا کنید او را
بسلام از براء هر نوری سیده حیرتی هست
پس با او سخن گوئید تا آنکه بحال آید از برای
هر چیز تخمی هست تخم عداوت مزاح کردن است
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که از برای حق دولتی هست و از برای باطل
جولانی هست از برای سخن آفاتی هست از
برای ظالم انتقامی هست از برای عادت هر
انسان استیلاء و غلبه هست از برای عاقل
بهر عمل املی هست از برای جاهل در
هر حالت خسرانی هست از برای احمق در
سخن گفتن قسمی هست از برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله در هر حکم روشنی و بیانی

برای خداوند سبحانه هر که خشوع کند جمیع جوارح
او از برای مؤمن سه علامت است راست گفتن
و یقین داشتن و از مردم کوتاه کردن از برای
متقی سه علامت است خالص کردن عمل و کوتاه
کردن آرزو و غنیمت دانستن مهلت مدت
عمر از برای مؤمن سه ساعت است ساعتی
که با خداوند خود مناجات کند ساعتی که نفس خود را
محاسبه کند ساعتی که نفس خود را در آن ا
استراحت دهد برای حاصل شدن قوت بندگی
اگر بندگی کرد باطل در قدیم نیز چنین کرده اکثر
حق قلیل بود هر آینه اهل حق همیشه قلیل بوده‌اند
کم است چیزی که پشت کند باز دو کند باید که
تکیه گاه تو بسوی حق باشد بدرستی که حق اقوی
معنی

معین است باید سجع تو راستی باشد بدرستی
که راست گفتن بهترین قرین است باید که شعار تو
هدایت باشد باید که هم سخن قرآن باشد باید که
سجیهٔ تو سخا باشد و احسان باشد بتحقیق که
آمیخته شد در این انسان پارچه گوشتی که آن
عجیب ترین چیز است در او که آن دل آدمی است
و از برای دل سرهای نهان حکمت و اضداد آن
هست که خلاف آن حکمتها است پس اگر پدید آید
او را امید و رجاء ذلیل گرداند او را طمع و
اگر در آید بآن طمع هلاک گرداند او را حرص
و اگر ناامیدی بآن برسد پشیمانی او را بکشد
و اگر غضب آنرا عارض گردد شدید گردد باد
غیض و اگر با او برسد رضا فراموش کند محافظت

حق را محمود اگر چون عارض او گردد مشغول گردد
بجد کردن و دوری نمودن و اگر برسد او را
امن مغرور گردد و اگر مصیبتی باو برسد جزع
کردن او را رسوا کند و اگر مالی باو برسد غنای
او را طاغی گرداند و اگر فاقه و احتیاج باو برسد
بلاء و محنت او را مشغول گرداند و اگر جزع و جوع
باو کوشش نماید از ضعف ناتوان گردد و اگر
افراط کند در سیری نماید پری شکم او را بکشد
پس هر کسی باو ضرر رساند و هر افراطی او را فاسد
گرداند و آنحضرت علیه السلام فرمود که بجنت نرسد
مگر کسی که برای آن سعی نماید و از آتش نجات نیابد
مگر کسی که ترک کند عملی که باعث بر دخول آن هست
جزاء آن هست جزاء بد نمیاید مگر عمل کننده

بیدی

بیدی جزاء خیر را نمیابد مگر کننده خیر یعنی
یابی مؤمن را مگر آنکه قانع است تعجیل کننده را
محمود نمیابی صاف نمیشود عمل تا آنکه علم آن عمل
صحیح باشد فایده علم ظاهر نمیشود تا آنکه حلم مقرون
آن گردد ادب فایده ندارد تا آنکه عقل قرین او
گردد گفتار فایده نکند تا آنکه کردار بان موافق
گردد راست نمیگردد خبر تا آنکه دیده شود که
هیچکس نرسد به بهشت مگر کسی که با نفس
جهاد نماید علم را جمع نکند مگر کسی که بسیار
درس گوید کسی برحمت خالق نمیرسد مگر
از خلق قطع نماید وآنحضرت علیه السلام فرمود که
از برای توکل کننده مشقت و عناء نیست و
از برای حریص غنا نیست تملق و گدائی از

خراب میشد هرگاه از برای پروردگار تو شریک
می بود هر آینه رسولان او بنزد تو می آمدندی اگر
اهل علم علم را بر میداشتند بحق آن هر آینه خداوند
عالم ایشان را دوست میداشت وملائکه او ایشان
ایشان را دوست میداشتند ولکن برداشتن علم را
از برای طلب دنیا پس خدا ایشان را دشمن داشت
ومستحق خاری کردیدند واگر بندگان وقتیکه جاهل
باشند اگر مطلع کردند کمراه نشوند واگر مردم
وقتی که معصیتی کردند توبه کنند واستغفار نمایند
عذاب کرده نشوند واگر کوهی مرا دوست داشته
باشد هر آینه بجنبش در آید اگر بپرهیزید از
شهوات هر آینه سالم کردید از آفات اگر صحیح
میبود یقین تو بدل نمیکشید حالت باقی را بجانب ۱

فانی وچیز باقی را بچیز نیست ودنی نمیفروختی
اگر عبرت میگرفتی بانچه ضایع کردی از عمر
گذشته را خود هر آینه حفظ میکردی باقی مانده
عمر خود را اگر بداند نمایان کند که آنچه فرو گذاشت
او را رحمت خدا سر از سجده بر نمیداشت و
اگر خداوند سبحانه خلق را بر معصیت توعید
عذاب نمیفرمود واجب بود بر خلق که معصیت
او نکنند از برای شکر نعمت او هرگاه خدای
سبحانه مردم را ترغیب نمیفرمود بعبادت خود
واجب بود بر بندگان که اطاعت او کنند از
برای امید رحمت او اگر خداوند سبحانه نهی
نمیکرد خلق را از محارم خود واجب بود بر عاقل
که از آن اجتناب نماید هرگاه آسمان وزمین بهم

آمده باشد بر بنده و آن بنده پرهیزکاری نماید
خداوند عالم از برای آن بنده بدر رو و مخرجی
قرار دهد و او را روزی دهد از جای که گمان نداشته باشد اگر
سخاوت مرغوب میبود هر آینه مرد نیکو خلق بود که نظر
کنندگان را از آن خوش میامد اگر احسان شخص
میبود که او را امید بدید هر آینه او را امید بفضل
جمیل که فوق همه عالمیان بود اگر خداوند سبحانه
مرخص میکرد احدی را در تکبر هر آینه پیغمبران
را مرخص میکرد ولکن حق تعالی کراهت داشت
انرا از برای ایشان و راضی شد از برای ایشان
تواضع را که فرمایش خدا خوب میبود هر آینه
انرا مخصوص دوستان خود میکردانید لکن
انرا مکروه دلهای ایشان کردانید اگر میگویم
که خبر

که خبر دهم مردی که از شما اگر بکجا میروند و
بکجا می‌آیند و همه کارهای او را هر آینه میکردم
ولکن میترسم که در این کار من کافر بشوند
برسول خدا صلی الله علیه و آله بدانید که
من خبر میدهم این را بخاصان خود از انها
این امر را قسم بانکسیکه او را بحق فرستاده است
و از همه خلق او را برگزیده است که سخن نمیگویم
مگر انکه راست است بتحقیق که عهد کرد بسوی
من بهمه اینها و بهلاک شدن هر که هلاک می
گردد و بنجات یافتن هر که نجات میباید و باقی
نگذاشت چیزی که بر سر من میاید مگر انرا در
گوش من فرمود و رسانید همه انها را بمن
و فهمید که اگر جاری میشد ارزاق خلق با دراك

بخود به بند د حلیم گردد هر که تعجیل نماید بلغزد رد
هر که سؤال کند بداند هر که وقار را بجوید گرا
صاحب وقار گردد هر که تکبر نماید حقیر گردد هر
هر که تواضع کند بلند گردد هر که حلم ورزد گرامی
گردد هر که حیا کند محروم گردد هر که بداند عمل
میکند هر که بذل مال نماید بزرگ گردد هر که
غافل گردد جاهل گردد هر که باطل را یاری کند
زیان نماید هر که اطاعت کند پیعدد کار کند
مالک گردد هر که اطاعت هوای کند هلاک گردد
هر که صبر کند ظفر یابد هر که زندگی کند همه
میمیرد هر که مرد فانی شد هر که او را دوست دارد
داند نفی کند هر که ترا دشمن دارد تو او را
ببدیها نداند هر که دلیل بحق بیاورد درستکار
گردد

گردد هر که پشت خم کند انچه پیری از او گردد هر که
خود را از بخشش منع کند از ثنا و مدح محروم
گردد هر که معامله کند برفق غنیمت یابد هر که
با مردم معامله کند بدرستی پشیمان گردد
هر که مخالفت نصیحت نماید هلاک گردد که مخالفت
مشورت نماید بسر ره آید هر که عقل دارد
ساکت گردد هر که جور کند عمر او کوتاه گردد
هر که عیب خود را طلب کند از او بیابد هر که طول
دهد فکر کردن را نیکو شود دانش او هر که خدا
را یاد کند خداوند سبحانه او را یاد کند هر که در
بزرگی خود تکبر نماید حق تعالی او را ذلیل
گرداند هر که از خداوند عالم طلب یاری کند
خداوند سبحانه او را یاری کند هر که ثنا مدح

کند آنکس ترا کشته کرده است هرکه ترا نصیحت
کرد ترا بلند کرده هرکه برای خود قناعت کند هلاک
شده است هرکه مشورت نکنید با عاقل مالك کرده
حاجت خودرا هرکه علم را خودرا ضایع کند سه
سیلی خورد هرکه داخل کردد در جایهای بد
متهم کردد هرکه اصلاح کند نفس خودرا او را
مالك كردد هرکه اهمال نماید نفس خودرا او را
هلاك كرده است هرکه اعتماد بنفس خود نماید
نفس باو خیانت کند هرکه برای دنیا سعی
نماید دنیا ازو فوت کردد هرکه بی دنیا
نرود دنیا او را طلب نماید هرکه خدارا فراموش
کند خدا و نیز عالم او را نفس خود او فراموش
کند فرماید هرکه اعتماد بخدا نماید غنی کردد
هرکه

برخوا
هرکه توکل کند خدا و نیز علم او را کفایت نماید هرکه از خدا
بترسد خدا او را نکاه دارد هرکه حساب نفس خودرا
بکند منتفع میکردد هرکه عبادتهای فوت شده را
بجا آورد خودرا اصلاح کرده است هرکه عمل بدی کرده
است دستیار کردیده است هرکه یتیمی را ظلم کند
اولاد او را فرمان نماید هرکه خدا را شناخته
است تنهایی را میخواهد هرکه دنیا را شناخته
است از آن زهد میورزد هرکه مردم را شناخته
است از ایشان تنها میکردد هرکه نادم کردد
بتحقیق که توبه کرده هرکه توبه کرد بازکشت نمود
هرکه نفس خودرا اطاعت کرد او را کشت هرکه به
نفس خودرا شناخته با او جهاد میکند هرکه خنده
او بسیار کردد هیبت او کم شود هرکه از خدا

بد رود خسارت را هر که از خدا یاری جوید
پادشاه او را ذلیل نکرداند هر که بخدا پناه
برد شیطان باو ضرر نرساند هر که فکر او
بسیار گردد عاقبت او نیکو گردد هر که تجربهٔ
او بسیار گردد فریب خوردن او کم گردد هر که
بکند آنچه میخواهد برسد باو آنچه بد باشد
هر که با مردم بدی کند از بلاء ایمن نگردد هر که
از تو بترسد آرزو میکند مرگ ترا هر که راضی
گردد بقسمت خدا غنی گردد هر که راضی نگردد
بمقدور خود در تعب افتد هر که بتو ظن نیک
داشته باشد راست کن ظن او را یعنی بقدر
امکان باو احسان کن و ظن او را تکذیب
ننما هر که ایمان بخدا آورده است باو پناه
میبرد

میبرد هر که بخدا اعتماد دارد باو توکل مینماید
هر که از خدا طلب هدایت کند خدا او را هدایت
کند هر که از خدا سؤال کند خدا او را عطا کند
هر که راضی گردد بمقدور اکتفا مینماید
بچیز اندك و میسور هر که قناعت نکند مال
او را غنی نمیگرداند هر که بذل نماید اموال را
اموال رو آورد هر که ملازم خاموشی گردید
ایمن از ملامت میگردد هر که با نفس خود مه
مهربان باشد بدیگری ظلم نمیکند هر که پند
گیرد از تغییر زمانه دوری میکند از تغییر
او هر که قدر خود را بداند در میان مردم
نیفتد هر که از خدا انس گیرد از خلق مستوحش
گردد هر که قناعت را سرمایه خود گرداند

مال او را غنی نمیکرداند هر که بد اندکر او را از
گفتن سخن مؤاخذه کنند پس باید کم کند سخن
گفتن را هر که را توفیق دعا دادند از آمرزش
محروم نمیکردد هر که شکر الحاح کرد نعمت زیاده
محروم نکردند هر که با مردم مخالطه نماید کم
میکردد ورع او هر که خشوع کند دل او خشوع
کند جوارح او هر که رعایت کند ایتام را او رقت
کرده میشود در فرزندان هر که کار خیر کند
برای خود کرده است هر که کار بد کند بر نفس
خود ستم کرده است هر که هوی خود را مخالفت
کرده علم را اطاعت کرده هر که غضب خود را
مخالفت کرده است اطاعت حلم کرده هر که تقسیم
خدا رضا کرده از هیچکس خشمناک نکردد هر که
حلم را

حلم را بجود نبرد حلیم نخواهد شد هر که تعلیم
نکیرد نمیداند هر که مالک زبان خود نکردد پشیمان
کردد هر که رحم نکند رحم کرده نکردد هر که میانه
روی نکند اسراف او را هلاک کند هر که
از نفس خود راضی کردد پروردگار خود را
بخشم آورده است هر که امر بمعروف کرد
محکم کرد پشت مؤمنین را هر که نهی از منکر
کرد بینی فاسقان را بر خاک مالید هر که بنده
خدا را ظلم کرد خداوند عالم خصم او خواهد
دلیل او باطل شده است حق تعالی در دنیا
و آخرت او را عذاب خواهد کرد هر که عمر
او زیاد کردد مصایب او بسیار کردد هر که
نفس خود در کودکی جبر نکند در بزرگی

خورد عافیت او زیاده کرد هر که بسیار کند
در شب خواب عملی ازو فوت کرده که در روز
ازان نتواند که درك نماید هر که همت او چیزی
باشد که از داخل شکم کرد اند قیمت او چیزی
است که از شکم او بیرون میاید هر که مدح
کنند بچیزی که در او نباشد پس باو استهزا
کرده شد هر که به بندگان خدا مکر کند خداوند
سبحانه مکر او را باو بر گرداند هر که ترك
کند قول لا ادری را باو برسد کشتنها
هر که طلب کند از دنیا چیزی را فوت میشود از او
در آخرت بیشتر از انچه که طلب کرده است
هر که مالك شود از دنیا چیزی را فوت میشود
در آخرت بیشتر از انچه که مالك شده است
هر که

هر که ترك كند چیزی را از دنیا از برای خدا
حق تعالی او را عوض دهد بهتر از آنچه که ترك
کرد هر که تعلیم نگیرد در حال کودکی پیشوا نگردد
در حال بزرگی هر که راضی گردد بانچه که خدا برای
او تقسیم کرده است محزون نمیگردد در انچه
در دست غیر است هر که غرضش باطل باشد
وسیلش بان باشد حق را درك نمیکند هر چند
که مشهورتر از آفتاب باشد هر که را الحاح
کند فقر باید بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و هر که در فراش خود
بمیرد و او بمعرفت پروردگار خود و
معرفت حق رسول او صلی الله علیه و آله
و عارف بحق اهل بیت او باشد مرده است

باشهادت واجر او بر خداوند سبحانه باشد
ومستحق گردد ثواب آنچه را که نیت کرده است
از عمل صالح ونیت او در مقام اعمال باشد
گویا که بشمشیر خود در راه خدا جهاد کرده است
هر که حیات او بتو فایده ندهد او را از
مردگان شمار هر که طلب کند دوست
کوش وفا کننده را طلب کرد چیزی که یافت
نمیشود هر که غصه روزی فردا خورد هر گز
رستگار نگردد هر که رغبت نماید در آنچه
که نزد خدای تعالی است بسیار کردد رکوع
وسجود را وهر که دروغ گوید ومبالغه کند
داخل گردد هر که در معرفت حق تعالی
اعتماد بر رای وقیاس خود کند گمراه گردد

وامر براو

وامر براو دشوار شود هر که در نفس خود در
خت دوستی انواع طعام را بکارد میوهای
گوناگون بیماریها را بچیند وفرمود علیه
السلام فرمود که از بدترین بدیها مدح کردن
لئیمان است از حماقت است تکیه کردن بر
آرزو از نعمتهای گوارا است وسعت روزی
از بدترین عیبهای مردمانست که عیوب او بر او
مخفی گردد از کمال نعمت است وفور عقل از
شدیدترین مصیبتها است جهل از کمال
حماقت است تکبر کردن با فقر وحاجت
از مروت است عمل کردن از برای خداوند
سبحانه فوق طاقت واز عظیم ترین حمق
است برابری کردن با فجار از گنجهای

هر کسی که مالک فهمی شده باشد نمرده است کسیکه علمرا
زنده کرده باشد هلاک نشد کسی که قدر خود را شناخت
عقل ندارد کسی که از حد خود تجاوز نماید چه
بسیار نیکوست بخشش با تنگ دستی چه بسیار
بد است بخل با بسیاری مال چه بسیار نیکوست
عفو کردن با اقتدار چه بسیار قبیح است عقوبت
با اعتذار چه بسیار است اسباب عبرت چه
بسیار کم است عبرت گرفتن آباد نکرد بلادرا
چیزی مانند عدل هیچ شکر نعمتی مانند بذل
نیست اصلاح نکرد دین را چیزی مانند تقوی
هلاک نکرد دین را چیزی مانند هوی امر نکرد خداوند
سبحانه بچیزی مگر آنکه اعانت نکرد و نهی نکرد از
چیزی مگر آنکه عفو کرد ایمن نیست از عذاب
خدا

خدا هر کسی که مردم از شر او ایمن نباشد بعد
از حق چیزی نیست مگر گمراه هرچه از دنیا مقدم
داشتی از برای نفس تو است آنچه موخر داشتی
از برای دشمن تو است مردم افسوس از حال
کسی نخورند مگر آنکه از برای او روز بدی پنهان
کرده است زمانه مزاح نکرد کسی مگر آنکه چیزی
از عقل او زایل شده است لذت نبرد لذت برنده
در دنیا مگر آنکه روز قیامت آن غصه او گردیده
است احدی زیاد نکرد چیزی از دنیا مگر
آنکه کم شده است آن در روز قیامت هیچ نعمتی
از شما زایل نمیگردد مگر بسبب گناهانی که کرده
اید خداوند عالم ظلم کننده بر بندگان نیست
هرصلاح کند آنچه را که خدا در قران حرام کرده

ایمان بخدا نیاورده است چه بسیار زود بسر میرساند
ساعت روزها را چه بسیار زود بسر میرساند روزها
ماه را چه بسیار زود بسر میرساند ماه سال را
چه بسیار زود بسر میرساند سال عمر را چه بسیار
بزرگست حلم حق تعالی بر اهل عناد چه بسیار
است عفو او از معاصی عباد چه بسیار دور
است خیر از کسیکه همت او شکم و فرج او باشد
چه چیز است انسان اگر نمیبود از برای او علم
مگر آنکه مانند صورتی بود منقش کرده یا حیوانی
بود مهمل چه بسیار نیکوست تواضع اغنیا
از برای فقرا برای طلب کردن آنچه که نزد
حق تعالی است چه بسیار نیکوست کبر فقرا بر
بر اغنیا به اتکای اعتمادی که بر خدا دارند احدی
با این

با این قرآن ننشست مگر آنکه برخاست با زیادتی
یا بنقصان زیادتی در هدایت است و نقصان
در کوری نیست آنچه از شما متولد میشود پس آن
از برای ترابست و آنچه بنا میکنید آن از برای
خرابیست و آنچه جمع میکنید ذهابست وآنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مجلس
حکمت باغستان فضلا است در گفتن علم
لذت علماست ملازمت خلوت دأب
صلحا است مدارا کردن با مردم از افضل
اعمال است مدارا کردن با احمق شدید ترین
تعبها است رفاقت جاهل از اعظم بلاها
است تلخی دنیا حلاوت آخرتست مداومت
بر تنهائی سالم تر است از خلطه کردن با مردم

مرد است پس بپرهیزید از بدان زنان واز
نیکان ایشان در حذر باشید وآنحضرت
علیه السلام فرمود که نیکو دلیل است حق نیکو
رفیق است رفیق نیکو نصیبی است قناعت کنید
نیکو عبادتست عزلت نیکو ادام است گرسنگی
نیکو معینی است برای عبادت بیداری شب
نیکو معینی است از برای معاصی سیری شکم
نیکو معینی است از برای منع گرسنگی نیکو
منع کننده است چشم پوشیدن از برای
شهوات نیکو دلیلیست علم از برای ایمان
نیکو وسیله ایست استغفار نیکو شافعیست
اقرار از برای گناه کار نیکو ملاهیست
دعا نیکو خلعتست قناعت نیکو معینی است

برشتر

برشتر نفس وشکستن عادت او بگرسنگی نیکو
عبادتیست سجود ورکوع نیکو معینی است
دعاء وخشوع نیکو محدث است کتاب نیکو
طهور است تراب وعده کریم نقد است تعجیل
وعده لئیم تسویف است تعلیل وای بر این
آدم که چه بسیار غافل است از رشد خود وای
بر این آدم که اسیر گرسنگی وافتاده اسیر است در
عرصه آفات وعجائب امور است ومقاریری
پیش من بهتر است از نانکی ونضارت جوانی
است وزن راه بدعوای ظلم وبرادران کنا
کار است نه والیان چون بدترین امتهااند
واحجباه خلافت را بصحابت دانستند چگونه
راضی نشدند بصحابه وقرابه هیزم آتش

در روز قیامت هر بخیل است که بمال خود بخل
کرد بر فقرآء و عالمی که فروخت دین خود را بدنیا
و کذرانده علم نشد غیر اهلش ظلم کرده است آن
علم را کذرانده معروف نشد غیر اهلش ضایع
کننده آن معروف است و قسم بان کسی که شکافته
است حبه را و خلق کرده است خلایق را که
مسلمان نشدند بلکه در ظاهر تسلیم کردند
و کفر را در باطن نکاه داشتند پس وقتی
که یاور یافتند ظاهر کردند انچه را که پنهان
داشتند قسم بکسی که محمد صلی الله علیه و آله را
بحق پیغمبری فرستاده است هر اینه برهم زنند
شما را برهم زدنی غربیل زنند غربیل زدنی
زنند شما را بتانیانهای قدر تا آنکه بالا

رود

رود پایین شما بالای ایشان بتحقیق که جنک
کردم با دشمنان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بهمه طاقت خود و نکاه داشتم انحضرت
را بجان خود بتحقیق که رسانید بمن از علم خود
انچه نرسانید بسوی احدی غیر از من بتحقیق
که قبض شد روح رسول خدا صلی الله علیه
و آله در وقتی که سر مبارک انحضرت بر سینه
من بود و جاری شد جان مقدس او در کف
دست من پس بر روی خود کشیدم و او را غسل
دادم و ملائکه مرا اعانت میکردند پس ناله
کرد خانه و اطراف آن و کروهی از ملائکه پایین
می آمدند و کروهی بالا میرفتند و من میشنیدم
که آنحضرت را صلوات میفرستادن تا آنکه او را

که حقیر باشید تعظیم مکن احمق را هرچند
که بزرگ باشد نگشا دست خود را بر کسی
که قادر نباشی دفع دست او را از خود مشتاب
در مجلس سوی بالای آن بدرستی آن موضعی که ترا
در آن می‌نشانند بهتر است از آن موضعی که خود می
نشینی ظلم مکن بر کسی که یاوری غیر خدا نمی‌یابد
شاد مشو به لغزش غیر خود بدرستی که تو نمیدانی
که در تو چه چیز حادث میکند در تو زمانه خود را
از احسان کردن منع مکن که امکان آن از تو
سلب میگردد مغرور مشو با یمنی بدرستی
که تو کوفته میشوی در موضع خود عادت مده
نفس خود را بغیبت که آن گناه بزرگ است
عادت مده نفس خود را بقسم خوردن بدرستی
که قسم

که قسم خورنده از گناه سالم نمیگردد شفا طلب
مکن از غیر قرآن بدرستی که قرآن از برای هر دردی
شفاء است خود را بنده طمع نساز که خداوند
سبحانه ترا حر گردانیده است نه غلام باید که
انس نگیری مگر بحق و وحشت نکنی مگر
بباطل خالی مکن نفس خود را از فکری که
زیاد کند حکمت و عبرتی که بتو فایده کند
اطاعت نکنید زنان را در چیزهای خوب
تا طمع نکنند شما را در چیزهای بد بزرگ
نشمار ظلم کسی را که بر تو ظلم کند بدرستی که
آن ظالم سعی میکند در ضرر خود و نفع میرساند
ترا حدیث نکن جهال را بآن چیزی که نمیدانند
که ترا تکذیب نمایند بآن زیرا که از برای

علم تو حقی هست بر تو و حق او آنست که آنرا بذل
کنی بر مستحق آن و منع نمائی از غیر مستحق آن
نکو چیزی را که نمیدانی بدرستی که خداوند سبحانه
واجب کرده بر هر جوارح تو واجبی که تو با آنها
حجت میکیری در روز قیامت باید که نیکو
و بدکردار پیش تو مساوی نباشند تا آنکه
نیکوکار بیشتر رغبت کند به نیکی و بدکردار
باز ایستد از بدی باید که احدی از شما نکوید
که فلان از من سزاوارتر است بکار خیر
اکر چیزی کوید پس میشود نکردار اکثر همّ
را برای زن و فرزند خود زیرا که ایشان اکر
دوست خدایند خداوند سبحانه ضایع نمیکند
دوست خود را و اکر دشمن خدایند پس چرا
اهتمام

اهتمام میکنی برای دشمنان خدا شاد مشو
بغنا و رضا و مغموم مشو بفقر و بلاء زیرا
که طلا پاک میکردد بآتش و مؤمن پاک میکردد
ببلاء رفیق مشو مکر عالم تقی و معاشرت
مکن مکر عالم زکی را مکو سر خود را مکر بمؤمن
وفی بار مکن بر غصه قوة سال خود را بر آن
روزی که هستی کافیست ترا در هر روز آن
قدری که برای تو مقدر شده است پس اکر
سال عمر تو باشد خداوند سبحانه هر صبحی
روزی تازه برای تو قسمت کند و اکر سال
از عمر تو نباشد چه غصه میخوری بر چیزی
که از برای تو نیست اداء مکن نافله را در وقت
نماز واجب ابتداء کن بواجب پس بعد

نیست صحتی مثل بی نیازی مثل قناعت کردن
نیست زیرکی با سیر بودن نیست بهشت با آرزو
کردن نیست سیری با نماز گذاردن نیست جمع
نمیشود شکم پری با صحت جمع نمیشود زیرکی با شکم
پری جمع نمیشود شهوت با حکمت جمع نمیشود
عقل با هوی جمع نمیشود آخرت با دنیا جمع نمیشود
فناء با بقاء جمع نمیشود دوستی مال با مدح جمع
کردن جمع نمیشود حق با باطل جمع نمیشود درشتی
با نرمی جمع نمیشود نصیحت کسی نمیرسد مگر پرهیز
کردن هیچ آینه از مرگ نزدیکتر نیست هیچ
خلقی از کبر بدتر نیست هیچ گناهی از اصرار نیست
شدیدتر نیست هیچ گناهی ذلتی از ذلت عالم
بدتر نیست علم بی توفیق نفع ندارد اجتهاد بی
تحقیق

تحقیق نفع ندارد فتنه عظیم از شهوت نیست
بلائی بزرگتر از همیشه علیل بودن نیست لذتی
در شهوت فانیه نیست عیشی گواراتر از عافیت
نیست خیر نیست در کسی که دوری کند با برادر
خود بغیر جرم بقائی نیست از برای اعمار با تقلب
لیل و نهار دردی نیست بدتر از اضطرار سؤال
کردن از ناکسان مرد مؤمن نمیباشد مگر
آنکه پروا نداشته باشد که جوش گرسنگی را بجرم
باشد سد کند و پروا نکند به از آنکه یکی از دو
جامه پستی عورت خود را بآن بپوشد استخفاف
بعلم و اهل آن نمیکند مگر کسی که احمق و جاهل
باشد هیچ بنده خلق خود را بخدای خود نیکو
نمیکند مگر آنکه خداوند سبحانه تعالی حسن خلق

الا بنده است کامل نمیشود ایمان مؤمن تا آنکه
رخاء را فتنه داند و بلاء را نعمت شمارد و راضی
نمیگردد حسود از آن کسی که حسد او را میبرد
مگر آنکه محسود او بمیرد یا نعمت او زایل گردد
کامل نمیگردد شرف مگر بسخاوت و تواضع برنمی
نمیکند اند جاهل را مگر تیزی شمشیر برابر نکند
ابله را مگر سخن بد تلخ سزاوار نیست بدی را
مگر اهل آن اما الله امساك ارزاق و ادرار آن
نمیکرد مگر رزاق طاعتی نیست مگر از برای مخلوق
در معصیت خالق هیچ نفسی از آرزو خلاص
نمیکند تا آنکه سرك او را در رسد درك کرده
نمیشود الله جل جلاله درك کرده نمیشود بدیدن
این چشمان و لکن درك میکند او را دلها

بحقا

بحقایق ایمان که گفتن لا اله الا الله رو کردن
است بایمان و گشاینده احسان و رضای رحمن
است و دوری کننده شیطان است چیزی نیست
که فایده دارتر باشد برای انسان از حفظ کردن
زبان و بذل کردن احسان قرب خداوند بجای
حاصل نمیشود مگر بکثرت رکوع و سجود عالم عالم
نمیشود تا آنکه حسد نبرد بر کسی که بالاتر
از و باشد و کوچك نشمارد کسی را که از و پستتر
نباشد نگیرد و طلب نکند چیزی از دنیا را بعلم
خود و آنحضرت علیه السلام فرموده که سزاوار
ست است از برای عاقل که خالی نگذارد خود را
در هیچ حالی از طاعت پروردگار خود و محاسبه
کردن با نفس خود سزاوار است از برای عاقل

که شناخته باشد نفس خود را که همیشه با ترس و اندوه
باشد ظاهر میشود ادب آدمی بچهار چیز به بدی
تدبیر و قبح تبذیر و قلة اعتبار که آن فکر نکردن
است و کثرة اعتذار که آن فریب خوردن است
ظاهر میشود عقل مرد به نیکی سخن او و طهارت
و پاکی اصل او و فرمود آنحضرت علیه السلام که
اندکی از ریاء شرک است اندکی از ظن شک
است اندکی از غیبت بهتان است اندکی از شک
یقین را فاسد میگرداند اندکی از دنیا فاسد
میکند دین را اندکی از طمع فاسد میکند ورع
بسیار را اندکی بجا صنع حق دفع میکند باطل
بسیار را اندکی از عطاء بهتر از عذر آوردن
بر آن صنع اندکی از علم فانی میکند بسیار

از جهل

از جهل را که طاغی میکند اندکی از توبه و استغفار
میشکند گناهان و اصل را اندکی از دنیا بهتر
از بسیار آنست و آنحضرت علیه السلام
فرمود که ای گرفتاران دنیا کوتاه کنید آرزوی
خود را که بالا رفته از دنیا بر نمیگرداند مگر
نیشهای حادثه را ای اهل معروف و احسان
منت نگذارید باحسان خود که اندکی از منت
احسان باطل میگرداند ای بنده خدا تعجیل مکن در
عیب بنده که شاید گناه او آمرزیده
گردد پس تو ایمن مباش بر نفس خود بگناه
کوچک که شاید بر آن عذاب کرده شوی ای
فرزند آدم وقتی که ببینی که خداوند سبحانه
پیاپی میفرستد بر تو نعمت خود را پس بترس

از انکه آن ونکاه دار نعمت را بشکر کردن ای دنیا
بسوی تو باد دوری از من آیا متعرض من
میکردی آیا مرا بشوق میل انداختی نزدیک
مباد نزدیکی تو به من مرا حاجتی بتو نیست
من طلاق دادم ترا سه طلاق که رجعتی
برای من در تو نیست زندگانی تو کوتاه است
وکار تو اندک است و آرزوی تو کوچک
است آه از کمی زاد وطول راه ودوری
سفر وسختی جای فرود آمدن ای بندگان دنیا
کار کنندگان برای آن شما در روز و علم
میفروشید ومیخرید بشبها ورقها
مینویسید ودر میانه این غفلت میگذرانید
وبعمل کردن کاهلی میکنید پس کی اندیشه میکنید

هدایت

هدایت میکنید وکی مقدم میدارید زاد را
وکی اهتمام میکنید بامر معاد ایها الناس
تاکی پند میدهید وخود پند نمیگیرید وچند
پند دهند شما را واعظان وبترسانند شما را
ترس دهندگان وزجر نمایند شما را زجر کنندگان
وبترسانند بشما رسانندگان وبراه نجات
دلالت کنند شما را پیغمبران ومرسلان وبپا دارند
بر شما حجت را وواضح کردانند بر شما راه هدایت
را پس مبادرت نمائید بعمل کردن وغنیمت دانید
مهلت خود را که امروز عمل است نه حساب
وفردا عمل نیست وحسابست وزود بدانند
ظالمان که بازکشت ایشان بکجاست ایها
الناس بدانید که از برای خداوند سبحانه در

خود و بزرگ درستی خود و صاحب نیکی به نیکی
خود و پادشاه به پادشاهی خود مردم تفضیل
می یابند بعلوم و عقول نه باموال و اصول
آسان کو بود بر مردم و دشوار نگیرند و سبک
گیرند و گران نگیرند مبتلا میگردد مخالطه کننده مردم
برفیق بد و بسیاری دشمنان محتاج است
اسلام بایمان و ایمان بیقین محتاج است
علم بعمل محتاج است بخشنده بسائل محتاج
است ایمان باخلاص آزموده میشود مؤمن
ببلاء چنانکه از موده میشود طلاء بآتش
می آید بر مردم زمانی که باقی نمیماند از
قرآن مگر رسم آن و باقی نمیماند از اسلام
مگر اسم آن مسجدهای ایشان در آنوقت

ابا

آباد است از بنا خالی است از هدایت

تمة

رساله اقناعیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله الطاهرین اما بعد چنین گوید
بنده خاطی و ذره بی مقدار الفقیر الجانی المحتاج
الی رحمة ربه الغنی محمد کاظم بن محمد شفیع هزار
جریبی عفی الله عن جرائمهما که باید دانست بر
همه خلق واجب است معرفت و شناختن رب
العالمین که منعم حقیقی است بر شناختن و
او که پیغمبر و اوصیای او علیه و علیهم السلام و
این اصل دین را در کار است و اول عبادات
که حق تعالی انرا بر جمیع مکلفین لازم ساخته

و عمل بدون آن هیچ فائده ندارد و اعتقاد
کردن باین امور بی دلیل تقلید است و تقلید
در اصل دین جایز نیست چنانکه در فروع دین
جایز است و لهذا حقیر دلائل قلیلی بر وجه
اجمال در این رساله ایراد نموده ام از برای اصول
پنجگانه و این رساله را باقناعیه مسمی کردانیدم
و امید از فضل باری تعالی شانه دارم که این
عمل را ذخیره روز جزای این فقیر سر و پا تقصیر
کرداند و بفضل عمیم و منّ عظیم خود والدین
و ذوی حقوق مرا از این عاصی راضی کرداند
و بدرستی که او خداوندیست رحیم و بر همه چیز
قادر است و امید از فضل باری تعالی آنست
که برادران دینی را باین رساله منتفع کرداند

بمحمد

بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین و مرتب کردانیدم اینرا بر پنج فصل
اوّل در اثبات صانع عالم است و آن
امریست بدیهی و فطری خلق بنحوی که احتیاج
بدلیل نیست زیرا که در هر چیزی که نظر نمائی
آثار صنع باری تعالی در آن ظاهر است و با این
چند دلیل در آن ذکر میکنیم دلیل اوّل آنست
که آدمی چون فکر کند در اصل وجود عقلا
او را دلالت نماید که آن از سه قسم بیرون
نیست یا آنکه این وجود ذاتاً بذاته اقتضا
میکند هستی را بنحوی که هیچ کونه اقتضای نیستی
نکند یا آنکه اقتضای نیستی و هستی هر دو میکند یا آنکه
اقتضای نیستی بتنهائی میکند پس قسم اوّل ذات

علم ادمی کوددو چکونه وجود همه اشیاء با حسن
نظام باعث علم و قطع ادمی نکوددبر وجود
صانع عالم که خالق اسمان و زمین و غیرهما
است چنانچه خود فرموده است افی الله
شک فاطر السموات والارض یعنی ایا در وجود
الله تعالی شک است با انکه آسمان و زمین را
خلق کرده است بلکه اکر ادمی فکر کند در نفس خود
از ضعف پروردکار و عالم چیزی چند یابد
که او را کافی است از برای معرفت باری بالجمله
وارد میشود بر او از احوال مختلفه که کاهی
کریان و کاهی خندان میکوددو کاهی مسرور و
کاهی محزون میشود و کاهی صحیح و کاهی مریض
میکوددو کاهی کرسنه و کاهی سیر میشود و
کاهی

کاهی خاب بر او غالب میکوددو کاهی بیدار
میشوددو کاهی رغبت بهم میرساند و کاهی
کراهت و نظیر اینها در ادمی انقدر هست
که کسی قادر بر احصای آنها نیست و وقوع
این امور در ادمی بتبدیل الهی والات وقوی
است که صانع عالم در او ترتیب کرده است فتبارك
الله احسن الخالقین فصل دویم در توحید
الهی است و دلیل آن نیز بسیار است دلیل
اول انست که اکر العیاذ بالله مدبر عالم متعدد
باشد از سه حال بیرون نیست یا هر دو قوی اند
یا هر دو ضعیف یا یکی قوی است و دیکری ضعیف
و در دو قسم اخیر مطلوب معلوم است زیرا
که هر دو ضعیف مخلوقند و احدهما قوی

ودیگری ضعیف قوی خالق است وضعیف
مخلوق واما هر دو قوی پس آن محال است زیرا
که قوت در جمیع جهات لازم ندارد و دفع کردن
احدهما دیگری را و دوم اتفاق انبیاء علیهم
السلام است دیگر آنکه این وفور انبیاء ع در
ازمان مختلفه وخبر دادن همه ایشان بوحدت
الله از برای آدمی علم قطعی حاصل میشود که صانع
عالم غیر یکی نبود لازم بود بر دیگری بحسب
عقل که پیغمبری بفرستد برای شناخت خود
واین نفرستادن رسول دلالت میکند که
یا عاجز است یا بخیل وهیچ یک از این دو صفت
بصانع عالم روا نیست سیم صحت نظامات
در خلق دیگر آنکه اگر آله متعدد میبود فساد می
شد

شد چنانکه دو پادشاه در یک مملکت و دو
کدخدا در یک خانه بود و روح مدبر یک بدن
امتناع ظاهر چنین است والله در عالم
فصل سیم در صفات الهی است بدانکه ذات
که از برای صانع عالم صفات کمالیه هست
مانند علم وقدرت وبخوان وصفاتیکه
از برای حق تعالی هست بر دو قسم است بعضی
از ان صفات ذاتند وبعضی از ان صفات
فعل پس هر صفاتی که نقیض او نسبت
بذات باری تعالی دهی مستلزم کفر باشد آن
صفات ذاتست و هر صفتی که اسناد نقیض او را
نسبت بباری تعالی مستلزم کفر نباشد آن
صفت فعل است اول مانند علم وقدرت وحیات

لازم آید ترکیب یا تغییر یا تعدد قدیم و
همهٔ اینها خلاف عقل و کفر است امّا صفات
سلبیّه پس اصول آنها سه است جسم
نیست و جوهر نیست و عرض نیست و
سایر آنها مانند مرکّب و متّحد بودن
و در مکان بودن و در جهت بودن
و حلول کردن و همهٔ اینها بان سه صفت
بر میگردد زیرا که آنچه حق تعالی خلق کرده
است از عرش تا ثری همهٔ آنها یا جسم است
مانند ابدان یا جوهر است مانند ارواح
یا اعراض است مانند ابدان و چون کسی
خدا را باین سه چیز تشبیه نکند خدا را
شناخته است و اگر او را باینها تشبیه کند

او را نشناخته

نشناخته است و در ذهن آدمی از اقسام این
سه نوع درمیآید و غیر اینها درنمیآید
و لهذا حق عزّ و جلّ بذهن کسی درنمیآید مگر
وجود و هستی مطلق فصل چهارم عدالت
باید دانست که یکی از صفات الهی که مآل
تکالیف بندگان بان راجع است عدالت
و خداوند عالم عادل است و ظلم و ستم بر
بندگان نمیکند زیرا که ظلم قبیح است و
مرتکب آن نمیگردد مگر کسی که جاهل بقبح آن
باشد یا احتیاج بان داشته باشد و جهل
و احتیاج صفات حق تعالی نیست و بر
صانع عالم هیچگونه روا نیست و باید دانست
که عدل الهی بافعال عباد تعلق میگیرد زیرا

که مطیعان را مزد ثواب میدهد و عاصیان
را بعمل عذاب عذاب میکند و این استحقاق
مکلف ثواب یا عقاب را برای آنست که
مکلف افعال را باراده و اختیار خود بجا
میاورد و تقدیر افعال که علم بوقوع و مقدار
و زمان و طول و عرض آن و قوی و الات آن
افعال باشد از خداست و اراده و اختیار
و قصد و آن فعل از بنده است و لهذا
افعال عباد فعل تقدیری خداست و
تکوینی بنده است و بنده مثاب و معاقب
میگردد باراده و اختیار و قصد و آن و
جماعتی از اهل سنه که ایشانرا اشعری گویند
افعال عباد را فعل صانع عالم میدانند العیاذ
بالله

بالله و بنده را آلت میدانند و میگویند که بنده
در افعال خود مجبور و مضطر است ایشانرا
جبریه میگویند و جماعت دیگر از ایشان گویند
که جمیع خیر و شر همه آنها از بنده است و خدا
را هیچ گونه مدخلیتی در آنها نیست ایشانرا مفوضه
گویند و اعتقاد نمودن بهر یک از این دو قسم
کفر است زیرا که در قسم اول عقاب عاصیان
ظلم است و در قسم دویم ضعف و سستی سلطنت
الهی است بلکه مذهب حق آن مذهب اثنا عشریست
و اعتقاد ایشان آنست که خیر بتوفیق الهی
است و شر بخذلان الهی است و این را امر بین
الامرین گویند و اهل این اعتقاد را عدلیه
گویند فصل پنجم در نبوت نبی یعنی خبر ده

نمیدیدند یا در خواب میدیدند یا انکه بایشان
الهام میشد و مرسل باز بر دو نوع اند
یکنوع ایشان اولوا العزم اند و یکنوع ایشان
دیگر غیر اولوا العزم و پیغمبران مرسل
سیصد و سیزده کس اند و پنج کس از ایشان
اولوا العزم اند و آنها نوح و ابرهیم و
موسی و عیسی و محمد مصطفی صلوات الله
علی نبینا و اله و علیهم اجمعین اند و معنای
اولوا العزم بنا بر مشهور آنست که ناسخ
ملت سابقت و هر یک از ایشان دین و
شریعت تازه از جانب حق عز و جل اورده اند
و اول شریعت ادم علیه السلام بود و بعد از
ادم هر پیغمبری که امده اند بر دین او بودند تا نوح

امد

آمد با کتاب و دین تازه پیغمبران بعد از نوح
بر دین حضرت نوح بودند تا حضرت ابرهیم علیه
السلام و حضرت ابرهیم ع دین تازه اورد و
پیغمبران بعد از وی بر دین او بودند تا حضرت
موسی ع و انحضرت دین تازه آورده
و پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا حضرت
عیسی ع و انحضرت نیز دین تازه اورد و
پیغمبران بعد از او بر دین او بودند تا انکه
حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه
و اله بهترین دین و شریعت مبعوث
گردیده و دین آن بزرگوار تا روز قیامت
باقیست و پیغمبران علیهم السلام ایشان معصوم
اند از هر خطاء و لغزش و گناه از ایشان سر

نمیزنند نه در کودکی و نه در بزرگی و نه عمدا
و نه سهوا زیرا که اگر گناه کنند و دروغ گویند
فائده پیغمبری منتفی گردد و مردم بسخنان
ایشان را اعتماد ننمایند و بفرمودهای ایشان اعتقاد
نکنند پس ناچار است عصمت از برای واسطهای
الهی و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف است
صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و
مادر او آمنه بنت وهب است و بعضی از
علماء شرط کرده اند که آبای پیغمبران باید
که مؤمن باشند و مادرهای ایشان باید که
اولاد زنا نباشد و اما پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله آبای طاهرین او باتفاق

شیعه

میاینا دیار راه میرفت او را سایه نبود چهارم
انکه هر که با انحضرت راه میرفت هرچند او
بلند بود حضرت یکسر و گردن ازو بلندتر مینمود
پنجم انکه پیوسته در افتاب ابر بر سرش سایه
میافکند و با او حرکت میکرد ششم انکه
مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری
مانند مگس و پشه و غیر انها بر آن
حضرت نمی نشست هفتم انکه از عقب میدید
چنانکه از پیش رو میدید هشتم انکه
و بیداری او یکسان بود و خواب قوی او را
معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و
دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و
دیگران نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت

بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت الهی و رسالت
خود پس نوری از و ساطع گردید که مشرق
و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم آنکه هرگز
محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم
آنکه فضلهٔ که از آنحضرت جدا میشد بوی
مشک از آن می آمد و کسی آنرا نمیدید بلکه
زمین مأمور بوده که آنرا فرو برد بیستم آنکه
بر چهارپائی که سوار میشد رهوار میشد و
پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت با آن
حضرت کسی مقاومت نمیتوانست کرد بیست
و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت
آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت
که میگذشت خم میشدند برای تعظیم و بر آن

حضرت

حضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه با خود
آنحضرت بازی میکردند بیست و سیم آنکه هرجا
راه میرفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ
راه میرفت اثر پایش می ماند بیست و چهارم آنکه
حق تعالی آنحضرت را مرتبهٔ در دلها داده
بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و
مرحمت که داشت کسی در روبروی وی بسیار
نظر نمیتوانست کرد و کافران هر سال قصد که
آنحضرت را میدیدند از بیم بر خود میلرزیدند
و از دو ماه راه رعب او در دلهای کافران
اثر میکرد و اما سایر معجزات پس آنها احصا
کرده نشد و بعضی گفته اند که سیصد هزار
معجزه از آنحضرت ضبط کرده اند حق تعالی

که جمیع حرکات و سکنات و اطوار و اقوال
و افعال آن بزرگوار و اوصیاء ابرار او صلوات الله علیه
و علیهم السلام معجزه بود فصل چهارم ششم
در امامت است و امام کسی را میگویند که
جانشین پیغمبر باشد بدانکه عدد ائمه
علیهم السلام موافق مذهب حق دوازده
است اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلم
است و اسم پدر آنجناب جناب عبد المناف
است و اسم مادر او فاطمه بنت اسد است
و پدر عبد المناف عبد مطلب است و پدر
عبد المطلب حضرت هاشم است و اسم پدر
هاشم ایضا عبد المناف است و لقب آن
بزرگوار امیر المؤمنین است و کنیه او ابو الحسن
است

است و امام دویم حضرت امام حسن علیه السلم
است و لقب او مجتبی است و کنیه او ابو محمد
است و امام سیم حضرت امام حسین علیه
السلام است و لقب او شهید است و کنیه او
ابو عبد الله است و اسم پدر این دو بزرگوار
علی علیه السلام است و اسم مادر ایشان
حضرت فاطمه علیها السلام است و امام
چهارم حضرت امام زین العابدین است
و کنیه او ابو محمد است و اسم پدر او حسین
علیه السلام است و اسم مادر او شهربانو
دختر یزدجرد که پادشاه عجم است و امام
پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلم است و
اسم او محمد است و لقب او باقر است و کنیه

عمر و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابوحذیفه
و بشیر بن سعد باین معنی راضی شدند و
بعد از ابوبکر عمر خلیفه است برای انکه
ابوبکر او را جانشین خود کرده است و خلیفه
سیم عثمان است از برای انکه عمر خلافت را
شوری قرار داده است میان شش نفر
و عثمان یکی از ان شش نفر بود و عبد
الرحمن که پدر زن عثمان بود عثمان را از
میان ان شش کس اختیار کرد و بعد از
عثمان علی علیه السلم خلیفه چهارم است
از برای انکه مهاجرین و انصار اتفاق
کردند و عثمان را بسبب ظلم و ستم او کشتند
و بعد از کشتن او همه بعلی علیه السلم بیعت

کرده اند

کرده اند و مذهب ایشان انست که نصب کردن
امام را بر خلق واجب میدانند نه بر خدا
و این سخن و مذهب ایشان باطل است زیرا
که چنانکه فرستادن پیغمبر لطف بود و
بر خداوند عالم واجب بود که از برای
خلق راهنمائی بفرستد که ایشان را هدایت
کند بچیزی چند که صلاح دنیا و آخرت
ایشان در آن باشد و ایشان را باز دارد
بانچه که رضای منع ایشان در انست و
همین دلیل نصب کردن امام ایضا بر
صانع عالم واجب بود و چون عصمت
اعظم شرایط است از برای واسطه که میان
خالق و مخلوق باشد و عصمت امر باطنی است

وغیر علام الغیوب کسی بران مطلع نیست
لهذا نصب امام و تعیین آن نیز از جانب
الهی باید باشد واین مذهب گروه مخصوص
اثناعشریست وحق تعالی چنین امر راد
آیه ولایت وآیهٔ طهارت وآیهٔ قرابت
وسایر آیات متکاثره فرموده است و
حقیر چهل آیه که دلالت بر امامت میکند
در رساله برهانیه و زیاده بران را
در سایر کتب مبسوطه ایراد نموده ام و
این رساله که در نهایت استعجال مرقوم
میگردد گنجایش ذکر آنها ندارد وگروه غلاة
اهل سنت میگویند چونکه عصمت را شرط
نمیدانند نصب امام را بر خلق لازم میدانند
وتحق

و سخن ایشان باطل است بچند وجه اول آنکه
خداوندی که جمیع جزئیات احکام را از روی
لطف از برای خلق بیان نماید حتی آداب خوردن
و آشامیدن و نشستن و خوابیدن و بیت الخلا
رفتن و جماع کردن و سایر امور ایشان بخلق
نگذارد و خود بیان فرماید چگونه تعیین امام را
که اعظم مصالح دنیا و آخرت بندگانست و اختیار
جانها و اموال و فروج و خونهای ایشان که در
دست امام است بخلق گذارد پس تعیین چنین
امر عظیمی اگر بر خلق لازم باشد عقلا قبیح خواهد
بود و اگر عقل حکم بقباحت چنین امری نکند
پس در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد دلیل دویم
نصوص قرآنیست چنانکه اشاره شده است

دیگر هالك وامت حضرت عیسی علیه السلام
هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه ناجی باقی دیگر
هالك وامت من زود است که هفتاد و سه
فرقه گردند یک فرقه ناجی اند باقی دیگر هالك و
در حدیث دیگر فرموده که مثل اهل بیت من مثل
کشتی نوح است هر که در آن داخل شد نجات
یافت وهر که از آن تخلف نمود غرق شد پس حضرت
در این حدیث بیان کرد اهل نجات را که آنها
جماعتی اند که چنگ زنند بدامان اهل بیت
علیهم السلام وایشان را امام دانند ومتابعت
ایشان نمایند ودلیل خصم آنست که احتیاج
خلق بامام برای آنست که اصلاح خلق نماید و
اختیار کرده خلق گاه است که باعث افساد
گردد

کرده زیرا که ایشان بباطن خلق اطلاع ندارند
چنانکه حضرت موسی علیه السلام با مرتبه پیغمبری وکلیم
الهی بودن در میان قوم که هفتاد هزار یا هفتصد
هزار کس بودند بعد از انتخابات متعدده
هفتاد کس را اختیار کرد بگمان آنکه ایشان
مؤمن مخلص اند وایشان را با خود بکوه طور
برد تا آنکه کلام الهی را بشنوند وبقوم او
خبر دهند وایشان را با خود بکوه طور برد تا
آنکه کلام الهی را بشنوند وبقوم او خبر دهند
که حق تعالی با موسی سخن گفت وتصدیق نمایند که او
کلیم الهی است وچون ایشان را بکوه طور برد
وقتی که کلام الهی را شنیدند گفتند خدا را با
بعلانیه بنما ودر آنوقت معلوم شد که ایشان

مجسمه‌اند پس حضرت موسی و هرون که دو پیغمبر
بزرگوار باشند چنین‌اند که برای اصلاح اختیار
نمایند و آن مفسد در آید پس دیگر اختیار کرده
دیگران چگونه خواهد بود بلی این از
لوازم اختیار خلق است که خلافت و جانشینی
خدا بیزید فاسق فاجر منتهی گردد که علانیه
شراب خورد و با سگان بازی کند و بجمیع
فسوق و معاصی و کبایر اقدام نماید و فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سید جوانان اهل
بهشت را بقتل رساند و با این همه کفر و
زندقه دعوی جانشینی خدا و رسول نماید
و برای امت پیش نمازی کند و شناعت چنین
مذهب نه بحدیست که کسی تواند احصا
نماید

نماید و دلیل هشتم آنست که ائمه آل محمد علیه و علیهم
السلام خلیفهٔ خدا اند بنص خدا و نص هر یک
از امامان بدیگری چنانکه در کتاب معارف
الانوار ایراد نموده‌ام آیات و اخبار بر آنکه در
این باب وارد شده است و این رساله
مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد نهم آنکه هر یک
از امامان ما علیهم السلام دعوی امامت
کردند و در ضمن دعوی معجزه نمودند چنانچه
آنکه اهل سنت بسیاری از آن معجزات را در کتابهای
خود نقل کرده‌اند و اعدا را کرامت نام نهاده
اند دهم آنکه جانشین خدا باید کسی باشد
که از همه خلق دانا تر باشد و هرچه خلق
از او سؤال کنند جواب گوید و حکم هر قضیه

در بعضی از رسائل اثر گفته است که در امام هشت
شرط معتبر است اول آنکه معصوم باشد از
هر گناه دویم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت
بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل
احکام شرعیه و سیاسات بدنیه و آداب حسنه
و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا
که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود
سیم شجاعت برای دفع فتنها و برانداختن
اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا
که اگر او سرکرده است بگریزد ضرر عظیم بدین
میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه
در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و
سخاوت و مروة و کرم و علم و هرچه از صفات
کمال

کمال باشد بجامعها از همه رعیت کامل تر باشد
والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است
عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث
نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند
کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند
بخل و حرص و بدخلقی و خواه در اصل مانند
دنائت نسب و ولد زنا بودن و مثل صنعتهای
پست و افعال رکیکه زیرا که اگر اینها منافات
با لطف دارند ششم قرب و منزلت او نزد
حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد و
طاعت و عبادت او از همه زیادتر باشد
تا آنکه در وقت ضرورت دلیل او حقیت
باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد یعنی

در زمان او دیگری پیدا شد که دعوی امامت
کند زیرا که اگر چنین باشد فساد در میان
رعیت بهم رسد فائده در ذکر صفات
چند است که خصایص امام است که از احادیث
معتبره ظاهر میشود و علامتها بسیار است قلیلی
از انها ایراد می نمایم کلینی بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام
ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه
کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر
میاید دستها را بر زمین میگذارد و صدا
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و با [جنابت]
جنابت در او بهم نمیرسد و دیده هایش بخواب می
رود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود

در ان حال

در ان حال میداند و خمیازه و کمان کشی نمیکند و از
پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و
فضله که از او جدا میشود بوی مشک از و
میاید و زمین را خدا موکل کرده است که
از او بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را میپوشد بر
قامتش درست میاید و هر کس دیگر که بپوشد
خواه دراز و خواه کوتاه یکشبر از قامتش
زیاد میاید و ملک با او سخن میگوید تا اخر [ایام]
عمرش و در احادیث بسیار وارد شده
که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود
همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی

برما فایض میشود و ملائکه و روح که اعظم
از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان
نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند
و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر
شده است بر او عرض میکنند و علوم
گذشته و آینده همه نزد ایشان هست
و هر علمی که از آسمان بزیر آمد نزد ایشان
هست و وارث جمیع علوم پیغمبران اند و
ایشان متوسمانند که بهر کس نظر میکنند
از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند
و هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام
نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میشود و تمام
قران و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن

مخصوص

مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها
و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره
و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام
مضبوطست و صندوقی نزد ایشان
هست که علم پیغمبران و اوصیاء ایشان
و علمهای گذشته همه در آن مضبوطست
و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر
نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوطست
و آنرا جفر احمر گویند و حضرت صاحب
الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و

در احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر
شب جمعه روح مقدس حضرت رسول
صلی الله علیه واله وارواح مطهره امامان
گذشته وروح پرفتوح امام زمان صلوات
الله علیهم را رخصت میدهند که باسمان
عروج می نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
وبر دور آن هفت شوط طواف میکنند
ونزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز
میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر
میگردند با سرور فراوان وعلم بی پایان
واعمال هر یک از این امت را از نیکان وبدان
در هر صبح وشام ودر هر هفته وهر ماه
عرض میکنند بر روح حضرت رسالت صلی
الله

الله علیه واله وارواح ائمه گذشته وبر امام
زمان صلوات الله علیه وپردها وکوهها
ودریاها مانع علم ایشان نمیشوند وانچه
در مشرق ومغرب عالم واقع میشود بران
مطلع میگردند از جانب حق تعالی وحضرت
رسول صلی الله علیه واله در هنگام وفات
جمیع علوم خود را بامیر المومنین علیه السلام
تسلیم کرد وحضرت امیر علیه السلام فرموده
است که در انوقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که هر بابی هزار باب مفتوح میشد
وفرمود که چون مرا غسل دهی وکفن وحنوط
کنی مرا بنشان واز هرچه خواهی سوال کن من
چنان کردم ودر انوقت نیز هزار باب از

آیات می نماید و چون متولد میشود هم تبع
از جانب پا بر می آید رو بقبله میکند
و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب
آسمان بلند میکند و صدا بکلمهٔ شهادت
بلند میکند پس ملک در میان دو دیده
اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند
پس ندائی از میان عرش باو میرسد که
ثابت باش بر حق که ترا برای امر عظیم خلق
کرده ام تو برگزیدهٔ منی از خلق من و محل
راز منی و امین منی بر وحی من و خلیفهٔ منی
در زمین من و از برای تو و هر که ترا دوست
دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و
بخشیده ام بهشت را و بعزت و جلال

خود

الله علیه وآله خود سوگند یاد میکنم که هر که
با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب
بسوزانم هرچند در دنیا روزی او را فراخ
گردانم چون ندای منادی تمام شود او این
شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند
پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین
را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس
در شب قدر و عنوان نازل شود او را زیارت
کند پس چون بمیرد بمرتبهٔ جلیل امامت فایز
گردد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از
نور برای او بلند میکند که اعمال بندگان خدا
را در آن به بیند و در احادیث بسیار وارد
شده است که خانهای ایشان محل نزول

ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر نازل می
شوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
ملائکه با اطفال ما مهربان ترند از ما و دست زد بیالشی
از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند
برین ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشان
را میکنیم و میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال
خود مینمائیم و ایشان حجت خدا اند بر جمیع جن
و انس و افواج جنیان بخدمت ایشان میآمدند
و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
میپرسیدند و ائمه صلوات الله علیهم ایشان را
خدمات میفرمودند و یکی از جن بصورت
اژدهای عظیمی شده در مسجد کوفه بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی
آنحضرت

که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت
اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد
پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم
را بر جن خلیفه کرده بودی و او درین وقت فوت
شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه
خود کردانیدند اینها مجملیست از احوال ظاهر ایشان
که عقل اکثر خلق بآن می تواند رسید و غرایب
احوال و خفایای اسرار ایشان را عقلها نمی
تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقرب یا پیغمبر
مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان
کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را اسراریست
خدا نگردانید و پروردگار ما قایل مشوید

که اقرار بقرآن دارند و بحشر جسمانی اقرار دارند
و آن نص قرآن مجید است و حکما و فلاسفه
و گروهی که اعتقاد بکفرهای ایشان دارند
اقرار بآن ندارند و میگویند که جسم
پوسیده بر نمیگردد برای انکه اعاده معدوم
محالاست و امثله متعدده در این باب
ذکر میکنند و یکی از مثلهای ایشان انست
که میگویند اگر کسی خطی مانند الف بر کف
دست یا نخوان بنویسد و بعد از ان
انرا باب دهان یا نخوان محو کند و باز
دیگر الف دیگر بنویسد این الف دوم غیر
الف اول است مؤلف گوید که مآل این
سخن انکار قدرت الهی است بلکه حق تعالی
قادر

قادر است آن مرکب محو شده را در حین محو
ضبط نماید و در مرتبهٔ دویم بر سر قلم نویسنده
همان الف اول را در مرتبهٔ دویم بجمیع اجزاء
و کیفیت ظاهر گرداند زیرا که حق تعالی
بر همه چیز قادر است و بوقوع حشر جسمانی
خبر داده و او صادق القول است گوشت و هر که
تصدیق فلاسفه نماید تکذیب خدا
نموده است و بعجز او قایل شده است تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و آیات متکاثره
و احادیث متواتره بر وقوع حشر جسمانی
دلالت کرده است و ضروری دین
شده است و منکر آن کافر است و باید
اعتقاد کرد در خصوصیات ان از مرگ

وسؤال قبر وصراط ومیزان وحوض وشفاعت
وبهشت وجهنم وسایر چیزهای که پیغمبر
واهل بیت طاهرین او علیهم السلام خبر
داده‌اند که همه حقست وتشکیک در انها
کفر است چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرماید کسی
که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج
وسؤال قبر را ومخلوق شدن بهشت
ودوزخ وشفاعت را

تمت بعون الله وحسن
توفیقه سنه ۱۲۴۰

